

M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE14769

کتاب انزالناہ الیہ مبارک لیتدبر وایاتہ
ولیتذکر اولو الالباب

تصنیف مستنبط کتاب اللہ مقتبس انوار اخبار و انباء حضرت
مہر رسول اللہ الالباب صلی اللہ علیہ وعلیہم وسلم



مقیم الحج بہاء الملت علیہ السلام قدوۃ اولی الالباب الوجد
الموحد العالم فہام مولود غلام نبی اللہ احمد جانی لم ظلم العا طوبی لہ
حسن انساب

مطبوع مطبع رحمانی واقعہ مدراس دہرستان
ہجری المبارکۃ غیر شیعہ این کتاب را بنیاد و نہ خرد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۳۲۰۵۵
ل ۱۵۹

۱۵۷۹۹



الْحَمْدُ لِلَّهِ بِكُلِّ كَمَالٍ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِ رُسُلٍ
 مُحَمَّدٍ وَآلِهِ **بَابُ** اِنْ هُوَ فَرْعٌ مِنْ اَخْلَاقِ كَرَمٍ
 مَسْمُومٍ **بَابُ** مُخْتَصِرِ فَاغَةِ تَرْبَتِ كَثَرَتِ خَيْرُهُ دِينِ شَرِيكِ
 مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنْ غَلَامِ سِدِّ الْقُدْسِ لَعُوفٍ بِهِ مَجْدُ الدَّوْلَةِ وَجْهَانِ
 وَغُفْرَانِ اِنْ بَرَكِ حَقْدِ مُحَمَّدٍ سِدِّ الْقُدْسِ لَعُوفِ نَوَاشِ تَرْبَتِ بَرِيحِ
بَابُ اَوْلِ وَاَصْوَابِ رِيْنِ وَاَنْ يَخْرُجَ اَوْلِ
 تَوْحِيدِ وَاَوْلِ سَيُّوْمِ نَوَاشِ چَهَارِ مِائَتِ چَهِمِ مَعَاوِ
اَوَّلِ تَوْحِيدِ وَاَنْ يَكُنْ اَوَّلُ خُدَايَ سَجَانَةِ اَوَّلِ بَهَائَاتِ وَتَهْنِئَاتِ
 اَوَّلِ خُدَايَ سَجَانَةِ حَقِّ سَجَانَةِ وَتَعَالَى اَسْفَرِ اَيُّهَا اَللَّهُ شَكَّ فَاجْرَ
 السَّمَوَاتِ وَالاَرْضِ لَعْنَةُ اَيُّهَا اَوَّلِ خُدَايَ سَجَانَةِ شَكَّ اَنْكَ اَوَّلِ
 اَسْمَانِ اَوَّلِ اَوَّلِ وَاَوَّلِ بَرِيحِ بَرِيحِ بَرِيحِ بَرِيحِ بَرِيحِ
 اَوَّلِ اَوَّلِ اَوَّلِ اَوَّلِ اَوَّلِ اَوَّلِ اَوَّلِ اَوَّلِ اَوَّلِ اَوَّلِ اَوَّلِ

بصفتبهای عجیب و حکمتها عظیمه و از برای انکس نبات از آسمان باران
 میفرستد و بحسب تغذیه نمودن و دین باوران شیر میسرید بهان آفریننده و
 پرورنده همه خدا تعالی است یکتائی **خدای سبحانه** این بوضوح
 معاین عقل شود از توحید مفصل و هر یک فرموده حضرت امام جعفر الصادق علیه
 افضل الصلوة و السلام واضح و این شده نیست که ارتباط موجودات و سبب
 موجود و بقا شدن بعض موجودات از برای بعض دیگر و رفع احتیاج بعض آنها
 از بعض آنها و آلات بر یک بودن آفریننده پرورنده همه میناید بچنانکه از دست
 فتح خراش پاشن متین یک بوردن صاحبیکه و انا و توانا و مدبر و تصرف آن
 هر دو ستی شود و بدون تحت تربیت و اصلاح یکدانا و توانا بودن است
 را از خراش پاخیزی نیست سبب نمیدو که دست را از جود و رفع خراش پانماید گاه این
 حقیقت از دست و پائی دریافته شود واضح و این از این است که در اوضاع
 آسمانها و زمین دیده میشود که از خاک تا با تمام فلک تسلسل سبب سبب
 یکدیگر شدن همه موجودات همچنان عمومیت است که هیچیک موجود نیست
 مگر آنیکه هم آفتاب و نرج و امیر و خورشید و کما از زمین از ان و مهتاب و شب و
 تدارک حرارت روز و آرام در آن وزن و حر و تولیدیان و پرورنده شایسته



بشیر و ان الفت فیما بین نظم عالم بیان و تحمّل و ثبات و رفیع
 یکر که از حیوان انسان کمین هر یک سبب وجود و بقا و یک می شود این
 افتاده یقین ترین یقین می نماید باینکه آفریننده و پرورنده همه یک توانا است
 که همه قدرت میدارد و همه با خبر است و از هر یک بدست و همه در تحت
 تصرف میسر می برد و می داند اگر چنین نباشد که آنها و زمین با اهل آنها سبب
 بروشته شدن روابط با ما همین شده و وجود و بقا و همه فیما بین آنها از
 نبودن اثر و تاثیر و مربی و مربوب قائل میشدند و نظم عالم مخفی و نیست که
 حق سبحانه و تعالی میفرماید لو کان فیما للاله لا الله لفسدتا یعنی اگر
 می بودند در آفرینش و پرورش اسما و زمین خدا تا غیر از خدا یکتا می آید
 اسما و زمین فاسد و فانی میشد این شناسائی یک بودن آفریدگار و پرورگار
 همه با نادر و اما شناسائی یکتائی آن یکتائی از خود و ذات
 او این است هستی که از دیگر هست شده است و عین وجود
 یعنی خود هستی است و هر که از دیگر هست شده آن موجود است که نبوده
 و با ایجاد موجود است شده و آنکه خود هستی است همان خداست و است و
 هستی شیء احد است و غیر هستی بخیر نیستی نیست پس خداست و غیر از یک

دیگر نیست و فیضی بجای نیست بالذات موجودات گان آفریده شدن گان در
 بندگان و بند و خدا غیر از یک دیگر تواند بود کمالات حق تعالی
 که از اوصاف توحید میگویند اینند خدا یکتا یکبار
 خلایق را بصفتها نمایان در چه حکمتهاست بخیال آفریده است
 و بریزد یقین اولیا توانا و لب و انانیت لطف و مطلق و از دست مقتضات
 کمالات خود عالم از خودیمه آفریده شوندگان از فیض کمالات دوست و علم است
 بهر آنچه از استعدادها و فاعلان کمالات و از معکوسا آن شود و از اینکه او
 اختیار اصل و ترک فاسد میکند همه باره مختارانه است پس او مدبر و کاره
 است و از اینکه علم او بر حال هر موجود و احاطه میدارد و او مدبر است و از اینکه
 او با و در آن خود دیده شوندگان به بنیانی رزق میداند و بصیرت و از اینکه
 او شنیدگان به شنوائی نیز میداند و وسیع است است و او چنان می آید
 که خودی است و آنکه خودی است بیگونه نیستی و راو نیست پس از این
 به اول و ابدا یعنی به آخر و سدی یعنی و بی و قدیم است و او شکا
 خواه از حق الهام یا خلقت نادر و فرموده الهی المومنین علیها افضل الصلوات
 و السلام و کلمه حق و ذات عقولیم یعنی سخن میگوید یا آنها و ذاتهاست

حق تعالی
 بفرموده حق تعالی
 با فاعله اختیار از
 مافاعله مختار است

عقل آنها و آنکه خوبستی است عین کمال است زیرا که همه کمالات اعتباراً
 وجود اند و چنانکه همه نقائص اعتبارات عدم اند چه نقص یعنی کمی نیستی آنکه
 حصه از نبودن است پس هیچیک نقصی را در آن ذات هستی و خلعتوان
 بود با جمله معنی قادر و عالم بودن حق سبحانه قادر بقدرت عالم بودن او سبحانه
 نیست چه باین معنی ذات او سبحانه محتاج قدرت و علم قرار دانی شود
 و کفر بگیرد بلکه معنی آن نیست که آن ذات است که در آن عجز و جهل نیست پس
 صفات ذات او عین ذات اوست منزه از صفات
 از نقائص که این را صفات سلبیه میگویند
 او سبحانه جسم نیست زیرا که جسم آنست که عرض مطلق و ضخامت داشته
 باشد و در حقیقت یکجا محدود و مقید اند و خدا تعالی آنست که در
 آنش تربیت همه جانها همی مری بودن هر چه جسمی را فیض هستی و
 بقای همه جانها و جسمها در هر لحظه و آن از اوست و فیض از فیاض خود منفک
 نتواند شد پس آنجا که فیاض جمیع الکوان و فیاض همه کون و مکانست بگویند
 در همه جا است و گویی در هیچیک جای نیست پس او سبحانه جسم نیست در ذات
 و لطافت بالاتر از جانها است نه جسم که تربیت یابنده و در او دل و چشم

جان است و آنکه انجمن منزه و لطیف است بچشم ظاهر دیده شوند نیست
 همچنانکه خود میفرماید که لا بصر و هو دیرک لا بصر و هو
 اللطیف الخبیر یعنی بالکل نمی بیند و چشمها و اوی بینی چشمها را و او
 لطیف و خبر دهنده است یعنی در طافت از جاها منزه تر و از نهان
 بنیان بهم با خبر است و او سبحانه که بر همه چنان احاطه هستی میدارد و در محل
 و مکانی ممکن نیست تا در محل دیگر حلول نماید پس هرگز حلول نمیکند
 و انقیاد صریح در استقلال هستی و قدم مقدم بر اخلاص خود را تا از آنست
 که باینده و حادث یک شود پس هرگز باینده نمی نشود و چنین وجود که
 هر موجود از فیض اختیاری اوست غنی از هر گلی است و او را نه جوهر توان گفت
 که خالی از عرض نباشد و نه عرض است که قائم بر دیگر باشد و نه محل
 حوادث بلکه بواجب تغیر گردد سبحان ربك العزیز عما یصفون و سلام
 علی المرسلین و آخر دعوانهم ان الحمد لله رب العالمین
 باب الحکم فی توحید کمال خدای تعالی و در ذات اوست اصل و مبدء
 که کمال خدای عزوجل در فعل اوست ازینکه هر چه از آن انا و تو انا صادر
 یابد از موجدترین جوئی است و تراواری آن صادر باید باشد و صادر است

از ان خالق البریات بر دو گونه اند اول تکوینیات که در ان کائنات
 را اختیاری نیست همچو آفریده شدن چرندگان با سمها بحیث تسهیل برهم
 روی از برای چرا و ضرر اسبین بحیث خائیدن گیاه و علف و درندگان
 با پنجه و دماغ و از دندان نوک و از تیز زوایم شکار جرات و سرعت
 لازم آن و پرندگان را اجنبی و پرنده و غم از برای پرواز و آویزان که صنایع
 دستها و بند انگشتانیکه چهار یک طرف و انگشت طرف دیگر کشا و فشار و
 اگر چنین نبی بود هیچکس چرب گرفتن و بکار بردن و صنعت کردن ممکن
 نمی شد پس هر کائنات از تکوینیات بطوری است که باید و شاید است
 بهمین با وجودیکه باندازه حکمانه باری تعالی است و بهمین تقدیر هر کائنات
 است و جاری کردنش قضای و سبب آنچه در دنیا یا آخرت همچو ناخن
 و موی باشد آن خاست راجع بسوی الهیت آن خستایش راجع بسوی مقدر
 و خالق او چه او همان بوده همچنانکه خود فرموده و مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ
 وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا كَذَاتِ الْحَقِّ يَعْنِي نِافِرِدِيمِ آسمانها زمین و آنچه
 در میان آنهاست مگر حق این محل سوال از کس نیست که چه چنین شری
 بهمین با حق هر یک به طبیعت عین عدل است و دویم

تکلیفات که بموجب عقل و اسرار و نصب ائمه علیهم الصلوٰه و السلام
 او هر دو ای در آن شده و این بهایست اختیار یک فاعلان مختار و خود
 یا هم هر گاه مخالفت حق و از حق منتهی شد آن پیشوایان محال ثواب
 و عذاب مکتوبات است اعدل است آن پانچم نظر بآنکه در فاعل عباد و قدر
 قضای حق تعالی ظل میدارد و این خصوص سه نظر اول هر یک پیش از وجود
 حق تعالی نیست بخلاف شایسته که در حکمت و تدبیر آن هر چه از آن
 تقرری باید و شاید بود نیست که حق تعالی استوار باید اعطای کل شیئی خلق
 نشود و مدی یعنی و او هر چه بر آفرینش را باز بدست آفرینش فرموده و ما تلقنا
 السموات و الارض الا بالحق یعنی نیافریدیم آسمانها و زمین را بکفر و کذب و هم
 عالم من حیث الجمیع خیر حق از خدا کردن خیر و عباد و شکر و عباد و بیشتر و چه بد
 حرارت خنکی قطعی نمی بخشد و بدون مقابل و من صحت چه نعمت است عظمی
 نمیشود و این اگر سنگی ایچیک با کوری نعمت نمیشود و چنین است بهایت و ضلالت
 و نیست و فرخ و قرب و تسبیح و اولی بر باریت مقاصد صلیب اندن و لازم میباشد
 همچنانکه از برای یک آدم چندین نعم و طایفه طیب و نیک شایسته است و آلاء و
 ولدت و وقت این طایفات را بیکان میشد و بیکان یکبار که از برای

پیشینه بخوان این لازم میاید که همه کس انقدر در بیان درین صورت بعلت
 آنکه آنکه بسیار فوائد و این در مقابل خود نمیدارند با حساس و قدر و غیره
 و در پیشینه بنابرین حجت و حکمت آن فی المثلین و حبیب گردید که آن نشان
 کسانیکه در حیات کمال اتصال بکلمات استعمال داشته باشند بحجت آنکه
 بنابر اول اعتماد باشند تا برگزیده بنشین خود گردانند تا مابری حاصل کردن
 آنکه بسیار فوائد و این از جانب آن نشان ظهور نمایند و اولی که بزرگترین
 پیشینه این اندر پنج غنی اندر باران غنی اندر سوسو کلیم کلمه بی روح اندر
 میسرول شد علی الله علیه و آله و سلم و آخر ایشان که سید و خاتم
 ایشانند از ایمان بآن حضرت ایمان بکلمه ختمین حال میشود و در حیات
 ایمان برسد و خاتم بنشین اول کمال دین آنحضرت از نشان
 بآن خدای بکتاب و اتفاق و نفس و خدا سانی از معرفت نفس و تیرگی از اینها
 هوادوس و خدا نمای فرزندان از جهانها و عدل او جل و علا فریش او هر چه
 از روی حق با آنچه باید و شاید آن چیز باشد و اول امر بعبادات شالسته
 ترین باطن و قلب باسانی و جوایز است همه و تا بحد جانهای استعجابا
 از برای مقرران چه گاه و باری شود و شواری باسانی میاچاند و اتهام نام

۴
 باعلیت
 درخط
 معاین

نشان ایمان

اند و این مانند موسی بودن بنابر علامت است و وصفیکه مشترک در جمیع نبیین
 باشد علامت مشخصی نتواند شد چنانچہ نیت که این علامت وصف اخص
 در شبیه یکدیگر در امور متعلقه نبوت باید باشد همچو شریعت مستقله و کتاب مفصل
 آوردن و امور چهاروات و سیاستا بودن و برادری مانند مارون را برادر
 خلیفه کردن و قوم از ان خلیفه محیی بر گشتن و ان خلیفه با قوم نجف تفرقه قائل
 نکردن و همچو روزه باطل و تقیاً و دوازده خلیفه از جانب خدا و رسول و پیشتر
 قرار داده شدن و بعد موسی چنین نبی مبعوث نشد غیر از سید و خاتم انبیا
 محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و در کتاب پیدایش تورات
 در باب هفدهم است حق تعالی بابر ایتیم ز منوچهر اسمعیل را مشر خایم
 ز منوچهر دوازده شریف از منوچهر خواهند شد این مشر می بسید لوری و
 دوازده شریف دوازده اسم بدی بودن از رجوع کلام بقید بسید و در کتاب
 واضح است و در تورات در کتاب آسمانی و در باب سی
 و سی و یکم است خدا تجلی نمود از طور سینا و طلوع کرد از سمیر و بلند جلوه کرد
 شد نور از کوه فاران پس طور سینا مبعوث موسی و سمیر مولد عیسی
 و کوه فاران از طرف عدن هر حد که مولد مبعوث و حراج گاه حضرت

خاتم انبیاء است همچنانکه در باب بیست و یکم کتاب پیدایش
 تورات است که تمطیل در بیان خاران کن کرد و ممکن است تمطیل غیر از کنه
 جمیع این کتاب این است در باب بیست و یکم کتاب پیدایش
 نگاه بان خدا خدایا و شتر سوار را دید بابل سپاه خود انداخت پس
 واضح است چنانکه فرساری از خصائص عیسی است شتر سوار از خصائص
 عرب است این غنای از جمیع مطلق پس در کمال خص بخت رسیده
 خاتم انبیاء نیز در دنیا را از بیت پرستی گوازیابی شده اما از انحضرت
 بجا آمدن نیز این است در باب پنجاه و سوم کتاب پیدایش
 نبی است که سیاه فرمود پیغام ما کدام کس اعتقاد دارد از زمین خشک
 شکوفه روید بارگناهان پیر و دراز بر بگناهان ما که شود و بیاشار
 قرار داده شود و نسل خود را بیند و دراز شود و با غازیان تقسیم غنائم نماید
 جان خود بموت سپارد و شفاعت نماید این زمین خشک نبی است
 اندر چنانکه از نبی مرسل است همیشه انبیاء از نبی مرسل است
 پس این زمین خشک و سیاه اخبار فرمود و از انحضرت پیدایش
 از زمین خشک و سیاه از نبی مرسل است و در این جهان خود را بموت سپارد و جسم را

که از خود گذشته در راه خدا باشد و مصائبش در راه خدا تدارک گنهار
 ماکند و شافع مطلق و دوازی عمر بخت از دهم بعثت و سه عبادت از برك
 آن شافع ببار نشان وی او فرمود اول اولاد خود بنید و دویم بغازیان
 تقیم غنائم نماید سیویم قبر او شهر قرار داده شود این علامات
 غیر از سید و خاتم النبیین در ذلش باصالت و در فرزند شهباش شباهت
 و بیچینک معونی صدق میکنند و ولالت برین شهادت است که
 در باب چهل و ششم کتاب آمده است که قربانی خدا
 بر کنان نه فرات قرار داده شده و در باب شانزدهم انجیل یوحنا
 است عیسی فرمود من شمار است میگویم که از برای شمار شدن من بهتر است
 زیرا که اگر من زودم فارغیطانم و شما خواهد آمد و چون او بیاید و نیارا بسز خواهد
 رسانید و من چیزهای بسیار با شما گفتی و ارم الحال شمار و شست آن نمیدان
 لیکن چون او بیاید و من روحت آید شمار همه راه را هستی خواهد نمود و من عزت خواهد
 بخشید آنچه از خدا است از من است این جهت گفتم که آنچه از ان نیست خواهد
 یافت و شما نیز خواهد داد ازین لشمارت نعم البطل بودن فارغیط
 از عیسی از نیکو بودن فتن عیسی بنابر آمدن آواز من و ادن او اهل شمار را

و همه را با رستی نمودن بکمال تمامتری از عیسی این است معنای
 فارقلیط همچنانکه بین آن بشارت باب و مقرر ۲۶
 همین انجیل یوحنا است نیست که او همه راه های رستی نماید
 و تعلیم همه چیز کننده است و همین معنای احمد یعنی شایسته بجا آورنده تر است
 پس مصدق است آنکه حق تعالی در قرآن مجید فرمود که عیسی پریم بشارت
 می آید بآمدن رسولی که بعد از او آید هم او احمد باشد و نصاری
 درین بشارت همین عذر می آورند که این بشارت
 از آمدن روح است نه جسم و رفع کرده می شود این عذر
 آنها از اینکه در اول باب انجیل یوحنا است و ارتباط
 کلام بود و عالم از او پیدای شد و او را نمیدانند آنکه آن کلام که محشم علی
 شد پس ازین تصریح آن از عیسی در تخمین اصالت بالاتر از عیسی روح
 امار روح بود و آمدن آنچنان روح درین عالم غیر از ظهور او متعین است
 مذکور این است و همچنانکه در باب پنجم انجیل متی است
 که قرین غسل توبه گرفتن عیسی از یکی روح القدس شکلی بر عیسی نازل
 شد و در باب دوم احتمال حوارین انجیل است

که روز پنجم است روح اقدس در شکل شعله آتشی نزول کرد پس این بر یک
 آمدن روح درین عالم جسم غیر جسم نبوده لیکن به یک پدید آمدن این با مصداق
 این توصیفات عیسی نبوده که نعم البهل بهتر از عیسی باشد از نیکه همه راه های راستی
 زیاده تر از عیسی نماید و اهل دنیا را بر سر آنها رساند و همچنانکه در باب
 چهاردهم همین انجیل لوح حساست سوائے عیسی فارغیست و دیگر آید
 که همی عیسی یعنی در فارغیست باشد که مقتدا عیسی اول آید و
 بکمال تمامتری او بعد و همچنانکه در باب یومیم کتاب بیت
 یوحنا می انجیل است که فرمود عیسی فتیاب و سفید پوش آید و
 اسم او از کتاب حیوة منحوشد یعنی بدو اقامت عیسی مقربا اسم او پیش خدا و
 ملائکه او یعنی کلمه گوی باشد و قبله نواز نزل کرده شود بمعانت کاشمش باله
 بهمین اوصاف حضرت احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم آمد و پس
 و اسم آنحضرت در فعالیت روحانیه اش احمد است
 که عیسی در احوال که هنوز از حانیت عالم تجسم نیامده بود و با اسم احمد وصفش
 فرمود و این است احمد که انفعالیت روحانیه بفعلی جسمانیه آید محمد است صلی
 علیه و آله و سلم پس احمد و معانت کاشمش این بشارات هر که از انصاری

بآن حضرت نگر و بدترین منکر و از حرف ساز یا لایعنی مژور حلیه و مکر خود
 بود الحمد لله علی وضوح الحجة
 پس اهل کتابان موسی و عیسی است که باین بر این تورات و انجیل گرد
 و با وجود این بکیت و خاتم انبیاء ایستاد و از اهل کتاب بودن خارج است
 برهان سیدو هم محجرات است معجزات عقلیه و غیره مرئی اما عقلا پس آن
 که ان دین سید النبیین است چه هرگاه هیچ نبی چنین دین کاملین نبوت
 آورده و این دین یک محجراته کافی از برای عقل است اما هر چه پس آن
 علوه بر تواتر شوق و تسبیح حجر و آمدن شجر و جریان تنخیز هزار نگهستان مبارکه
 آنروز همچنین پیش از هزار محجراته همچو سایه لبر و طیب تاسه روز و روز رگه
 با وجود میان قدر بودن و در جمع بلند نمودن قامت مبارکه آن عالی قدر و
 پرواز نکردن پرنده از بالای سرانور و ظهور نور و حالات مبارکه و خفا
 مغیبات و کفایت اعدا و اشغاف و مضامین و احوال و اشیاء که انبیا سلف بر
 بعثت آن سید و خاتم خود دادند پس اینکه همه آن دین فخر و شوق و شکر و درازین
 مرویات صدق و این غنیمت چنان معاین شد که آن اخبار همه مبهرات
 عقلیه مستوجب ایمان و ایتقان شد اما هر چه پس کم نیستند معجزات و محجرات

برون کتاب الله منزل بر آنحضرت و عاقر شدن همه اهل ادیان از آوردن مثل
 آن در هر زمان و همچنانکه معجزات ظاهر از مشاهد طاهره اوصیاء و خصایص و بکام
 آن برابر اظهار نیز بایان بر بیان افزاینده و اعلا م حسینیه لایما از علم حضرت بکام
 و حسینیه عباسی واقع شهر مدرس به طهر عاشورا به العین بنیم و بگوش خود
 صلب حسین بنی از اسکا و زین و دونه مرغان حسین ایوا گشته شد و بجز
 پیغمبر شنبییم و هر چه که متولد شود از حسین ولادت ناشناسای مادرش حجاب
 طرف خدا شده و بعضی حالات گریستن الله الله همیکه آن مخصوص بدعوت
 آن خیر معیشت بسوی خداست بجهان است میگوید این معارفت متولد شدن
 هر مولود بر دین آنحضرت است پس آنها یکم با وجود و معارفت
 حسین معجزات ایان بآن سید و قائم رسولان نیاورند چنان بزرگ
 مکارم حق میشوند که کافر ترین کافر باشد الله الله الذی هدانا
 لهذا و ما کنا لنهتدیک لو کانا هدانا الله لقد جئت مبشرا
 و نذیرا لا یحق اهل چهارم و رابع امت که بمن تمیز دین و ایمان
 است و بدانکه بر پنج تبیان است تبیان اول و تعریف
 الامت و امام مخفی نازد امامت تقدم و پیشوای هر گروه بسو خداست

بجهان از اهل بیت ریاست حکومت همه موجودین هر زمانه بنابر اصلاح حال و حال
 صلاح پرزان است پس امام علی الاطلاق و ترکون مبدء جمیع فیوض
 از جانب حق و متبک است جمیع مخلوقین از جهت خلقت و زمان امامت خود
 است و در تکلیف پیش از ختم نبوت نبوت و رسالت نیز ماموت میباشد
 و بعد ختم نبوت بقیام مقام حضرت خاتم النبوة صلی و خلیفه آن حضرت است
 چه بآیه امامت از کتاب الله و تصریحات حضرت رسول الله و تحفه طاهره
 علیه و علیهم افضل الصلوة و السلام امامتیکه بالاتر از عبودیت و نبوت و رسالت
 و خلقت با برکات خلیل الله علیه الصلوة و السلام داده شد آن امامت علوه
 بر نبوت غایبه از باب رجوع هر چیز به اصل خود راجع بان حضرت گردید
 و نبوت باتباع و کمال سیده بر آن حضرت ختم یافت و امامت آنحضرت
 در سلاطین آنحضرت علی و اولاد محضون علی علیه و علیهم افضل الصلوة و السلام
 بوضع انبی جاری گشت و سید تقی عالین و دین شد تبیان و حکم
 در وجوب جو و امام در هر زمان از جانب ب مناسبت
 و این باب عجل را از ضرورت بودن یکیشی از این تفاوت طهریه
 مراتب اهل هر زمان بچونستی شدن پلهای زردبان بدو جزا آخر آن پس با ضرورت

اصحاب این وجود موجودین زمانه که تحقق میدار و همان از جانب حق سبحانه و تعالی است
 و از جانب خلق نهایت و از او اهل کبریا تحقیق میدار و ازین امین است که
 اهل بر زمانه از امام خود قیام و وجود و بقا میدارند و با یکجا با اهل ازین
 فرموده حق تعالی است یَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اُنْثَىٰ بِمَا کَسَبَتْ مِنْ ذُرِّیَّتِهَا فَاِنَّ کُلَّ فَاةٍ بِذُرِّیَّتِهَا
 خوار می شود و هر چه آدمیان را با امام ایشان و ازین حدیث نبوی مروی
 فریقین مِنْ مَّاتَ وَکَلَّمَ عَرِیْفٌ اِمَامَ نَزَمَانِهِ فَقَدْ مَاتَ مِیثَاقُ
 جَاهِلِیَّةٍ یعنی هر که مرد و نشاخت امام زمان خود را تحقیق که او مرد و مرد
 جاهلیت بقید مطلقه ازین چنین احادیث عمرت معصومین صلوات الله و سلامه
 علیه اجمعین و با وجود موجود و دشمن خداوند زوالش امام این من را با آنکه اهل
 خاتم الانبیا گردانید بصورت حفظ و از تعدی برگشتگان اهل زمان و
 حکمت لازم امتحان بومنین و اهل معاندین که نیا بر همین درین عالم
 شبیه و فرستاده شد تا ترتیب جزای آخرت بر همین تحقیق استحقاق هر
 سنجیده و ششمنی شود و لازمه این رفع تسلط ظالم بر آن اودی قاهر و مصلح جابر است
 و درین انفسه که شجانه آن اودی مطلق و مصلح خلق را مانند خضر و الیاس و
 علیه السلام تمام تا به پایان رسیدن زمان امپراطور امتحان و درین جهان

غائب فرمود مجتهد این حکمت عظمی است حق و قباحت عدا و فساد و باشت
 عیناب آدمی و مصلح کل شدن راجع بسوا شر خلق است و درین صورت
 افادات تکوینی آن مقبی عالمین و دین همچو باقی ماندن روز و حال استوار
 آفتاب زیر این خدایق میرسد و اصلاحات تحفیه او تا تمام شدن مهلت ضرورت
 و دین علم شهادت و تاریدین زمان غلبه حق و سدا و برکنده شدن
 بنار فتنه و فساد و فرزند و توضیح این از تبیان سوم نیز میشود و پیدایش
 در شرائط امامت و موصوفین آن و آن علم و معصوم و فاضل
 از کل اینان بودن است با یکجا بقل از نیکه احدی بدون
 موصوفی باعلیت و بدون نمونه از هر گونه خطا و بدون فضیلت دشمن
 و همه فضایل بیکی مصدق امام علی الاطلاق بودن توان شد و نیز فاقد
 این اوصاف محل اعتماد و احمی با تابع همه توان بود و با یکجا بقل
 از نیکه حق عزوجل میفرماید اَمِّنْ بِهَدْيِي إِلَى الْحَقِّ اَلْحَقُّ اَنْ يَّبِيْعَ اَمِّنْ
 لَا يَهْدِي اِلَّا اَنْ يَهْدِي فَاَلَمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ يٰۤعِیْ اَیَا نَکِیْکَ
 بایت میکند بسو حق و وارنده تر است باینکه متابعت کرده شود یا نیکه
 بدایت نکند مگر آنکه خود بدایت یابد چه شده است شمار اینگونه حکم میکند

از کافوت است و همچنین این غربت به قید مطلق گیسوی رب العزت است
 ازین سرافرازی و بختی خدا متعال است پس ازین بهین مدعا و دریافته شد
 که حضرت سید الوری از حق تعالی مأمور بر تقرر قایم مقام خود و در پایان مساعی
 و او آخر زندگی خود بود و در این دلائح الی نصب مام قایم مقام خود فرمودند و
 وصی قایم مقام محمّد بنی از جانب خلق نشاندن از نقل اسلام و تمام اهل کتاب
 بر او لوالالباب امین است و نیز شرط است در امام اهل اسلام
 که اقرب از همه حضرت خاتم الرساله صلی الله علیه و آله وسلم باید باشد
بایکباب عقل آنیکه تاثیر شب بدی است مثل آنیکه تخنیکه بکارند
 بان همان درخت میروید که این تخم است و از مرغ و سپا صیل صیل میاید
 پس هرگاه حق تعالی شرف هر گونه خلقی تا جماد و نبات و حیوان از سلسله آنها
 منقطع نمی سازد و شرف اشرف مخلوقات لایسا از آنکه مرده وجود آدم و علت
 غایبه از خلقت عالم است قطعاً از رساله او قطع نمیفرماید و **بایکباب**
نقل از مصطفی بلطف آل ابراهیم و آل عمران در آیه مبارکه ان الله اخطف
 و فضیلت بلطف نبی اسرائیل و آیه مجیده و فضلكم هم علی العالمین
 و حبیباً بلطف ذریت و خوت درین آیه مجیده دمیر ابابیم و ذریر یاقیم

وَأَخْوَانِهِمْ وَارْتَبَتِنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
یعنی از پدران انبیای سلف و از اولاد ایشان و از برادران ایشان و برادر
ایشان را و هدایت کردیم ایشان را بسوی راه استوار تا آنکه بحضرت سید و
خاتم انبیا صلی الله علیه و آله وسلم در آخرین مفیرواید بچند طم اقتدای معنی
پس بوقت رسد نامی ایشان راه نمائی کن پس این راه نمائی بر جمیع صلوات
بزرگوارید کردن بر گردیدگی خدای سبحانه اقربین است و ازین حق بتمام
مقامی آنحضرت اقرب قرابت آنحضرت از بزرگدگی و درجهان بودن
این خود و در احادیث ثقلین حضرت الانبیین صلی الله
علیه و آله وسلم تبیین معنی بتواتر معنوی فریقین فرمود همچنانکه عنقریب
مبین خواهد شد و تسلط یافتگان قریش از بهمتی حضرت
الله محض قریش استلال استحقاق خود بجلالت آنحضرت کردن
مثبت حق بجلالت اقرب قرابت حضرت ختم رسالت بودن بازام
ختم رسالت و ائمه عترت و ولایت رسالت که با اتفاق
فریقین بخیر این دو وارده است از این حضرات
امیرالمومنین علی المرتضی علیه و عترته افضل الصلوات والسلام

حضرت امام حسن المجتبیٰ علیہ افضل الصلوة والسلام حضرت
 امام حسین الشہید بکریاء علیہ وشہداءہ افضل الصلوة
 والسلام حضرت امام زین العابدین علیہ افضل الصلوة
 والسلام حضرت امام محمد الباقر علیہ افضل الصلوة
 والسلام حضرت امام جعفر الصادق علیہ افضل الصلوة
 والسلام حضرت امام موسى الكاظم علیہ افضل الصلوة
 والسلام حضرت امام علی موسی الرضا علیہ افضل الصلوة
 والسلام حضرت امام محمد التقی علیہ افضل الصلوة
 والسلام حضرت امام علی بن النقی علیہ افضل الصلوة
 والسلام حضرت امام حسن العسکری علیہ افضل الصلوة
 والسلام حضرت امام محمد المہدی علیہ وآبائہ
 افضل الصلوة والسلام کہ صاحب الزمان نبی ہوش خدای دوزن
 دین محمدی را غالب بر ہر لویان و ہمہ زمین پرازدل و دوزخ و اندر نمود
 تبیان جہار و در وجوب ایمان پر امامت و وارثہ
 امام غمخوارہ حضرت خیر الانام علیہ و علیہم افضل

الصلوة والسلام اتباع بدو ازده بران دو عقل و دوازده عقل
 اما دو بران عقل پس اول آن نیست شرائط است
 که عقلا نیز بالا متحقق شد چنانچه صدق آن در غیر این دو ازده امام
 که نمی تواند که نموده آن از برای غیر کند پس اگر پس از حضرت ختم
 رسالت امامی علی الاطلاق باشد غیر ایشان نتواند بود و بوجوب وجود
 امام و بریزان بایجا بیکه عقلا نیز متقدم است همینان بالانصاف آن
 شرائط الهی علی الاطلاق بحق اند و حکم اسلام متفرق بدو فرقه
 مخالف یکدیگر و امامت است شیعه علی و سنت جماعت و عیان و
 پیشوایان سنت جماعت همچون صبیحی در فصول مهمه و محمد بن ابی
 طلحه در مطالب السؤل و سبط جوزی در تذکره خواص الامه و عجب الزین
 جانی در شواهد النبوة و مثال اینها بر امام طاهر و حق تعالی و غیره و با سبب
 و معجزات آنحضرت بنام کرامت و احترام کرده اند تا بحال بیکه عباد العزیز که
 سر آمد آنها درین صفات شده در کیند شتا و پیغم تحفه خود و نیز در عقیده
 ششم امامت آن بزرگوار است و در شرح حدیث ششم امامت و کیند
 صد و ششم مکه و مدینه و آنکه علی الاطلاق در جمیع امور دینی و دنیای متداول

دستنی الیه سلاسل جمیع اولیاء الله و حلال مثلان و مظاهر و اثبات
 اسما و صفات الله بودن علی ائمه و زینة طاهرة علی علیه و علیهم الصلوٰة
 و السلام قائل شده است و گفته است این حضرات ائمه علی الاطلاق
 دین الله استحقاق امامت و نبویه نیز میباشند لیکن چونکه این حضرات
 مشغول باطن بودند و عوامی امامت دنیا نکردند و بیعت با تبعان
 با دیگران شد و دیگران در نبویات یا در بعض امور دینی امام بودند نه مطلقا
 انتهی و در یک یک صد و ششم تحفه او اعتراف بولادت امام محمد بن الحسن
 المهدی علیه آباءه افضل الصلوٰة و السلام و غیره آنجا کرده و شیه
 قائم بن احق و امامت شدن آن دیگران که از انجمله معویه بن یزید و ان
 و سابقان و لاحقان ایشانند معان می نمایند پس عقل حکم قطعی میکند بر
 اینکه ائمه علی الاطلاق بحق آن ائمه اند که مخالفان نیز منکر انصاف و مستحقان
 امامت ایشان شدن نمی توانند بلکه اعتراف میدارند و نیز معتقدند
 بر اینکه نمل و دیگر خلفای سنیان نه معصوم بودند نه اعلم و نه انصاف
 جمیع کمالات ذاتیه از همه افضل بودند بلکه بجهت بیعت مردم و
 تسلط خلفا شدند و پیشوائی در بعض فتن ائمه شده اند پس خلافت

ولایت آنها از روی حق بر همه مثل ائمه اهل بیت بود و ائمه بحق همه اهل انجمن
 اهل بیت اند و از دیگران جدا ایشان را گنیم و ششم بیعت کردن و متابعت
 نمودن سنیان یا آن آقاقتان مثبت نیست که آن بیعت کرده و شایگان
 و این بیعت کنندگان همه مخالفان حق اند و مشغولی باطن اگر مانع ظاهر
 از برکت رسیدن و میراث نمودن اما و در بیان تقلید پس اول
 آن آیه ولایت است اِنَّمَا وَلِیْکُمْ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِیْنَ
 اٰمَنُوا الَّذِیْنَ یَقِیْمُوْنَ الصَّلٰوةَ وَیُؤْتُوْنَ الزَّکٰوةَ وَهُمْ عَلٰی
 سِیْرٍ خَیْرٍ اَنْ یَّکُوْنَ وَلِیَّ شَاحِدٍ هُوَ رَسُوْلٌ اَوْ اَنْبِیَآءٌ اِیَّاهُمْ اُورِدْنَد
 بریامیدارند و از راه و میدهند زکوة را و حالیکه کوی کنندگان اند ولی
 بمعنی ولی و حاکم و دوست و یاور آمده و بمعنی و راجع و ولی خالی از معنی
 حاکم و ولی نمیتواند بود زیرا که ولی بودن رسول و الذین آمنوا معطوف بر ولی
 بودن خداست و بر اول است پس ولایت آن جل جلاله عن از برای ایشان
 مستحق شده است و دوستی داشتن خدای منان با بجا بخت یافت و
 شفقت آفرینی بر ایشان و الا شوهر بانی حاکم بر یکوین است و یاری آن
 مستوان همیشه طاقت و توانایی نبودن مگر از آن ذوالشهن است

در هر یک از اینها

و در هر یک از اینها
 و در هر یک از اینها
 و در هر یک از اینها

کیفیت دوستی و یاری فیما بین ما نیست پس درین آیه مبارکه والی همه بود
 الله بنصره حضرت رسول الله بودند عین والی و حاکم همه بودند است و
 بر چند این ولایت اعم از حکومت و تصرف کون و تکلیف است اما حاکم
 و تصرف بودن حق بیجا نه بذات اوست و در قبول و الیزین آمنوا بافاست
 آن را بجهان است و والذین آمنوا اگر جمع است اما مراد از آن سر و امرا
 است و همه مومنان مراد از آن نتواند بود چه تناسخ بایستی دارد که همه بولایت
 الله بنصره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم والی و تصرف همه در تکون
 و تکلیف بوده باشند پس مراد از آن بالضرورة یک راس الریس کل مومنان
 است و حقیقت صدق جمع بانفرادشان کلیت و شتم اوست ازین که
 بر چه هست در مرتبه کمال کل آن بمن یکسیت پس این جا کل میارزاد و نیز
 حقیقت است که حق غرض و اطلاق جمیع مطیعین خود اغراض و خلیل
 خود و در زمان آن بزرگوار باین فرموده خود فرموده ان یذکرهم کان ائمة
 قانتا لله یعنی تحقیق که بود و برابریم یک است مطیع از برای خدا و حصر یک در
 صدر این آیه مبارکه است مشیر بهین است و این حصر طوع و ولایت
 مطلقه از برای هر دیگر با موجود بودن چنین والی علی الاطلاق همه است

و مانع نیست از برای محقق قائم مقام جاری دارنده ولایت از جانب حق
 سبحانه به ولایت او و آنکه یک مرد خداست جل و علی ازین الدین المنو باشد
 دریافت آن بعضی نقل یک فرق از فقیهین مخالف یکدیگر نتوانند بلکه
 یقین بر آن موقوف بر نقل متفق علیه فقیهین است تا احتمال وضع جعل
 از پس فرق مخالف در آن نقل نماند بنابراین اینجا اندکی فوق توانست
 شیعیان از تفاسیر و کتب عادی و تصانیف معروفه علماء معتبرترین
 سنیان نگاشته میشود مابعد خلاف افراد آنها در نزول این آیه مبارکه
 و نشان دیگران نزول این در خصوص امیر مومنان موجب اذعان
 و ایمان حق بویان شود بصفای و زنجشکی و فخر رازی در تفسیر است معروفه
 خود و سیوطی در مفتوح و طبرانی در اوسط و واحدی در سبب النزول
 و بغوی در معالم التنزیل و چنان اعیان سنیان آورده اند که بموجب تفسیر
 ولایت و نماز و جهالت رکوع آنکه شریک است خداوند جل و علی این آیه کریمه
 و نشان اقدسش حضرت سید رسول الله علیه و آله و سلم نازل فرمود پس
 دلی به ولایت است بمنزله حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همین
 ولی است و پس قدام امام و از دهم که مهدی آل محمد علیه و آله الطاهین

افضل الصلوة والسلام اندر همه نعمه بحق والیان بهر خلق ولایت علی علیه السلام
 افضل الصلوة والسلام اندر همه بزرگواراتی بران دو حکم آیه می باشد
 است قل تعالوا انبئنا وانبئکم ونسألكم ونسألكم
 وانفسنا وانفسکم ثم تبتهل ففجعل لعنة الله علی الکاذبین
 یعنی بگو بیا بنمایم فرزندان ما و فرزندان شما و زنان و زنان شما و وفات
 ما و وفات شما پس دعای غلبه حق کنیم و بگردانیم لعنت خدا بر دوزخ گویا
 در ترمیزی و مسلم سنیان و در مشکوٰۃ ایشانست چون
 این آیه مبارکه نازل شد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 علی وفاطمة و حسن و حسین علیهم الصلوة والسلام را طلبیدند و فرمودند
 اللهم هؤلاء هم کبیرتی یعنی الهما اینانند بلیت من و لغوی
 که سنیان را و امام محمدی السنه میخوانند در معالم التنزیل در تفسیر
 این آیه مبارکه میگوید که آنحضرت از اینان تا حسن و حسین را و از نسائشان فاطمه
 را و از انفسا نفس خود و علی را مقصود داشتند علیهم افضل الصلوة والسلام
 و فتح رازی که امام متکلمان سنیان است در تفسیر کبریا که شیعیه میگویند
 بتخذی معنی یحیی که بودن نبی و علی از بطلان آنجا و در نفس شجران

آن که اقرب بحقیقت باشد باید گرفت و اقرب مجازات شرکت است و
 نبی و علی در جمیع کمالات و فضائل و شرفات است سوا آن نبوت که انرا
 دلیل دیگر خارج کرده است چونکه نبی افضل از سایر پیغمبران و صحابه اند علی نیز
 افضل از سائر ایشانند جواب گفته اجماع منعقد است که پیغمبران افضل
 از غیر پیغمبران اند پس علی افضل از پیغمبران نیستند اینجا علامه
 مجلسی رحمه الله میفرماید اجماع مخالفان برخلاف موافقان حجتی نمیدارد
 پس علی افضل از جمیع پیغمبران است سلف اند و در افضل بودن از صحابه
 اینقدر هم جواب نداشته و امامت سوا نبوت است در آن نیز علی
 بانی از انفسا شرکت و استوارند انتهای قوله رضی الله عنه میگویم
 و بالله التوفیق اتحاد یکے شدن و نفس است بطلانش در مقام
 دو شدن است نه در واحد بودن نبی و علی در نورانیت که در آن وحدت
 و تئانی متمتع عقلی با جاودانیت و آن وحدت است که نور معنایی غیر از ظهور
 نمیدارد چه افشا نور ظاهر شده به ذات خود و ظاهر کننده غیر خود است پس
 نور بذات خلقت الیه غیر از ظهور اجماع و اتم خالق عالم چیز تواند بود یا نور
 گفتیم نور ظهور است پس اینکار شمس میگوییم که گوئیم با الله التوفیق و انتهای این است

است از انارت و هزار تن که افتاب میدارد و نور قیامت است
 است از انارت و نور لعل از خورشید و نور زمره از سبزه و نور الماس
 و لالی از سفیدیش و از همه این اجسام مادی جسمانی و غیره میسر است خود محسوس
 بخواس ظاهر میشود و در فطانت این میسر است که محسوس بخواس ظاهر نیستند و از
 آنها میسر است خود محسوس بخواس ظاهر نیستند و این حقیقت است که حق سبحانه
 و تعالی در حق کلام خود را بر روح و نور و صفت فرموده و در حدیث متفق بین
 الفرق آمده که علم نوریت می اندازد از خداست سبحانه و در دل هر که بخوابد
 و وارد شده بتسبیح از غیر است مومن تحقیق که او نظر میکند از نور خدا این نور
 غیر از دیده شدن بر و شناسایی انبیا و ائمه و اسباط و غیره میسر است و نیستند
 پس چشم کسی و تعالی که فیما بین آنهاست جسمان خود و آلات مناسبه جسمانی است و از
 است که در هر گونه جانهاست آن فیما بین جانها منزه از جسمانیت و معرود
 از مادیت چنانچه فوق المجررات است که جانها فیوض محطه بخلق دارند و از آن
 و نیز نور و سبحان و غیره از میان ظهور کمال است در اشرف چیز و می تواند بود که در آن
 آن دان نیاید باشد و پس نه چشم ظاهر و نه چشم باطن که نور هدایت
 نهفت این ظهور و جمع و اتم است و این سر نیز در شرف است از انبیا

پسین میکنیم ازیکه ابتدا یک خدا ی و آما و توانا حکیم آغاز خلقت
 از ان فرموده اند از احاطت است تا آخر و انتهای همه آنچه ازین
 ابتداء شود و همچنانکه بنای خانه که از روی نشو و علم و حکمت بانی آن
 شود و از پایه تا اقصای عمارتش همه لازم حصول و تمامیت آن از روی
 این نشو و علم در و ده میشود پس آن نور هدایت جامع انوار جمیع ظهورات
 خالق از قدرت و حکمت و مراحم و کرم نمائی اوست و اتم از یکیمینکه
 ظهور یک جامع جمیع کمالات حضرت احدیه از جهت خالق ابتدا و از
 جهت خلق انتهای مراتب و درجهها همه خلقت است بیچگونه نقص خلقت
 در آن نتواند بود پس آن اجمع اتم است و صاحب این نور احد احمد
 جعفری محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بودن این است ازینکه ظهور قدرت
 و حکمت احدی و هر جمیع احوال و کمال و جمادات و نباتات و بیش
 از نباتات و در حیوانات و بیش از حیوانات در انسان نمود و هر صفت
 کمال خالق متعالی در او بودن معانی است و برگزیدگان آدمیان که فرد
 خدا می بجان بودند یک بعد از دیگر به معوضت میشدند این پسین این است
 که برگزیدگی خلقت تمام شده است و باقیست و اینکه علامت و دلالت

و آنکه و سلم آمدند آن چنان دیگر برگزیده فرستاده شده حق نیامد
 اگر می آمد آن چنان آفتاب عالم تاب بجهاب مثل آن اعلیٰ جناب میشد
 پس مبرین شد که همین صاحب نور بدیت خلقت است که اتم است
 و همین اصل کل است و همه از و افاضت و جو و یافته اند چه آنچه در
 اصالت و حقیقت مقدم است نتیجتاً ظاهر پنجم مقصد و مطلب از کلام
 و آخر میشود پس از اظهار و اتمام در آخر ظاهر و حاصل میگردد
 و بدین است که اصالت اجمال میدارد و مستوجب تفصیل خود است
 و تفصیل ظهوری آن نور جمیع و اتم رب جلیل عترت طایفه و اهل بیت
 رسالتش شدند بمفصلیت بطوریکه لایق عترت و اهل البیت از کشته
 سیر رسالتش بروز نمیکردند ظهور کمالات اجمع تامة مظهریت
 الهیایش میشد چه سر و سر و عترت و اهل بیت محمدی علی صلی
 الله علیه و عترت تماماً باب علم و فلاح و ولایت و شجاعت و هر فضیلت
 محمدیه اند بلالائری از آن که عبدالغزیزه که سر آمد ایمان علمای بنیان
 دین صفات شد و آخر شرح حدیث ششم امامت تحفه او اعتراف کرده که
 ولایت محمدیه در جناب ولایت آب علی و ائمه از اولاد طایب جناب و

جلوه ظهور یافته و انجذاب خاتم ولایتها می سابقه و فاتح ولایت محمدیه اند
 و این حضرت اینها اسما و صفات اند مانند و منتهی الیه جمیع سلاسل ولایتها
 همین حضرات هستند و خلافت ولایت حضرت ختمی تابان خاص از بر او علی
 و آئیمه اولاد اطیاب جناب و سیت و در تفسیر سوره مبارکه عم در تفسیر آیه نایقه
 الله گفته نایقه صالح عجم ظهور کمال و شرف صالح نبی بود و علی محب ظهور
 کمال و شرفات محمدیه شدند و در هر شهادتین تصنیفش همین دعا ظاهر کرد
 که شهادت تحفه آن حضرت در حق محبتی و شهادت جلالت آن حضرت است که
 حسین شهید کربلا ظهور کرده میگویم و با الله التوفیق همه یک دین
 خدا کردن و بفرموده حق سبحانه تعالی حتی لا تكون فتنة و یکون
 الدین كله لله و بفرموده او بجهان او بفرموده رسول الله بالهدی و
 دین الحق لیظهره علی الدین كله یحکیم فتنة در دین باقی نگذاشته
 و غالب بر کل دین شدند آنحضرت و دین پر از عدل و داد کردن بجهان که پیشده
 بظلم و جور باشند و خاتم و قائم آن آنحضرت حضرت امام محمد مهدی علیه و علیهم
 افضل الصلوة و السلام ظاهر شدند با عترت همه این است پس اگر این مفضلان
 کمالا محمدیه از کتب معتبره جمیع اتم کلامش ظهور نمیکردند حضرت اجمع و اتم

کل کمالات بودن چنان در خفا میماند که ظاهر نمی شد که آن حضرت
 این کمالات میدارند پس حاصل و نتیجه این حقیقت بیانی همین است
 اصل که بالضرورة اجمال میدارد هرگاه بتفصیلش مبین و مبرهن گردد همان
 اصل است که درین تفصیل خود ظهور و نمود کرده و ویافته شده پس این مفصل
 بآن اصل و محمل خود در حقیقت واحد است و یک است اینست معنی حقیقی نفسا
 که نبی و علی نفس واحد حقیقت مجازا و در ظهور علوی و کی بتفصیل از مجمل
 و توانا شدند اما آن قدر در اصل حقیقت نیست فقط در ظهور است و پس همین
 است معنا احادیث متواتره المعنای ائمه هدی اولنا محمد و اوسطنا
 محمد و آخرنا محمد و کلنا محمد لا نفرقوا بیننا و خلقنا واحد
 و فضلنا واحد و کلنا واحد عند الله و بحقیقه فرمود ائمه المومنین محمد انا
 و انا محمد همچنانکه نخستین احادیث در حدیثهم بجا طرق کثیره می دارد
 و بتوافق تواتر شیعیان از ائمه اطهار علیهم الصلوٰۃ و السلام معتبرترین
 محدثین اهل تسنن هم بطرق عدیده همچو ترمذی در صحیح خود و ابن معاذکی در
 مناقبش و ابن شیره و یه و در فردوس و ابراهیم ابن محمد و در فراد التلطین و
 امثالهم نور واحد خدا سبحانه بودن نبی و علی صلی الله علیه و آله و عترت آنها

و سلم بطریق خود با حق تعالی آورده اند و این وحدت در نورانیت ملغ
 مزاجت جسمانی متعدد و آن در ظهور نیست بلکه مستوجب است چه آن نور در
 ظهور باز به اصل بودن شان اجمال میدارد و آنکه مفصل شد در ظهور مساوی
 و جود اینست و حال آنکه هر چه این مفصل است بجز همین شدن از آن اصل
 بذات خود موجود و مفایر نیست بلکه همان اصل است که ازین تفصیل ظاهر شده
 بر خلاف نظام تحتانی که در اینها ناقص درجات نازل و مفایر است معکوس است
 متقابل با نور و هست وحدت نورانی با اصل می تواند داشت و در مفصلی که
 بجز ظهور از اصل نقص ذلت و در وجودش نیست و علی گناییش دارد و اینکه
 آن اصل و این مفصل هر دو درین عالم ظهور آید باز به میت ظهور حقیقت
 وحدت آن دو اتصال لازم شد و آن اتصال از وصلت بضعة علت
 غایبه خلقت خدایه مصطفی با هم نفس علی مرتضی بجز واجب
 سیدنا فاطمه الزهرا شد تا بجاری شدن سلسله رسالتش
 بوزیش درین عالم همان نور ظهور بعد ظهور از اینها کرد با ستماری که تا
 این عالم نیست و آن وصلت باقی ماند پس سیده العترة
 داوره نورانیت صلیه خلقت همچو مرکز در میان قوسین

رسالت و ولایت است پس شرف هر دو طرف راجع باوست
 صلی الله علیه و آله وسلم دانسته شود اگر وحدت نورانیت مانع وحدت
 مزاجیت میبود پس نسبت به درجات نازلانکه حضرت رسول الله پدرازی
 است اندر محکم نشی ازین امت بر آنحضرت حلال نمیشد حالانکه چنین نیست
 و حکم وحدت نورانیت و ابویت حقیقی در جمابیت تحقق نمیدارد و
 محققان مانند نور محمدی که خدای سبحان همه خلایق را از آن آفریده آن
 چنان روح الارواحیت که ارواح جمیع انبیاء نیز از همان آفریده شده اند
 و روح مجرد از ماده است یعنی از خاک و آتش و آب و هوا و یا چوب
 و آهن و امثال آن آفریده شده عرض و طول و ضخامت دارند که قابل
 تجزیه و انقسام باشد نیست بلکه بعضی امر رب آفریده گردیده و ترتب
 آثارش از حیوات و قوای و حواس موجودش معلوم میشود و مادامی نیست
 عرض و طول و ضخامت نمیدارد و حصه حصه و یکدیگر و پاره شان متعین است
 پس مناسب دو نصف و چهارده قسمت شدن نور محمدی
 در ظهور است نه در اصل آن نور احدی شان نزول ازین
 آیه مبارکه که اینست که در

ترمذی و مسلم سنیان و مشکوٰۃ ایشان است چون این آیه مبارکه نازل
 شد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی و فاطمه و حسن و حسین
 علیهم افضل الصلوة والسلام را طلبیدند و فرمودند الله فمهم هؤلاء اهل
 بیتی الیها اینانند این بیت من و بنوی که سنیان و ائمه امام محی السنیته
 میخوانند در معالم التتمیز و تفسیر این آیه مبارکه میگوید که آن حضرت زارتان
 حسن و حسین را و از نسائنا فاطمه را و از انفسنا نفس خود و علی را مقصود
 داشتند اما قوله تعالی قد جائکم رسول من انفسکم این رسول
 از انفس امت از جنس انجد به وحدت درونی آدم بودن است یا جنس بعید
 وحدت در عرب بودن بقرینه صریح ^{اینکه} بقرینه امت بمعنای اقرب مجازات همسر
 در شرافات و کمالات و فضایل حضرت رسول الله نبوده اند یا بمعنای حقیقی
 نور واحد یکی بودن در اصل حقیقت وحدت مجمل و مفصل منو و تدو
 در این آیه مبارکه نمایلمه بقدریه مبینه اینکه انفس جمع است از برای
 امتثال طلبیدن انفس کم از کم که کس را باید طلبند آن حضرت بجای بر وزن
 کم از کم سه نفس خود را یک نفس خود را و علی را هم چون آنکه مذکور شد یعنی تفریق این
 کرده بودند یا سالیانی است نمی آید که گفته اند یکجا آن حضرت را

حکم خداست جل و علی فرمودند پس از این امین است از اینکه هر کس دیگری
 در مرتبه بنفسین بودن آنحضرت غیاثی را نباشد آن یک در مرتبه حکم جمع
 دارد و همچنین که حق عزوجل مسافریدان ابراهیم کان امته قانتا لله یعنی
 تحقیق که بود بر ابراهیم امتی مطیع از برای خدا چه در مرتبه کمال قبولی تعالی
 انی جاءک للکمال اما ما غیر از ابراهیم احدی صاحب آن مرتبه نبود
 لهذا اطلاق امت که جماعت کثیر باشد بر نفس نفس ابراهیم فرمود
 از بیعت است که در تعظیم بر واحد اطلاق میکند همچنانکه شخص معظم واحد
 میگویند شما فرمودید پس اگر غیر از علی در مرتبه بنفسین آنحضرت قیود البتة اورا
 به میباشد و نیز چونکه همین یک همه و تمام صاحب آن مرتبه بود آنرا فرمود واحد
 یکت صدق جمع شد همچنین از ناسی آنحضرت که آن هم جمع است
 چون غیر از یک صاحب مرتبه نبود و یک سید النساء العالمین صلوة الله
 و سلامه علیه سار و نداد بر و ناسی چونکه دیگری هم مرتبه در آن مرتبه
 نباشد حسین نیز بر و ند صلوة الله و سلامه علیه باین صدق جمع
 در آن مرتبه و در و شد از این بیانات واضحیست که بنفسین است نه وحدت
 جنس البتة بالعبید و السلام علی من اتبع الهدی بر آن سید و کرم

م
 در تمام آنحضرت که میفرماید امت که جماعت کثیر باشد بر نفس نفس ابراهیم فرمود
 از بیعت است که در تعظیم بر واحد اطلاق میکند همچنانکه شخص معظم واحد
 میگویند شما فرمودید پس اگر غیر از علی در مرتبه بنفسین آنحضرت قیود البتة اورا
 به میباشد و نیز چونکه همین یک همه و تمام صاحب آن مرتبه بود آنرا فرمود واحد
 یکت صدق جمع شد همچنین از ناسی آنحضرت که آن هم جمع است
 چون غیر از یک صاحب مرتبه نبود و یک سید النساء العالمین صلوة الله
 و سلامه علیه سار و نداد بر و ناسی چونکه دیگری هم مرتبه در آن مرتبه
 نباشد حسین نیز بر و ند صلوة الله و سلامه علیه باین صدق جمع
 در آن مرتبه و در و شد از این بیانات واضحیست که بنفسین است نه وحدت
 جنس البتة بالعبید و السلام علی من اتبع الهدی بر آن سید و کرم

بَطْمِیْسَ است اِنَّمَا یُرِیدُ اللّٰهُ لِبُذْهِبِ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ
 الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیْرًا یعنی جز این نیست که میخواهد خدای سبحانه
 خود را کند از شما این است برپیدایی و پاک فرماید شما را پاک فرمودن
 بر وایات متواتره المعنا و یقین نزول این آیه مبارکه در
 شان اهل غباخسته النجباء علیهم افضل الصلوة والسلام شده همچنانکه مسلم
 در صحیحش از عائشه روایت کرده که گفته آمد حضرت رسول الله صبحگاهی و
 بر دوش آن حضرت گلیه منقوش از پشم سیاه بود پس آمد حسن بن علی
 پس داخل فرمود او را در آن باز آمد حسین بن علی پس داخل فرمود او را
 در آن پس آمد فاطمه پس داخل فرمود او را در آن باز آمد علی پس داخل فرمود
 او را در آن باز تلاوت فرمود انما یرید الله الیه وترندی که یکی از ائمه
 محدثین سنیان است و صحیح خود را هم سلمه رضی الله عنهما آورده که گفت آیه
 انما یرید الله در خانه من نازل شده که شریف آورده حضرت رسول الله
 در خانه من و فرمود اذن بده ایضا که زمین آمد پس آمد فاطمه پس مجال منع
 او از پدرش نداشتیم باز آمد حسن بن علی پس جمع شدند
 پس پوشانیدند رسول الله را و او را بر آن حضرت بود پس فرمود اللهم

اینسانند این بیت من پس برز ایشان حبس را و پاک فرما ایشانرا
 پاک فرمودی پس نازل شد این آیه و قیتکه جمیع بودند گفتیم یا رسول الله سر
 هم داخل این روا شویم فرمود خدا این انعام نفرمود و فرمود تو بخیری
 و طهری نیز نبرد آورده و آنچه در مناقش از ابوسعید خدری آورده که این آیه
 مبارکه در چختن نازل شده نبی و علی و فاطمه و حسن و حسین و در صحیح
 و او و مقول است و در جواب العقیقین مصنفش از ابی حمزه و از انس
 آورده که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس از نزول انما
 یزید الله تائش ما وقت نماز هر صبح شریف میبردند و تلاوه و خواند
 علی و فاطمه و حسین را میگرفتند و میفرمودند السلام علیکم یا اهل
 البیت و رحمة الله و بركاته انما یزید الله الله و نیز احمد بن حنبل و
 و صدی و سیوطی و ابوعلی و ابن عساکر و ابوالنعیم طبرانی و ثعالبی و انصار
 اینها در کتاب احادیث و تفاسیر مصنف خود بطریق عدیده احادیث کثیره
 باین فضیلت آورده اند و نیز مسلم و صحیحش آورده که زید بن جابر
 گفت گفتیم زید بن ارقم را آیا از این بیت رسول الله زمان آن
 حضرت آمد گفت نه و الله بحقیقه زن با شوهر از آن میماند هرگاه

شوهر زن را طلاق داد و بر میگردد بسوی پدر و قوم خود این بیت آن حضرت
 کسائی اند که حرام کرده شد بر او شان صدقه و این حجر می در صواعق
 حرقه گفته که اکثر مفسران برین اند که این آیه مبارکه تطهیر در شان علی فاطمه
 و حسن حسین نازل شده باعتبار ضمیر که بهم نکت میگویم و بالله التوفیق
 باین توانستن مفسران و محدثین اهل تسنن احناف چنین احادیث مشهوره
 سحره را در نزول این آیه مبارکه مختص به خمسة النجباء یا باطنی و انکار
 حضرت رسول الله و خواله و تاج خود را در رد آن تطهیر و تصریح صحیح مسلم
 سیان بر اینکه زوجات آنحضرت البیت آنحضرت نیستند ادعای
 سیان در نزول این آیه مبارکه تطهیر در شان زنان آنحضرت
 به و ن آنکه حدیثی در کتابی از احادیث مرویه در کتاب ایشان هم در
 برین باشد بحضرت خال بن عقیل این آیه مبارکه را در میان خطابات
 به النساء یا آنکه ضمیر کیه در آن خطابات متقدمه و متاخره به النساء اند همه
 مومنند و در ضمیر این آیه مبارکه مذکر اند ازین مبین و مبهر
 است که مخاطب با آن خطابات مومن غیر مخاطبین به آیه تطهیر اند
 و حضرت بیده النساء العالمین صلوة الله و سلامه علیها ذکر داخل

در چهار مردان خطاب کرده شدگان باین آیه مبارکه اند از باب تخیل
 با آن مردان ضمیر جمع مذکر خطاب کرده شد نه همچنانکه در آیه مجیده تعجبین
 من امر الله اهل البیت و رحمة الله بر کاته علیکم خطاب است
 که واحد مؤنث تعجبین بسیار از خطاب جمع مذکر علیکم شمول مردانیت که
 بشارت موثر ایشان بسیار از دلادت احوال و تقویست و از یک آیه بسیار پیش پایا بدو است
 درین آیه مبارکه پنج سبزه اند اول آنکه از حضور با تا اراده حق جل و علا
 نسبت باین پاکان غیر از تطهیر تعلقی نگرفته و ویم این اراده مکنونیه
 است نه تکلیفیه چه اراده تکلیفیه حکم پاک شدن است از برای
 همه است همچنانکه خدا سبحانه تعالی از برای همه بدون حصر مکررین
 آیه مبارکه است میفرماید یرید الله لیطهرکم یعنی میخواهد خدا که پاک
 فرماید شمار او اگر مقصود همین اراده تکلیفیه از برای این است رسالت
 میبود حصر آن از برای این پاکان ناموجه و بی وجه است از مکنونیه بودن
 این اراده از برای این است و مکنونیه بودن اراده تطهیر این پاکان
 غیر ازین معنی نیست از که حق تعالی باین پاکان چنان قوه قدسیه
 بخشیده که موجب عصمت از هر خطا باشد سیوم دور کردن از هر

از ایشان از امکان ارتکاب پلیدی قیاح از بر لب این مطهر نیست
 از اعیان این پاکان چه امکان ارتکاب پلیدی قیاح مانند ملائکه اند
 از این باز ماندن علوق در سجودی ملائکه که مخصوص آدمی است نباید داشت
 و خدا سبحانه بنا بر احقاق بلند مرتبی این برگزیدگان اقتدار و اختیار
 ارتکاب از جاس قیاح معاصی به جهت شجاعت و غضب هم مانند سایر
 احو میان این پاکان نیز داده با فاضله قوه قدسیه و دارنده از ارتکاب
 جیس هر قبحی که همین محض است با تخصیص باین مطهران بخشیدن
 همین بودن هر پلیدی از این مطهر نیست با جمله این دور کردن پلیدی
 از این مطهران از امکان ارتکاب پلیدی قیاح این مسترمان است نه از
 غیر غرض این پاکان بعد مبتلا شدن در آن وجوب ایمان با معنی از
 برای سبب نیز از نیست که آنها قائل به عصمت هستند و حضرت
 در این مطهران چنان داخل اند که به احادیث متواتره العنایم و فقیرین
 حسین نزول این آیه مبارکه که آن حضرت علی و فاطمه و حسین علیهم
 افضل الصلوة والسلام را با خود در یک رواج فرموده ملاوت این
 مبارکه فرموده و این غیر ازین که واضح ترین دلالت بر کتبی و بحالی

آن پاکان با خود یکتایی در بطون فرمودند مفادے نمیدار و اعتقاد
 وجود پلیدی و قبا حتمی و نفس اقدس آنحضرت منافی صدق اسلام است
 هر که معتقد قدرت داشتن خداے سبحانه برین جهان منزه داشتن
 کامل ترین مخلوقین باشد و او را ایمان بر کریم بودن او تبارک و تعالی
 بوده باشد متوجیب ایمان بچنان طهارت مطلقه در آن برگزیده قرآن
 خلقت است ازینکه اگر کسی اعتقاد کند که خداے مقتدر قادر بر چنان
 منزه داشتن احدی نیست او سبحانه را عاجز دانست یا اگر گوید که این
 دو الممن توانسته آن قدر که مطلق اقرب بخود را چنان طاهر و مطهرند
 آن کریم را الیم قرار داده بهر یک ازین دو مستقیده کافر گردیده پس چه
 مفاد و در کردن پلیدی از حضرت رسول الله است همان از برای
 این باقی مطهران است چهارم برید و لید نصب و بطیمیر
 در باو می نظرد لالت بر حال یا استقبال میدار و اما بر حقیقت بن
 موجب نیواند که این حال یا استقبال متوجیب بطیمیر اخصی نیست بطیمیر انی
 است یا پید و الت طهارت مطلقه که درین آیت است متوجیب
 این حال استقبال اخصی را نیز کاشمش می نامیم از این که در سبحانه و تعالی

در آیه کریمه دیگر میفرماید یوتی کل ذی فضل فضل الله یعنی میدهد
 هر حق فضیلت را فضیلت او پس میگویم و بالله التوفیق آیا این
 دادن بلطفیوتی که صیغه حال و استقبال است مقصود بیان کیفیت معال
 حق سبحانه بایندهگان است همچنانکه تأیید حق میگوید من حق هر کس را میدهم
 بیان زمان معالیه آنیکه در زمان گذشته فضل هر حق فضلش را و حالیه
 یا خواهد داد پس این شق آخر چونکه رکاکت شر واضح است هرگز مقصود نیست
 پس مقصود بودن شق اول که بیان کیفیت معالیه مقصود حق سبحانه اعم از
 هر زمانست معین و مبین است پس از فرموده حق سبحانه یوتی کل ذی
 فضل فضل قداتی کل ذی فضل فضل الله یعنی تحقیق کرده است
 هر حق فضیله افضل از غیر و آید و اوضح و امین است پس من و من در
 آیه دیگر که تطهیر از لفظ برید و ید و ید هب قد اراد و اذهب یعنی تحقیق
 در زمان گذشته هم همین خواستن تطهیر و بریدن رجز و پلیدی قباح
 از احقان تطهیر بوده نه بلکه حق سبحانه در سابق مراعات حق ایشان نداشته
 بعد از این مراعات حق ایشان حاصل و سبحانه شد و احقان تطهیر و بریدن
 این است حضرت ختم برالت بهیئتی از خلقت بیک نور با آنحضرت

آن طهارت مطلقه بالضرورة متحقق در همین پاکان است و پس
 بالجمله حق تقدس و تعالی این چهارده را بار اوده تگونیة خود مطهر
 و منزه آفریده و پروریده است بماتم از همان است که در همین انزال
 این آیه مبارکه بصنیع حال و استقبال طهارش فرموده و احقاق قد
 اراد و قد اذهب و طهر از صنیع مستقبلا به تطهیر بجز احقاق قد
 اتی از فرموده یوقی کل ذی فضل فضل علی یقین فرموده پس
 غیر از این مطهرین از هر خطا و خلل احدی نرا دارا ماته مطلقه و جهانیه
 محمدیه نبودن از شرائط امامت اوضح و این است بالجمله عبدالعزیز
 دهلوی که سرآمد پیشوایان سنیان در این صفحا است در تحفه خود در
 بحث از آیه تطهیر پس از عبارات منکره که روان در خورده بر مبصر
 از این آیه مبارکه که بقیل تفسیر بالاندکور شد شده گفته غایت انی الباء
 انکه از آیه تطهیر محفوظ بودن این اشخاص چند یعنی علی و فاطمه و حسن
 و حسین بعد تعلق اراده از حبس و گناه ثابت میشوند پس این محفوظی
 غیر از محصور داشتن خداست و المؤمنین این پاکان را از هر خطا معذرت
 سیدار داما قید بعد تعلق اراده که داده و محفوظین چند شمرده و باقی

احمد ابن حنبل را واگذاشته مقتضای حق و حقیقت رسمی در این باب آورده
 بالا و وضع و این نشان فی ذالک تبصیرة لمن استبصر و القی اسمع
 و هو شهید بر آن چهارم این حدیث است خداوند سبحان و تعالی میفرماید
 انما انت منذر و لكل قوم هاد یعنی جز این نیست که تو ترساننده و
 از برای هر قومی هدایت کننده هست بوقوع احادیث ماثوره از انچه بدی
 صلوة الله و سلامه علیهم اجمعین محدثین معتبرترین نزد سنیان و اهل حدیث
 در اسباب انزال و تنبلی در تفسیرش و ابونعیم در ما تزل من القرآن فی
 علی و حاکم و مستدرک و احمد حنبلی در مسند و ابن مردودیه در تفسیرش
 و ابن جریر در تفسیرش و دیلمی در رد و سب و ابیته کرده اند که چون این آیه
 مبارکه نازل شد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک
 خود بر سینه منور خود نهادند و فرمودند منم منذر و باز دست مبارک بر زانو
 علی علیه افضل الصلوة و السلام گذاشتند و فرمودند یا علی انت الهادی
 قبلک یهتدی الیه و ان یضیاع علی توفی اودی پس تو هدایت
 یابنده حدیث یافته شدگان و عبدالحق در مدارج النبوه و شاه ولی الله
 در ازاله الحقا این را روایت کرده اند مخفی نماند این حدیث به قید

مطلقاً اعم از هدایت و وجهانیه است چه از اصلاح و یتوی بخلافت و چه
از ایصال الی الله بولایت پس اگر نگذاشته در هدایت یافتگان داخل اند باید
ازین مادی مطلق متهدی متابعت و طاعت جناب و باشند علی الرغم این
متبوع و مطاع حضرت و سه شدن بر عکس متهدی وضع الشی علی غیر محله ظلم
بیهی است و پیروی از هدایت و غصب خلافت است و لکن الله بجهت
سبب یشاء الی جنواط مستقیم بران نجم آیه اولویت است
خداست تبارک و تعالی میفرماید الشی ولی بالمومنین من انفسهم و
از وجهات متاهتم و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فکتاب الله
من المومنین و المهاجرین یعنی خود الیه بر مومنین است از ذوات آنها
و زمان او مادران ایشان اند و قرابت داران و الیه بر بعضی ایشان
در قرار داد خدا از جمیع مومنان و مهاجران مبین ترین تفسیر است از باری
این آیه مبارکه حدیث غدیر از اینکه تواتر بخاطر تعیین حضرت سید المرسلین صلی
علیه و آله و سلم در غدیر خم از مسلمین تکرار سوال فرمودند آیا مرا از مومنین
و کل مومنین اولی یعنی و الیه برین بذوات آنها دانسته حضار هر یک گفتند
بلی پس فرمود هر که من مولی یعنی الیه اوم پس علی مولی یعنی و الیه بر است

بسیار بعضی ایشان

پس نبی بر اولی مومنین از زوات انبیا استقامت از این آیه مبارکه
بود و اولویت نبی که در این آیه مبارکه است چونکه مقید بقصدی نیست
مطلقه است زیاده تر از آنکه بر مومنی مالک متمصرف ذات خود مال و عیال
و اطفال خود است این نبی با ولایت مطلقه و التیرین جمیع مومنین است
بحدیکه باید مومنین بحکم انسر و جانیان خود دهند و مهاجرت و واکذاشت
اهل و عیال و اطفال و اموال خود کنند بهمین سیاق و بهمین اولویت
بنقید مطلقه است اولویت اولوالارحام انسر و باولی بودن بعضی
ایشان بعضی دیگر از همه مومنین و ذکر خاص بعد ذکر عام مفید
تخصیص از همه مهاجرین نیز میسر است پس این آیه وافی الهدایه جز امت مومنین
نبودن این است حضرت ختم رسالت این و التیرین را که بعضی اولوالارحام
باشند علی اند اولی از بعضی دیگر اولوالارحام از همه مومنان در بیان مقصود
این سوال این آیه وافی الهدایه بفرموده خود من کنت مولا فاعلم
مولا اوضح و این فرمود پس حق تقدس و تعالی برگزیدگی انبیا بفرموده
خود من اباکم و ذریاتکم و اخوانکم و اجنبیتنا هم و هاینهم
الی صراط مستقیم اخص اولوالارحام آنها که فرموده است از اقطبی

و منتها ان برگزیده است که در این آیه مبارکه باظهار اولویت مطلقه
 سید الوری بر همه باظهار اولویت مطلقه برگزیده ترین اولوالارحام
 و اقربین همه مومنین بودن این فرمود پس صادق و بحق است آنچه بخاطر
 از آنم بدی ما ثواب است که نزول این آیه مبارکه در امرت و و التیری از برای
 علی و اولاد معصومین علی علیه السلام افضل الصلوة و السلام شده است و مقید
 کردن این اولویت در میراث فقط و عام کردن اولوالارحام که مومنین
 و مهاجرین باشند اگر من باب تفریع بالالتزام نباشد تحریف معنوی در
 این بدیهی است بالجمله سر و گنجایش انحراف از تفسیرش که در روز غدیر
 شده و برای حق بخانه بر آن ششم حدیث غدیر حم است که اقل آنچه
 بتوان از اخبار مسلمین و غیر هم از صحاح اهل سنن در شکوة آنهاست این
 است **كَانَ نَزْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ خَيْرِ**
أَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَى
بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ نَفْسِهِمْ فَقَالُوا بَلَى فَقَالَ اللَّهُمَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ
فَعَلَى مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالْ مَنْ دَلَّاهُ وَعَادَ مِنْ عَادَاهُ فَلَقْنَاهُ
عُمْرًا فَقَالَ نَحْ بِخَيْرِكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَا

۵۱
 اسم علم و فی ابی اولی بیکر المؤمنین و من انصبتهم فاعلی قال

كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ يَفْنَىٰ بِمَنْزِلَةِ نَزْلِ فَدُخِرَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ رَحْمَةٍ كَثُرَتْ وَدَسْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ الْفَضْلُ
 الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ رَأْسُ فَرَمُودِ كَيْفَ تَدَانِ تَسْتِيدُ مَرَاكِمُ وَالْإِثْرَامُ مَوْثِقُ
 الزُّفُوفَاتِ الْإِثْنَانِ بَعْدَ كَثْرَةِ حَاضِرِينَ بَعْدَ بَعْدِ فَرَمُودِ كَيْفَ تَدَانِ تَسْتِيدُ
 مَرَاكِمُ وَالْإِثْرَامُ مَوْثِقُ الزُّفُوفَاتِ الْإِثْنَانِ بَعْدَ كَثْرَةِ حَاضِرِينَ بَعْدَ
 بَعْدِ فَرَمُودِ مَرَاكِمُ مَوْلَايْنِ وَالْإِثْرَامُ مَوْثِقُ مَوْلَايْنِ وَالْإِثْرَامُ مَوْثِقُ
 اللَّهُ دُوسْتُ دَارِ الْكَلْبَةِ رَاكِبُ عَلِيٍّ رَاكِبُ دُوسْتِ دَارِ دُوشْمَنِ دَارِ الْكَلْبَةِ رَاكِبُ
 رَاكِبُ دُوشْمَنِ دَارِ بَعْدِ الْمَقَاتِ كَرْدِ بَاغِيٍّ عَزَّ وَكَلَّمَ مَبَارَكُ مَبَارَكُ تَوَاسَّ
 فَرَزْدِ أَبِي طَالِبٍ صَبَحَ كَرْدِي دَرِ هَالِكِيهِ مَوْلَايْنِ مَوْلَايْنِ كُلِّ مُؤْمِنٍ
 وَمُؤْمِنَةٍ شَدِيدِي هَالِكِيهِ رَاكِبُ دُوشْمَنِ مَبَارَكُ غَدِيرِ كَرْدِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ
 بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ
 شَهْنشَاهِ دَوْلَاتِ مِيكُنْدِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ
 كَرْدِ أُولَى مُشْتَقِ زَوْلَاتِ أَعْمَلِ التَّقْضِيلِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ بَارِ
 مَوْلَايْنِ مَوْلَايْنِ مَوْلَايْنِ مَوْلَايْنِ مَوْلَايْنِ مَوْلَايْنِ مَوْلَايْنِ مَوْلَايْنِ
 مَوْلَايْنِ مَوْلَايْنِ مَوْلَايْنِ مَوْلَايْنِ مَوْلَايْنِ مَوْلَايْنِ مَوْلَايْنِ مَوْلَايْنِ
 مَوْلَايْنِ مَوْلَايْنِ مَوْلَايْنِ مَوْلَايْنِ مَوْلَايْنِ مَوْلَايْنِ مَوْلَايْنِ مَوْلَايْنِ

دادیم مولی با بحیثیت آنچه بگذارند پدر و مادر و نزدیکترین قرابت
 پس این مولی را از برای ترکه پدر و مادر و نزدیکترین قرابت
 بودن غیر از و الیه تران اولی بتصرفان قوله تعالی و اولو
 الاکثر حاکم بعضهم اولی ببعض معنای تواند داشت همچنانکه
 ابو عبیده لغوی که در لغت مدرسیان بر قول اوست در تفسیر
 قوله تعالی و ما اولکم التارخی مولایکم گفته است که معنی مولایکم
 آنست که آتش جہنم اولی یعنی اولی بتصرف است از برای شما و بیضاوی
 و در مخشری و سایر مفسران سیان نیز در این تفسیر آمده
 قابل این معنی شده اند و صاحب کشان گفته که محسن است
 مولانا اینست که تو اقاسی مانی ماندگان تو هم پس دانسته شود
 در معانی مولی اوئی است معانی دیگر محبت نام و ظاهر چه و حقیقی
 و امثال ابن عباسی چونکه در هر معنای آن بنوعی صدق اولویت است
 اطلاق مولی در هر یک آن شده از انجمله محبت بجهت بیانها و این
 شار کرده شدن میرانند محبت را مولای گویند بجهت ثانیه و نیز
 حضرت سید علی بن ابی طالب علیه السلام معنی مولی را از برای

اولی بتصرف امت معنی دیگر مراد نتواند شد زیرا که آنحضرت از ادلی
 بودن خود از امت بدون تقدیم و تمیز متکبر با اتمام افواش لفظ کلی بر
 انفس مومنین دیگر بار چونکه از آیه اولویت نیز استفاده بودند بلا توقف اقرار کردند
 بر آنست که بودن خود ادلی از ذوات جمیع مومنین بودن امر معلوم هم
 سوال فرمود آنحضرت بدون آنکه بیان فرماید که مقصود یک باعث استوار
 شده صیت بیفایده بودن السؤال این است پس بیان مقصود
 باعث السؤال الزم و جیب و این لزوم و وجوب بیان مقصود باعث سوال
 همین فرمودند من کنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ کُنْتُ مَوْلَاهُ پس چونکه اهل
 عربیت سچو اهل علم معنی بیان و اصولیان فریقین تصریح کرده اند بر اینکه
 لفظ مطلق یعنی بقیه که قرینه خصوصیتند اشتباه باشد افاده عموم
 میکند پس هر اولوی که حضرت رسالت پناه ص اولی بامت با جناب ولایت
 آیت پیمان اولویت مولی یعنی بالاترین این امت با مثل هم فرمودند
 آنحضرت آنجناب را بمن گفْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ مَثَلِ هِمین اما بابت
 مطلقه همه است پس ازین تسبیح هم همین و سبب است که آنحضرت
 جناب ولایت آب دارد غیر غم لصب بر امت این امت است و غم

سوال از بود

سوال آنحضرت را پس ازین چنین

اما اینجا اکثر آنچه مذکور شد حقیقت که علمای ماضی اند
 عنهم بر منکرین قایلیم فرموده اند از اینجا حجتیکه قایلیم میشود
 از ابهام باین کمترین خدمه دین است میگوید و با الله
 التوفیق که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم
 درین فرموده اولی بودن خود ثابت فرموده در تنجید این
 من کنست موله خود را مولی فرمودند ازین بین و مبرهن
 فرموده که این مولی بودن خود عین اولی بودن خود است
 والا این مولی بودن آنحضرت نتیجه اولی بودن آنحضرت
 نیست و اولی بودن آنحضرت بفرموده حق سبحانه
 الْكَتَبِيَّ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ چنان و التبری
 است از اختیار داشتن بر مومنان بر ذاتش و در ضمن
 آن بر مالش و بر اهل و عیالش آنحضرت را زیاده تر اختیار
 بر جمیع مومنانست بحدیکه بر امر آنسرور باید مومنان جاها
 خود دهند و در ضمن آن از مال و اطفال و عیال خود بگذرد
 من وعن بر من مولی و اولای و التبرین همه مومنین بودند

علی بن ابی طالب تفریع تنبیه اولویت مطلقه خود از فعلی موله تصریح کافر بودند و همین
 امانت مطلقه و نیاید وین خلافت است پس علی الصراحه
 علی صلی الله علیه و عترته به خلافت خود بر امت خود فرمودند
 و منکرین قرینه قرار میدهند بر مقصود از مولی محب بودن
 علی از دعائیکه من بعد از برائے دوستان علی فرمود اللهم
 و آل من و الله هر چند معنی این دعا این هم میشود و الهاف
 والی بنی قریظ الصالحین باشد از برائے کسیکه علی را واک
 و حاکم دنیا و دین گرفته باشد قطع نظر ازین بنی هر گاه معنی آن
 اینجا دوست دار آنکسید که علی را دوست داشته باشد
 گرفته شود کلام علی حده و اضافه بر کلام اول خواهد بود و این دعا
 بعد بیان مدعا بهیچان که بعد از هر امر خیری دعا کرده میشود و قرینه
 صار فیه عامر بنی نبینا لا هر گز نه خواهد شد باین قول فضل
 که بالائی آن گنجایش کلامی را از برائے منکرین نیست آن
 قول فضل نیست که اگر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 سوال المسمتعون فی انی اولی بالمومنین و به کل

المؤمنین من انفسهم بتکرار فرموده بیان دعا از آنچنان
 سوال من کنت مولاه فعلی مولاه میفرمود و در آن
 اجل شان آنحضرت انوال لغو میشد برخلاف این اگر آن
 دعای بعد از میفرمود لغوی در کلام آنحضرت هرگز نمیشد
 پس اولویت بیقید السبیین که در سوال مکرر سابق است
 و بیان دعا از آن که آن تصریح نصب امیر المؤمنین برخلاف
 است آن بیان دعا را سنیان منفک از قرینه سباق سوال
 مکرر تواند گفت آنچنان قرینه متمنع الانفکاک را و اگر گذشتن
 و دعای بعد که اثر قرینه مقصود بودن محبت قرار میدهند
 و حال آنکه آن دعا موقوف علیه کلام آنحضرت نیست زیرا که اگر
 آن دعا میفرمود سکوت صحیح بود پس آن جایز الانفکاک است
 این جایز الانفکاک را با و اگر داری آن متمنع الانفکاک مبنای
 حجت خود قرار دهی اگر مرض نفسانی خود غرضی و گذاری حق
 نیست پس خیت و میگوئیم و بالله التوفیق این حجر در صواعق
 محرقه ادر صفحہ ۳۶ از شرح آیهی مصرع آورده نمیشد صحیح است

که حضرت رسول الله خطبه فرمود یا ایها الناس ان
 الله مولاى وانا مولى المؤمنين وانا اولی بکم
 فمن کنت مولاه فهذا اعلی مولاه ^{فمن} پیشترین حدیث
 مولای خود خدای حق و علامه خود مولای مومنین بودن با بیان
 اولی اوست بودن خود و وزیرتجویان بهائے تفسیر مع برحق علی مولای
 بودن از بر آبرو سیکه خود مولای او هستند بر دایست با آنچه
 بالا گذشت زیاده برین تصریح در کار نیست باید دانست
 آنچه سنیان بخند بسیار از نصب امیر غدیر در صحاح خود باقی
 داشته اند اینجا اکتفا بر همان قدر در اقامه حجت کردیم و از معجزه حضرت
 ختم رسالت است که بچنانکه قرآن بعد حذف و اسقاط بسیار کافی
 بحجت است اینجا این حدیث آنحضرت هم بعد حذف و اسقاط
 زیاد کفایت بحجت کرد و سوای این خطبه هر چه این حضرت و نصب
 امیر کل امیر در غدیر که بعضی از سنیان نیز بر دایستگاه عدیده نقل
 کرده اند و در آن تصریح است بر اینکه خلافت و پادشاهی بعد آنحضرت
 حرام است بر غیر علی و اولاد طاهرین علی موجود اند و السلام علی

من اتبع الهدى محضی نماید بر فرزندیکه از بیفهمی و حق
 نسبی مراد از مولی اگر عجب گرفته شود پس دوست امت بودن
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بحیث شفق حاکم بر حکوم
 خواهر بودند دوست بودن و مثل هم پس دوستی این حیثیت
 عین اولی تصرفی است چه کلیه اصولیه فریقین است لولا الحیثیات
 لبطل الیعلم یعنی اگر نبود رعایت حیثیات بر آئینه باطل میشد
 علم پس آنحضرت بقدریکه خود را مولی فرمود بهمان طور علی را مولی
 فرمود پس علی صلی الله علیه و آله و سلم را مولی تصرف این امت در صورت
 دوست گرفتن معنی مولی نیز مستند دانسته شود که دعای
 آنحضرت اللهم وال من وال الله اگر بمعنای دوست داشتن
 گرفته شود و آن تقدیر این دعای متباعد کلام علاوه خواهد بود
 اضافه بر کلام اول همچنانکه بعد هر عمل خیری دعا کرده میشود و این
 معنا بالاترین شده و آید در بطایین دعا ازین پایین است
 که مقصود آنحضرت و اهل و عاکم گرفتن این امت علی را جبر و
 اگر از خود نه بوده باشد بیک رغبت و محبت ولی که مستوجب ولایت

اللّٰهی شود باید باشد همچنانکه بعنوان شان نزول آیه مجید **سُئِلَ**
سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ از مقهوری نعمانی قهری بسین خواهد
شد با کجمله ازین همه بینات واضح و براین قطعیه در
فردا کردن حضرت رسول الله در مراجعت از حجة الوداع جمع کثیر
امت خود را که گاهی آچنان جمیعت اسلام نه شده در غدر خرم و منبر
رفیعی در آن صحرای ترتیب داده بران با خود بمنفس برادر و جہانی
چشم نکت بارون از خود را بالا بردن بطوریکه اگر غیر ازین بالا بردن
با خود چیز بی نمی فرمود از برای قایم مقام خود کردن اشاره تامه بود
باین تصریحات بر اقامه مقام خود علی را فرمودن و امر بامت فرمودن
و بیعت علی از امت گرفتن و از همین باب بود که عمر ادیان مولانا
و جهان گفت مبارک مبارک بتو صبح فرمودی در حالیکه مولای من
و مولای هر من و مومنه هستی و امر آنحضرت **سَلِّوْا عَلٰی عَلِيٍّ**
يَا مَعْزَتِ الْمُؤْمِنِينَ و در همه این امور و افعه ستیان نیز روایات
کرده اند اگر ستیان تجاہل ازین همه کرده بگویند که این نصب
و انبیت غدیر خضرا برای محبت علی بود پس اندکی انصاف کنند

نصب و اخذ بیعت غدیر محض از برای محبت علی بود پس
 اندکی انصاف دهند و گویند آیا ابوبکر و عمر و جماعت کثیره مثل
 قوم موسی از اتباع آن دو بر بیعت محبت علی قیام کردند اگر
 گویند قیام کردند پس بگویند از برای چه خانه علی را سوختند
 عبد العزیز در تحفه خود میگوید سوختند اما عمر تخویف سوختن
 کرد اینجای اقتناع بهمین قدر میکنم و میپریم آیا همین پیام بر
 محبت علی بود که تخویف سوختن خانه اهل بیت نبوت کنند
 و در بخاری و مسلم و کتاب جهاد و باب خمس و السهمان تصریح
 است که از ضبط ابوبکر فکرت فی و خمس خبر میراث حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم را حضرت فاطمه زهرا صلوات الله و سلامه
 علیها چنان از رده از ابوبکر و عمر شدند که شش ماه که بعد از آن
 ماندند کلام با ابوبکر نفرمودند چون رحلت یافتند علی صلی الله علیه و آله و سلم
 از رحلت آئیده طاهره با ابوبکر خبر نفرمود و شش ماه پس از آن
 مصاحبت با ابوبکر نمیداشتند بعد رحلت سیده طاهره مردم را از
 خود برگشته یافتند و با ابوبکر پیام دادند آن تا نشاء که یا تمام
 احل کرده عن حضرت عیسی خطاب اینک تو بیا و بناید آنو کسی

و این از کراهت آمدن عمر بود و نیز در مسلم و بخاری موجود است که عمر حضرت
 ایلمونین صلی الله علیه و آله و عبا بن رضی الله عنه عم آنحضرت گفت
 لما توفي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال أبو بكر أنا ولي رسول
 الله فرائيما ه كاذبا غادرا خائنا اثما ولما توفي أبو بكر أنا ولي رسول
 الله وولي أبي بكر فرائيما ه كاذبا غادرا خائنا اثما يعني چون وقت
 یافتند رسول الله گفت ابو بكر من خليفه رسول الله هستم پس دیدید شما دو نفر
 مکار و فلوغیانست کارگاه کارکنه کار و چون مرد ابو بكر من قائم مقام رسول الله
 و ابو بكر ام پس می بینید شما و مرا کاذب مکار و دغا باز و فاجر و این پس را
 عمر آیا دلائل بر دوش می آید ایلمونین و ابو بكر و عمر است پس مکفایت
 باین صراحات بآنکه او عا کسینان نیست که نصب اخذ معیت خود بخیر
 از برای محبت علی بود حالا گویند این نکست معیت محبت علی صلی الله علیه و آله
 از صراحتا مینه که بالا اند کتری از آن دریافت چرا ابو بكر و عمر کردند و چرا از دنیا
 و شید البغین برگشتند و نکست معیت کردند و حق جل و علا میفرماید من نکست
 فاما اینک علی نفسه یعنی هر که بشکند معیت رسول الله پس جز این نیست
 که بشکند برضای نفس او و تا می کنند معنی مولی که اینجا سنیان و دوست
 داشته شده میگیرند پس می آید برگزینی این جا یعنی درست نمیدهد و نکست

یکی از معانی مولی محب است و در هیچیک لغتی معنی مولی محبوب نیست پس معنای
حضرت رسول ازین معنی درمیآید که باید علی محب دوستدار همه باشند
آنکه همه علی را دوست دارند که علی محبوب باشد حال آنکه او قائم آنهاست
که از نصب غیر مدعیان حضرت دوست داشتن بر علی است و آن ازین مولا که
محبوب بود علی و نمیدانید باین معنی و فهم در حاصل و نتیجه نبوت پیدا نمیشود
صلی الله علیه و آله سلم باز هم دعوی دینداری نشاید پس صادق و حق است فرموده
لقد حق القول علی اکثرهم فهم لا یؤمنون یعنی ثابت شده بر اکثر آنها
حق و آنها ایمان نمیاورند حجت ثالثه بوفق توانیز و شیعیان تعالی انهم
بر یک تفسیر مشهور خود و واحد در سبب ازول و احمد بن محمد و غیره ازین
در تفسیر کبر و شال اینها بطریق کثیره روایت کرده اند که ای مساکره
یَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فَإِنْ لَمْ
تَفْعَلْ مَا بَلَّغْتَ بِرِسَالَتِهِ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ یعنی ای رسول
برگزیده برسان آنچه نازل شده بسوی تو از جانب پروردگار اگر زسانی از پس
زسانیده پاشی مطلق رسالت خدا سبحان را و خدای بجا حفظ خواهد فرمود ترا
از شر مردم چون در حجه الوداع نازل شد پس نصب فرمود رسول الله علی ابوالفضل
و بیوطی در مدینه مشهور از عبد الله بن مسعود آورده که گفت ما در عهد رسول الله این

را چنان میخواندیم یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ربک
 ان علیا مولی المؤمنین فان لم تفعل الى آخره و هرگاه مدبر بداند
 در اینکه چه چیز باشد که از رسانیدنش رسالت حضرت رسول الله کان لم یکن شود
 غیر خلافت آنحضرت که اقامی بین خدا و اهل رسالت آنحضرت شود چیزی دیگر
 در یاقه نمیشود پس قطعا نصب آنحضرت علی را از برای خلافت حجت بعد
 فخر رازی در تفسیر کبر و این معنی آلی در مناقب ابو نعیم و جلیه الاولیا و احمد
 حنبل و مسند و مسائل اینها بوفی و روایات متواتر است که بطریق کثیره روایت
 کرده اند چون نصب فرمود حضرت رسول الله تولیت را از برای علی خدای
 تبارک تعالی این آیه نازل فرمود الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت
 علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام و یتلانی امر و نکاح کردن از برای شما
 چنین شعار او تعلم کردم شما نعمت را و راضی شدم باسلام از دین پس کامل کردن
 دین بولایت علی و روز غدیر شما دار تمام بخود دین است و حاصل از شما بمنز
 است پس نصب حضرت رسول الله علی را بوجه اتم و اتم از برای خلافت بود حجت
 خاصه ثعلابی که از ائمّه تفسیر و مقدمه تفسیر بر این بیان است و تفسیر مشهور
 و تفسیر مجیده تسئل سائل بعدا به واقع آورده است که چون و غیر
 خم حضرت رسول الله علی را نصب فرمود نعمان قهری که بزرگ طایفه انصار

حق تعالی میفرماید و قَالَ مُوسَىٰ خَيْرٌ هَٰؤُلَاءِ مِنْ خَلْفَتِي فِي قَوْمِي يَعْنِي كَفَتْ
 موسیٰ برادر خود مارون را خلیفه من باش در قوم من پس بصدق سید برل
 و اینجیث علی خلیفه آنحضرت درینست اندر قوم موسیٰ از خلیفه بر حق نبی خود
 مارون این فرموده خبیث از تو علل برگشت گمراه گردید از آنقدر فتنه تو ملک
 یا موسیٰ وَاَضَلُّهُمْ الشَّامِرِيُّ عِنْفِي تَحْقِيقًا اَز مودیم قوم ترا ای موسیٰ تحقیق
 گمراه کرد اینرا سامری واضح است که اطلاق قوم لا اقل بر اکثرین شود پس
 بصدق حضرت سید انبیاء اینجیث است آنحضرت اجل است که برگشت
 از خلیفه منصوب نبی خود باغوائی تا املی و گمراه گردید که یکی باین فرموده حق
 جل و علا در بیان قول مارون سُبَّانَ الْقَوْمِ اسْتَضَعْفُونِي وَكَادُوا
 يَقْتُلُونَنِي یعنی به تحقیق که قوم ضعیف کرد مرا و نزدیک بود که بکشند مرا صد
 حضرت رسول اللہ درینجیث معائن شده مارون را بکشتگان بخوف بفرمود
 و قوم قتال نکرد همچنانکه حق غر و جل بیان قول مارون موسیٰ میفرماید اِنِّي
 خَشِيتُ اَنْ يَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَآئِيلَ یعنی رسیدم
 ازینکه بفرمائی بپراگندگی انداختی در بنی اسرائیل ای مارون و عمو من
 مشول میدارد بر بختن مردم و صعب معارف غیر از علی بفرموده حق عز
 و جل قول موسیٰ اَلَا اَمْلِكُ اِلَّا نَفْسِي وَاَخِي نَبِيَّ مَالِكٍ نَمِي ثَوْم

مگر ذات خودم و جوارسکونت نبی و علی و معبد سچ موسی و مارون بفرموده
 حق سبحانه باین دوزرگواران آن **تَجْعَلُوا آيَاتِكُمْ قَبْلَةً** یعنی قرار
 دهید خانه های شما را قبله و از حدیث نبوی که در مشکوٰۃ اهل تسنن هست
یا علی لا یجنب فی هذا المسجد غیری و غیرک یا علی جنب نشود
 در این مسجد کسی سوا من و سوا من تو و دوازده امام محمد بن یحیی و دوازده
 اسباط و لقبانی نابان موسی بفرموده **حق تعالی و الا سباط و ما اوتی**
موسی النجم و بفرموده اوج و علا و قطعا منهم اثنی عشر اسباطا
و قوله تعالی و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا حجت دوم در
عمومیت منزلت نبی علی از احاطت بر جمیع منازل
فیما بین موسی و مارون استثنائیکه در این حدیث از در آوردن نبوت
 از منزلت باین موسی و مارون است همه منازل فیما بین موسی و مارون میان
 محمد و علی علیهما و غیر آنها افضل الصلوة و السلام ثابت و متحقق گردید باین
 بیتنه مبرنیه اگر گویند اهل فلان خانه آمدند هرگاه بعضی آنها بیایند آن تولد
 صحیح میشود اما اگر یک کسی از اهل خانه را از آمدن استثناء کنند ثبت آمدن
 کل البقیه میشود زیرا که سوا من آن ستنی اگر دیگری نیامده نبود داخل استثناء
 میشد چون نشد بفرموده داخل آیندگان است پس جمیع منازل فیما بین موسی

و مارون سوای نبوت فیما بین نبی و علی کل آن را استثنای نبوت فقط است
و حقاقت یافت با بعد تکیه از اطراف مستثنای نبوت و این حدیث مصرح است
اگر گویند نبوت عزالت است نبی عزالت نیست و چونکه در حدیث استثنای
نبی شده استثنای نبوت پس این استثنای منقطع خواهد بود و این مثبت عموم عزالت
نمیشود میگوئیم و بالله التوفیق در صحیح بخاری مسنیان در دو طرز
این حدیث لا اله الا الله نبوة بعدی نیز است اگر احیاناً این هم نبی بود
چونکه نبوت قائم ذات خود نیست بلکه قائم بر نبی است پس استثنای نبی عین استثنای
نبوت است پس این بالا صالحه این استثنای متصل بودن این و برین است
حجت سوم در رفع تعلل اهل تشن در خلافت باین
حدیث متواتر مسنیان میگویند که من تشرف برون حضرت رسول الله
بنزد بنگرگاه آنحضرت علی را با حدیث خلیفه فرمود پس آن خلافت تا معاود
آنحضرت بودند با بعد آنحضرت میگوئیم و بالله التوفیق اگر این حدیث را
همین یک مورد می بود و در آن صورت هم از برای اینکه این تعلیل از برای اینها
نبوده باشد آنحضرت بلفظ صریح بعدی در آخر این حدیث تصریح میکند
و من تشرف برون از موسی از برای علی از آنحضرت متدا با بعد آنحضرت
نیز است فرمودند و الا از برای اینکه خلافت آنحضرت از برای علی تا مرگ حجت

از این معنی است که بعد از آنکه از این معنی خبری است
از معنی همین حاصل میشود که غیر از آن حضرت بلا قید زمان هیچکس نیست
و بطلانش بدیهی است و از جمله این مجموع مندرجات است
برگشته شده قوم بودن خلیفه بحق و ضعیف و نزدیک بقتل کردن قوم خلیفه
بحق را و با این قبیل نکردن خلیفه بحق با آن کشتگان خوف تصرف و پر اکنه
قوم است و وقوع این سبب ازل مستوجب بعدیت غیابیه و زانیه با عیبت و ازین
زود و بعدیت است زیرا که وقوع این منازل فیما بین موسی و مارون فیما بین محمد
و علی غیر از کلامی است و اخیری و شایسته زمان است و بنویس است
بشبهه بیارون شدنی نبود و لهذا صدق حضرت سیدنا مستوجب بعدیت زانیه
الا و صعب معارک هرگز بخیر و یک برادر با برادر و اندن و خانه برد و معبود و
و تعاضد و پشت پناهی خارج از بعدیت زانیه و بنویس و داخل در بعدیت غیابیه
و نیز داخل در بعدیت زانیه است و شش فیما بین موسی و مارون فیما بین علی
و علی در زمان آنحضرت نشد پس و چون بعد از رسول الله و جب می کند
اعم بودن این بعدیت را از بعدیت و نیز از بعدیت غیابیه که اینهم از بعض
آنست و بطلان بعدیت زانیه را با بیند و میگویند مجموع مندرجات موسی
و مارون در محمد و علی علیهما و غیر تمام افضل الصلوة و السلام ثابت نمیشود زیرا که

آن حضرت باشد ذکر بعد محال است اگر گویند که آن بعدی بمعنی خبری است
از معنی همین حاصل میشود که غیر از آن حضرت بلا قید زمان هیچکس نیست
و بطلانش بدیهی است و از جمله این مجموع مندرجات است
برگشته شده قوم بودن خلیفه بحق و ضعیف و نزدیک بقتل کردن قوم خلیفه
بحق را و با این قبیل نکردن خلیفه بحق با آن کشتگان خوف تصرف و پر اکنه
قوم است و وقوع این سبب ازل مستوجب بعدیت غیابیه و زانیه با عیبت و ازین
زود و بعدیت است زیرا که وقوع این منازل فیما بین موسی و مارون فیما بین محمد
و علی غیر از کلامی است و اخیری و شایسته زمان است و بنویس است
بشبهه بیارون شدنی نبود و لهذا صدق حضرت سیدنا مستوجب بعدیت زانیه
الا و صعب معارک هرگز بخیر و یک برادر با برادر و اندن و خانه برد و معبود و
و تعاضد و پشت پناهی خارج از بعدیت زانیه و بنویس و داخل در بعدیت غیابیه
و نیز داخل در بعدیت زانیه است و شش فیما بین موسی و مارون فیما بین علی
و علی در زمان آنحضرت نشد پس و چون بعد از رسول الله و جب می کند
اعم بودن این بعدیت را از بعدیت و نیز از بعدیت غیابیه که اینهم از بعض
آنست و بطلان بعدیت زانیه را با بیند و میگویند مجموع مندرجات موسی
و مارون در محمد و علی علیهما و غیر تمام افضل الصلوة و السلام ثابت نمیشود زیرا که

مارون برادر حقیقی و بزرگ و افصح از موسی بودند میگویم و باشد که موسی
 جز این نیست که اعتبار و جثه تشبیه است و تخیل است مبین از نسبت حساب
 عمر نیست بلکه مبین از قدر و منزلت است و واضح است که وجه شباهت
 دادن برادر حقیقی بمقدوری بنفسی و نور و اصد و انت احی فی الدنیا
 و الاخره بودن علی بابائی با حدیث نبویه مروی سیان نیز است و
 موسی در قدر و منزلت از جمله و ن بزرگ بودند اینچنان نبی از علی در
 قدر و منزلت بزرگ اند اما افضلیت پس آن از اصل کل کمال است بشریه
 بودن حضرت سید نبیا و مفصل آن شدن جناب علی همچو ظهور ولایت
 انما مدینه العلم و علی بابها و فاتح ولایت محمدیه و دست بزرگ
 بودن ظهور عصا آنحضرت نیز در علی شده است و مستغنی از بیان است بلکه وضوح
 بر خضری در فصل آن میشود و در اصل آن که مجاش باشد این است که ابن ابی حمزه
 که مرآت فصحی متنازین است در شرح نهج البلاغه در وصف کلام امام تفسیر
 میگوید و ن کلام الخالق فوق کلام المخلوق یعنی باین کلام خالق و بآله
 کلام همه مخلوق است حجت چهارم و زائل شدن خلافت حق
 از حاصل شدن تسلط بر حیک فی شعور می شسته توان باند همچنان
 خلافت موسی بر گشتن قوم از مارون از غلبه و تسلط یافتن آن غلبه حق بر کفر

این دو موردی بود

ز ائمه شد من و عن خلافت محمدیه از مارون نزلت محمدی از اعاده عمل قوم
 در بر گشتن از خلیفه بختی خود با جماع ضالین است فارسیه ایل می تواند پس جماع
 است ضالان در خلال خلافت مارون نزلت محمدیه بخوانا جماع حجت خیم
 و کفایت این حدیث از برای ایمان بخدای سبحانه
 و برهول او و با امام از جانب حقیقانه از نیکه بر گشتن است
 از ضیفه بختی و ضیفه و نزد یک قتل کردنش و نیک قتال و جدال کردن آن
 مارون محرات محمدیه بخوف تفرق و در دست ضاد که تمام این واقع شوند بعد
 حلت حضرت ختم رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بود خدای سبحانه اخبار از وقوع
 همان در تشبیه حضرت سید انبیا موسی از این فرموده خود فرمود انما ارسلنا
 الیکم رسولاً شاهداً علیکم کما ارسلنا الی فرعون رسولاً و یا ایاکم
 خلیفه کردن موسی برادر خود و بر قوم خود و بر گشتن قوم موسی از خلیفه بختی و ضیفه
 و نزد یک قتل کردنش و قتال کردن آن خلیفه بختی بخوف تفرق و در دست سبحانه
 از بالا مبین شده می آید از آیات دیگر واضح نمود و حضرت سید انبیا صلی الله
 علیه و آله و سلم نیز بر وقوع همین مغیبات واقع شونده پس از حلت خود در
 تشبیه برادر خود به مارون نسبت بخود از این حدیث نازل بطوری بسین فرمود
 که احاطت بر همه این واقعات واقع شونده بعد آن حضرت نمود و شمال این حدیث

که سنیان نیز بعد وقوع آن وقعات همچین حدیث را که مبطل در ایشان
 بهیئات مبنیه مصدقه است جعل کرده و در اصل صحیح خود کرده باشند
 همچنانکه محتمل تواند شد که این کتاب ثبوتات بعثت حضرت ختمی کتاب را جعل کرده
 و در اصل تواریخ و تخیل نموده باشند پس این حدیث چنان ترجمه یا قیسه الی یوم
 الیقوم است که مستوجب قطع و یقین است بر حق بودن کتاب الهیکه
 مبین از بهر این میبایدست که واقع شدند و بر صادق بودن منزل علیه
 و خبر رسیده از آن بر بر حق بودن خطیفه حکیمه این اخبارات انجبرای او
 حقیرانه و رسول و فرمود میراثان **ششم حدیث نقلیست**
 بهیچیک کتابی از کتب احادیث تمسکه و یقین نیست مگر اینکه در آن
 بطریق مبعده هیچ حدیث منقول شده از انجمله در مشکوٰه که اصح صحاح اهل
 سنن از بیرونی نتجایک بدو طریق منقول است که حضرت سید الشیخین در
 حجه الوداع در حالیکه بر او و تصوی میسوار بودند خطبتهای و طاعام اسلام
 میفرمودند **لَا تَارِكُ خِيَاكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ إِلَيْهِ لَنْ تَضِلُّوا**
بَعْدِي كِتَابَ اللَّهِ وَغَيْرِي أَهْلِيَّتِي أَحَدُهَا أَعْظَمُ مِنْ
الْآخَرِ لَنْ يَفْرَقَا حَتَّى يَمُرَّ عَلَى الْخَوْضِ فَاَنْظُرُوا كَيْفَ
تَخْلَفُونِ فِيهِمَا اینست تحقیق که میگردم در میان شما دو خیر سنگین را و آن

چنان چیرست اگر بگردید از اینجا گمراه نشوید بعد از من این کتاب خدا
و چنان نزد دیگران قرئت من اندک صاحبان خانه من اند یکی از اینها
بزرگتر از دیگری است و این دوازده یکدیگر جدا نخواهند شد تا جوش کوشش من بخور
شوند پس بنشین چگونگی پاسداری حق من پیش من انجالیفت من خواهند کرد
در حق این دو در بنیث ده حجت است حجت اول و نتوانستن
این نیت حفظ خود از ضلالت بدون پیروی عترت
ظاهره آنحضرت از اینکه بدون متابعت چنان عترت حضرت
رسول الله که هیچگاه از کتاب الله جدا نشوند این است نمی توانست که از ضلالت
محفوظ ماند چنانچه جمع شدن بر آنرا باشد زیرا که لغو نبود که آنحضرت گمراه
نشدن این است مشروط بتابعیت آنچنان عترت خود فرمود حجت
دوم در ولایت کردن ضلالت این است بر ترک
پیروی عترت از اینکه وقوع ضلالت بقاد و وفور دلالت بدیهه
میدارد بر اینکه متابعت این عترت مادی از ان در ضلالت متروک گردد
چرا بیان بعدی نیز رسولان توجب ايقان این است اگر اینها متابعت
عترت مادی آنحضرت میکردند گاهی گمراه نمیشدند حجت سوم در
نتوانستن این است تمام و کمال اینست از کتاب



خدا بدون مہندی شدن از عترت سید الوری
 از نیکو این است راقا بلیت این نیست که با اہل از عترت اہلبیت رسالت
 با پنج باید و شاید از کتاب اللہ مہندی شود و اگر است قابلیت این مہدیت
 شتر اط آنحضرت پیروی چنان عترت خود را کہ غیر مفارق از کتاب اللہ باشد
 در گمراہ نشدن بہت لغویش زیرا کہ کتابی کافی با ایشان کفایت بہت
 میکند نہ بدون ایشان قولہ تعالیٰ للعلما الذین یستنبطونہ منہم یعنی
 برائینہ سید اند آمدہ اکسینکہ استنباط میکنند از ایشان و راز این بہت کہ
 کتاب اللہ بر دل اقدس حضرت رسول اللہ نازل شدہ است چنانکہ حق تبارک
 و تعالیٰ میفرماید نَزَّلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلٰی قَلْبِكَ یعنی آورد آمدہ بر
 بر دل تو و عین کتاب اللہ حقیقی کہ بر آنچنان دل اقدس نازل شونده است آن غیر از
 دل چنان حجاب دلان در طاق و اوطاق ماندن نیست و پنجین کتاب را
 آنحضرت با خود از اینچہاں بہر و نہ بلکہ در دہا اہلبیت رسالت کہ عترت آنحضرت
 اند و ولایت فرمودند و بغیر از چنان پاکان کسی را مہدس آن نمیتواند شد
 چنانکہ حق و تقدس و تعالیٰ میفرماید اِنَّہٗ فِیْ کِتَابٍ مَّکْنُونٍ لَا یَسْبُغُ اَکْثَرُ
 الْمَطْہَرُونَ یعنی تحقیق کہ کتاب اللہ در کتاب مخفی است من میکند آمدہ کسی
 غیر از پاکان مقید علی الاطلاق پس آن کتاب اللہ حقیقی روحی است کہ از آن

حق تبارک و تعالی نور دل پاک حضرت سید و خاتم انبیا گردانیده همچنانکه
فرموده وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحَنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي
مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا يَهْدِي بِمَنْ نَشَاءُ
مِنْ عِبَادِنَا لِنُبَيِّنَ لِمَنْ نَزَّلَ كَرِيمٌ سُبْحَى تَوَّجَى رُوحَهُ دَلِيلِي
بِدُونِ أَنْ كَرِهْتَ كِتَابَ صِدْقٍ إِيْمَانٍ لَكِنْ كَرِهْتُمْ أَنْ رُوحَ رَاوَرِ
بِعْنِي رُوحَ شَائِي دَلِ تُوهِدَاتٍ مِيْمَانِيْمَانٍ بَرَكَاكَ خَوَاهِمِ از بندگان پس
خبر این صفت آنچه آنحضرت کتاب الله را با انتقال از دل بزبان قرأت
فرمود و قرانی شد که لبان عربی مبین معجزه شریف است و آن منتقل از
روح و نور است که فی الاما الكتاب الله ثبت به دل اقدس حضرت
رسول الله است و آنچه از آن قرأت نوشته نقل و نقل آن شد اصل آن
که نور دل آنحضرت است مبین کل شیء است همچنانکه حق عزوجل میفرماید وَكَذَلِكَ
عَلَّمْنَا الْكِتَابَ نَبِيَّانَا إِلَهُ كُلِّ شَيْءٍ نَزَّلَ كَرِيمٌ بَرَكَاكَ بَرَكَاكَ
مَبَانِ كُنْدَه كَزَبَرَكَا كُلِّ جَمِيزٍ است و آنسید گفت حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ لَيْسَ
أَسْتَ مَا كِتَابُ خُذَاوَاتِ بَرَكَاكَ اَوْ كَرَامَا لَعَلَّمَانِ از او شدند و خوانند
و نمی توانند که حد در کجاست بخاز و نصایبها می گویند و اشمال آنها از ضرر و
ترین ضرر و ریات و غیره از قرآن مجید در آورند پس از کجا که کتاب خدا

که همین از کل شیئی است همین از برای او و ابتداء او باشد و آن کتاب
 غیر از ستودن عان جدا نشوند کالش با جدی غیر نتوان شد و مخصوصان
 و ایان کتاب الله است که حق عزوجل سفیر مایدیل هوایات بدینا
 فی صدور الدین اذ العلم یعنی لکله آن آیات روشنی است در
 سینه که نیست که داده شدند علم و شان غیرتین نیست که خدا
 تبارک تعالی سفیر ماید و کل شیئی اخصیانه فی اقسام همین یعنی
 سرخیزان کنج نیدیم در امام همین روشن این امام همین امیرالمومنین باب
 علم محمدی علی با اولاد اطهار استحاب اند چه مخالفان نیز در این باب از اجاد
 بنوید روایات دارند حجت چهارم در وجوب بودن
 معصومین و عزت آن حضرت از این دو تبیین اول
 آنکه آنحضرت فرمود اگر متابعت ایشان کنند تا بمان ایشان هیچ گاه گمراه
 نشوند پس اگر در ایشان خطای دلو سهوی می بود پیران ایشان در لای
 گمراه می شدند پس صدق حضرت رسول مد مثبت معصیت این قرست
 دویم آنکه آنحضرت فرمود که این محتر و اعلیست خود هیچگاه از کتاب الله
 نخواهند شد و بدی است که این جدا نشدن بد اوست حمل و حاملیت چه
 حمل و حامل آنست و حجت گمراه نشدن پیران حامل آنست و بدیست که

يَقُولُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ فِيهِ تِبْيَانٌ لِّكُلِّ شَيْءٍ يُغْنِي زَادَهُ هُت
مرا رسول الله و من بیدارم کتاب را در آن خبر آسان است و خبر زمین و خبر خشت
و دوزخ و خبر آنچه شده و خواهد شد میدانم همان را همچنانکه نظر میکنم کف دست من
بتحقیق که حق تعالی سیر نماید در آن روشن کند همه خبر است حجت ششم مقصود
از این عترت غیر معصومین نیستند ازینکه مقصود از این عترت و اهل بیت
غیر از معصومین اعلیٰین جایز خطایان تواند بود چه از آیه صطفیٰ آل ابراهیم و آل عمران
غیر از چنان برگزین برگزیدگان ایشان که برگزیدگی خدای من در ایشان یافته شده
و ایشان انبیاء و وصیاء اند و آل ابراهیم و آل عمران مقصود تواند بود اگر می بود غیر معصومین
نیز مقصود از این عترت می بود از پیروی جایز خطایان اجدی گمراه شدن صادق نمید
حجت هفتم در وجوب موجود بودن اجدی در اینجا از این
عترت معصومین در هر زمان از آنکه سلسله این عترت ظاهره که خلفان
انحضرت و اینجا اندالی بویم بقیمه یا اینجا سلسله باشد که در هیچ زمان اینجا
خالی از این سلسله نباشد تا بودن حضرت رسول الله و جدا نشدن کتاب الله
و عترت خود تا اخی شدن با حضرت بر جوض کونر صادق آید حجت هشتم وقوع
اسامت قوم موسی در این مهت و خلافت سلسله اینها شده
از آنکه حق تعالی آنحضرت را از جمیع اینها تخصیص نمودی شایسته ادب و بیان

و یقول

قول موسی است چنین فرموده قال لیسر ما خلقتمونی بعد فی بنی
 موسی ای قوم بدست آنچه خلافت و عقب داری من کردید پس از من پس حضرت
 ختم رسالت آنکه در آخر انجیث فرمود فالنظر و کیف تخلفونی فیها یعنی
 ای است بنید چگونه عقب داری من خواهید کرد و حق کتاب الله و عتبرت
 من مبین از وقایع است است موسی در ضالین
 این است است پس خلافتی که معنی خلاف است از این است بعلم آمد
 تحت نهم و احتوی تخلیف سید انبیاء عزت خود را بر همه
 و کتاب خداست از اینکه تخلف حضرت سید الهین عزت خود را
 با حادش ثقلین کتاب الله احتوی می دارد بر همه آنچه در کتاب الله از امور و جهات
 است چه از صلاحتا و نبویه خلافت و چه از الصلا بطرق تقربات الهیه بولایت
 زیرا که تخلیف کتاب الله شمال میدارد جمیع آنچه در کتاب الله است و غیره
 از امور و جهات از کتاب الله و ارثه نیست پس آنکه علی الاطلاق دین قرار دادند
 آنکه عزت و الهییت آنحضرت را و آنکه دنیا قرار دادند سببان دیگر از ابطال
 آنکه دین در دنیا بهیمنانند حجت هم و اعظم بودن کتاب الله
 و عزت ظاهر از یکدیگر بمقادیر آنکه آنحضرت فرمود یعنی از کتاب الله و عزت
 ظاهر اعظم از دیگر است و نه شد کتاب الله و روحی و نوریت که بر دل

اقدس رسول الله نازل شده چونکه بدون آنحضرت نمیدانستند که وصیت کتاب
 وصیت ایمان این اعتبار است بآنحضرت عظم است باعتبار آنکه آن وح
 و نور منزل بجز اینچنان صاحب دل نتواند ماند و جوهر مقرر این چنین هر صاحب دل
 است که بدون این چنین صاحب دل کتاب الله منزل را قهر نتواند بود
 پس چنین صاحب دلان عظم اند چون حقیقت میدارد عظم بودن یکی از کتاب الله
 و عزت غیر مفارق از کتاب الله لا تعین تعالی ازین دو و عظم بودن
 کتاب الله که در اصول آمده باعتبار اول است و آن را سر و سر و عزت آنحضرت
 فرمود ان کتاب الله الناطق و هذا کتاب صامت یعنی من کتاب الله
 ناطم و این کتاب صامت است باعتبار آنکه عظم بودن هر عقلی از دو و از دیگر
 خود که این دوای اعتباری است نه حقیقی بهر حیثیت جداگانه ازین دو حیثیت که با
 بسن شده تحقق و مصدق است بر همان نیم حدیث و وارده خلیفه
 است که بوفق تو اترز و شیعیان اثناعشری در جمیع صحاح
 اهل تشنه نیز بطرق کثیره منقول شده و از انجمله حدیث در
 مشکوٰۃ ایشان منقول است که حضرت سید النبیین صلی الله علیه و سلم فرمودند
 لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ أَوْ يَكُونَ عَلَيْهِمْ
 اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ يَعْنِي هَمِيشَةً خَوَالِدٌ بُوَدُوْنَ سَلَام

از روی قیام تا آنکه قائم شود قیامت یا بشوند بر اهل اسلام دوازده خلیفه
 همه ایشان از قریش خواهند بود این حدیث مسین انداز تبشیه دادن حقیقتی
 سید انبیا را بخصوص از موسی و یقین موسی دوازده سبط قوله تعالی
 قُولُوا آمَنَّا بِاللّٰهِ وَمَا اُنْزِلَ اِلَيْنَا وَاِلٰى اٰبَادِهِمْ وَاَسْمِعِلْ وَيَقُوْبَ
 وَاَلَسَبَّاطُ شَدَنَدَ که هیمان دوازده سرداران رازدان قوله تعالی وَبَعَثْنَا
 مِنْهُمْ اثْنَيْ عَشَرَ نَفِیْسًا شَدَنَدَ ویز از فرموده حقیقتی با ابراهیم همچنانکه در باب
 شاهرهم کتاب خلقت از تورات است که هفتی و تعالی فرمود دعا را در حق اسمعیل
 شنیدم شمر خواهم کرد او را و ده دوازده دوازده سرداران را و تولد خواهند شد و از اینکه
 حضرت سید انبیا که از دوازده قریش همچنانکه از آنحضرت تا بقریش دوازده پشت
 فاصله است باید از آنحضرت تا دوازده پشت امتداد تیاج قریشیت باشد
 و آن همچنانکه در تبیان بیوم امامت مبرهن شد این خاص قریشیت جز در اخوت
 و ذریه حضرت سید سل محل نتوان داشت همچنانکه نشان دهنی لغت حضرت
 ختم رسالت در تورات ایشان قریب از هشتی مطلبی بودن نشانه بلکه از بنی
 اسمعیل بودن نشان بعید شده جوئنده یا بنده را علوی قدر گنه و راز
 یابی باشد اینچنان در این احادیث از قریشیت ایشان بعیده داده شدن
 موجب علوی ثبوت مومنان این خلفا بحق است و آنکه سینان با عرض

ازین خلفا بحق وائمه دو جهانیان این دوازده خلفا با ملائک شاهی میوه و مروانیه و
 نبی عباسیه میمانند بدیهی اطلاق است علیهم بر بنیاد بر بنیه سابقه باین بنیه
 بنیه که آنحضرت درین احادیث غایه قیام سلام کمی از او چیز فرمودند آمدن
 قیامت یا تمام شدن دوازده خلیفه پس چنانکه پیش از آمدن قیامت دوازده
 خلفا مفروضه سنیان تمام شدند و دین سلام قائم ماند و زایل نشد پس مقصود آن
 خلفا نبودن این است و شارح عقاید نسفی بعد از این گفته اما بعد خلفا
 العباسیه فاکام مشکل گوئیم و باشد التوفیق بگردیدگان ائمه بحق اثنا عشر
 و نیاد آخرت شکلی نیست و از اطلاق اثنا عشر باین غیر از فرقه ناجیه فرقه متبادر
 فاطره اصدی میشود و السلام علی من اتبع الهدی برهان هم حدیث
 وجود امام در هر زمانه است بطریق نفی و ثبوتیه و احادیث شواهد
 مروی شده و باین قاطعه عقیده در صحیح سنیان و در شرح عقاید نسفی ایشان نیز
 منقول است که حضرت سید و قائم ابنی صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند من مات
 و لم یعرف امام زمانه فمات میتة جاهلیة یعنی هر که مرد
 در حالیکه شناخت امام زمانه خود را تحقیق کرده است بموت جاهلیت است
 جهالت چونکه مقید بقیدی نیست جهالت مطلقه یعنی جهالت هرگونه که کفر هم یک
 جهالتی جهالت از است پس وجوب بودن امام در هر زمانه و قائم بشر مطلق جهالت

یافتن بر آنکه آن پیشوای کل خلق را شناخته باشد ازین حدیث واضح و این
 است اما تعلق این سخن ازینکه قرآن امام همه زبانههاست نیز چنانست که
 که بفرموده خداوند سبحان که کتاب موسی و هارون دیوشع و چنان برگزیدگان
 که وارثان کتاب بودند بفرموده خدا سبحانه و او را ثنا الکتاب الذین
 اصطفینا من عبادنا امام بودند بدون ایشان کتاب الله باعث و اینست
 آنچه در کتاب الله از طریقی که گفایت بدست می آید که محققان بجهت بدوین عز و جلال
 از این کتاب الله بخرسینهای اول آن بودند این باین فرموده حق تعالی الذین کتاب
 مکنون بعینی تحقیق که آن در کتاب مخفی است نه کتاب حسنی و آن کتاب مخفی
 در سینهای این باطقیین بود و میرزا ازین فرموده حق تعالی بل هو آیات بینات
 فی صدور الذین او تو العلم لیکه آن آیات در سینهای صاحبان علم
 و ازین باطقیین است که کتاب الله استنباط کرده میشود بفرموده حق تعالی
 لعلمه الذین یستنبطونه منهم یعنی بر آئینده دانستند که الله را کس نمی
 استنباط آن میکند از ایشان پس باین ده برهان که بیک حقولی از
 اغیار نیز به مجال انکار در آن وارد و در بحث تشریحی کردن بیکدام این بر این میتواند
 بعد این بر این از احدی امکان آن نماند که غیر از جناب ولایت مآب دیار ده
 اطهار طبیب فرزندان آن جناب علیه السلام افضل الصلوة والسلام که دوازدهم

ایشان امام این زمانه صاحب این اند کسی را خلیفه بحق امام مطلق دنیا و دین اند
 و از وجود امام در هر زمانه بالقدر اعداد و ازده یقینان و مصلحتان دنیا و دین
 از کتاب الله و سنت مطهره پی می بینیم صلی الله علیه و آله و سلم بمحمد بحق چنان
 شناخته شدند که غیر از او ازده امام عمره خیر انام اولهم علی و آخرهم مهدی امام
 علی الماطل فیک بحق باشد نیست و از محض این عدد و آنکه بحق است که اثنا عشر
 ناجیان است و بقا و دود و ذوق ضال ناریه میشود که از اثنا عشری گفتن غیر
 پیردان دوازده الهی قبا در خاطر احدی نمی شود پس هر چه بحق است و در
 شیعه اثنا عشر نیست ولیکن الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
 بتیان بحکم و الباطل استدلال بل تشن و رد جوهر طاعن در
 خلافت باجمالی است که لال باین الباطل پنج عنوان بنمایم عنوان
 اول و الباطل استدلال بل تشن به آیات مجیده مداح و مداح مباح و
 انصار و خبر بودن این است و بعیت رضوان و مثال آن بگویم و باشد التوفیق
 هر چه در قرآن مجید در مدح و علوی قدر ایشان با و بعد چنان آمده آن کم است
 نسبت بفرموده فدای سبی نیست بنی اسرائیل انی فصلک علی العالمین
 و فرموده سبی و فصلکنا هم علی العالمین و فرموده او سبحانه ان الله
 اصطفی ادم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین و سنیان

با سلامیکه دارند متوانند گفت که همه بنی اسرائیل یا اکثر ایشان همچو قوم موسی
 که همه از خلیفه حق بر گشتند و گمراه شدند متحققان و فضیلت بر همه و برگزیدگان
 جمیع عالین بودند و سنیان مفر ندارند غیر از آنکه گویند این فضیلت بنی اسرائیل
 و برگزیدگی آل ابراهیم آل عمران بر همه عالین مخصوص انبیاء و اوصیاء چنین گشت
 که انچه فضیلت و صطفای خداست بخدا در آنها یافته شد و آن فضیلت صطفین
 جمیع عالین دارند خود و برادران بنی اسرائیل آل ابراهیم کمتر از یک در کرد و کرده اند
 بود و صراط پس من دعای اذعان و ایمان داریم که در مباح و انصار و اهل محبت
 رضوان خیر است موعودین حب انچه میان قلبت داشتند همچو نکت حق تقدس و شایسته
 سیفیر اید الله الذین امنوا و عملوا الصالحات و قال لیل ما هم یعنی آنها که
 ایمان آوردند و عمل صالحات کردند کم اند انچه کمترین کم بوده اند و او بجا تعریات
 بر وجود منافقین و اصحاب مباحین انصار بودند و آیات کثیره فرموده است
 و در صحیح سنیان و مشکوٰۃ الشیخان و باب حشر و نیز در باب کوفه منقول است که
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که روز قیامت توها از همت من
 اصحاب من بوده باشند و آنها را من شناسم و آنها را من شناسند و بدترین حالت
 بر من وارد شوند و من گویم اصحابی اصحابی هتالی من فرماید انک لا تدبر فی
 ما احدثوا بعدک انکم ادرت و اعلی اعقابهم الله عز و جل

یعنی توفیق دانی که اینها چه احوال کردند پس از توانیها مرتبه شده اند بگشتن پس
 پاسبان خود پس آید سنیان میتوانند که گویند آن مدح از برای اینچنان احوال
 مباح و انصاف است و عجب اینکه اهل تشن بخلاف چنین احادیث متفق بر این
 شود که مثل چنین احادیث که محبت در جانبین نتواند شد از سنادش آنحضرت روایت
 کرده اند که اصحاب من مانند ستارگان اند هر کدام ایشان که اقتدا کنید هدایت
 یابید و حال آنکه در اصحاب اقوام و قبایلیکه صحابیان آنحضرت بودند و بعضی این دو
 حدیث چنان کفر نهان داشتند که بعد از آنحضرت احداثها درین آنحضرت که چند
 و آن فی الحقیقه عند الله مرتد شدند و اینچنین بودن آنها حقیقتی روز قیامت شکاک
 فرایند یا مبتلا بعت برکدای از اینچنین اصحاب است هستند شیون مصدق توان شد
 گو ارا باد بابل تشن اقتدای چنان اصحاب با محرومی از اتباع ائمه اطهار اطاعت
 و فارسی خوانان محض میتوانند آگهی یابند که در جذب القلوب ایشان منقول است
 که حضرت رسالت پناه و قیام اظهار خاتم بر ایمان یافتن شهادی احد بحسب و تحمید
 این شهادت از مودود و ابوبکر رسید آیا چنان شتم آنحضرت فرمودند نمیدانم که
 شما بعد از من چه خواهید کرد میگویم و بالله التوفیق این مدان تشن
 آنحضرت در حجت الی الخلق است که نبوت است و از اتصال بعد الهی که ان مقام
 هیچیک در مرتبه حائل و حاصل نمیدین الله است و درین اتصال تبی آن باین

از عالم الغیب افاضه علم غیب باحضرت بصدق این فرموده حق تعالی **عَالِمُ الْغَيْبِ**
لَا يَظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدٌ إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ و در امرتبه همه رسل
 با تحت حضرت و نبد و آن مرتبه ولایت مطلقه و امامت کل از منته بودن آنحضرت
 است و در همین مرتبه امامت ابراهیم که بالاتر از رسالت و خلقت بود من باب
 جمیع بر خیز باصل آن بسوی آنحضرت و متخص آنحضرت شهنشاه ولایت
 با هادیت شهیدیه رفیع فریقین راجع شد بفرموده حق تعالی **إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا**
 و از قول ابراهیم و من ذریعتی و در امرتبه تفریق من الله و من آنحضرت بفرموده
 حق تعالی **يُرِيدُونَ أَن يُقَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ**
الْكَافِرُونَ حقا کافر حقیقی است پس خراب این نیست که نفی مذاستق در رد
 حدیث مذکور الصد از آنحضرت و مرتبه نبوت است که جهت الی الخلق
 است نه از مرتبه ولایت و اما آنحضرت که جهت الی الهی است و تحقق این
 مرتبه ولایت در بطون بطون آنحضرت است که آنحضرت در و حدیث مذکور
 الصد بروی عینان هم آنچو در قیامت خواهد شد خبر فرمود پس رسیدند
 و فرمودن حق سبحانه تو نمیدانی که اینها بعد از توبه احداث در دین کردند
 صادق در مرتبه نبوت است نه در مرتبه ولایت آنحضرت بنا بر اطمینان حال
 آن گروهی ضلالت مآلان بر این محشر است و حال آنکه آنحضرت از مرتبه

ولایت عالم الغیب مرتضیٰ یعنی برگزیده از جاحذا علمنا که من لدنا علما
 این را سید استند که پیشاپیش اخبار از آن فرمودند عنوان دوم در ابطال
 آنچه سنن ارجحیت اجماع استدلال میکنند آن باینه شوری است
 با ادعای اینکه آنحضرت فرمودند من بر ضلالت اجماع نخواهد کرد و میگویم
 وباللہ التوفیق حکم بر شوری در چنان امور شده که در آن امور حکمی از حق سبحانه
 و رسول او نیامده باشد و با وجود و نزد و حکم و امر شوری در اخذ یا ترک آن
 کردن از برای آن حکم را مقبول و معمول دارند و این را گویند و بر آن عمل میکنند
 است و قضی و تعالی میفرماید ماکان لم یؤمنوا و مؤمنین و مؤمنات و الله یقضی الله
 ورسوله ان یمیکون لکم الخیرة یعنی نیست از برای مؤمنی و مؤمنه چون
 حکمی فرماید خدا و رسول او اینک بوده باشد از برای او اختیار پس برخلاف این
 بعد نصب حضرت رسول الله خلیفه خود را در دنیا و حکم حق جل و علا همچنانکه در تصور
 میرسد بالا از کتاب الله و احادیث بنویسند و قطع و اوضح و این شد اکثر نامزدگان
 بمسئله بر این فساد در خلافت رسول الله کردن و باین از آن ضعیف و گریز
 و این اعاده عملی قوم موسی را اجماع نام نهادن با اجماع چنان ضلالت و ضلال
 بود که بآن بنا ضلالت و ضلال و در دعاء و فساد و سلام شد تا یکدیگر
 سنج بشهوات کربلا گردید و بخدولی و مقتولی و مجوسی و موسوی ائمه عزت طاعت

رسول الله انما ميد این بیدینی نامی بدیهیه است بمصالح سنجی و بنیة نیت
و امرشوری بفرموده حق جل و علا و تشاور نهضم فی الامم بحضرت رسول الله
شده است بن باب ترویج و مصالح اندیشی درست در امور دنیا بنابر آنکه اگر صلحتی
در خاطر کی آید دیگران حالی شود یا وجود این اگر فیما بین مختلف اندام و علی صورت
که حضرت رسول الله اند صلیح بودن بر آنکه ملاحظه فرمایند امر بر اخذ آن فرمان را
علی بن ابی شور احکمی لازم میدارد که او بر قوت را حکم نماید بر کثرت آراء و اکثر
نفوس همچو نقاط اطراف که مجموع آن دایره شود چونکه در طرف افراط و تفریط آید
فاسدات ایند و هرگز که خبر نقطه واحد نتواند بود و مرجع دست یکیت عدل حق
و آن در نفوس اهل بر زمانه قائم مقام حضرت سید امام المومنان است و بدست
دائرة نزدیک بحر کثرت میدارد و دائره در برابر کثرت میدارد همچنین است
دائرة بعد دائره پس اقرب بخیر و صلاح قلیلان و اقل قلیلان اند و شر و فساد در کثرت
باز کثرت باز در اکثر از اقل است همچنانکه حق جل و علا مدحت میفرماید قلعت را
از امثال این آیه مبارکه اَلَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِیلٌ مَّا هُمْ
و بدست میفرماید کثرت را از امثال این آیه مبارکه وَاِنَّ نَیْلَکُمُ الْاَرْضَ
یُضِلُّوْا عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ بِالْجَدَا اَنْفَابِ روشن تر است که اکثر نفوس بعبث
اهوا و طلب تعلیقات نفسانیه شریره و فاسده یافده میشوند و اقل قلیل نفوس عادل

و صالحی الخافین هو او تابعین مولا بودن این است پس اجتماع کردن است بر صلات
 اگر برعم سنیان حدیث نبوی هم باشد معنایش نیست که گاهی چنین نخواهد شد
 که احدی از مسلمانان بر حق نماند و اقل قلیل فرموده خدای سبحان اَلَا الَّذِیْنَ
 اٰمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ قَلِیْلٌ مَّا هُمْ که با حضرت امیر المومنین علیه
 افضل الصلوة و السلام بر امر اطمینان و ولایت آنحضرت ثابت قدم ماندند و محترز
 از بیعت و سقیفه شدند کافی از برای جمع شدن بهر امت بر ضلالت است
 و آنکه در صحیح مسلم و بخاری اهل تسنن است که پس از شش ماه حضرت سیده
 نساء العالین علیها افضل الصلوة و السلام از نع میراث فدک فی خمس خیر
 آنروزها از بوکر رحلت فرمودند حضرت امیر المومنین علیه افضل الصلوة و السلام ناچار
 با بوکر مصاحبت کردند و این مصاحبت مرویه خود بر سنیان معتبر است نام نهاده اند
 و آن بنا بر تفسیر قوله تعالی لَا یَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِیْنَ اَوْلِیَا اِلَّا اَنْ یَتَّقُوا
 سِقَاةً یعنی نگیرند یومنان کافران دوستان گر اینک تبرند رسیدنی
 بقدر امکان کم کردن شر از دین و پیاده مومنین و یومنین و یومنین بود مصاحبت
 یان عین واجب و نمود صحیح میضاد و تفسیر همین قول تعالی اِلَّا اَنْ یَتَّقُوا
 و نیز فرموده سبحانه اَلَا اَمِنَ الْكِبَرَةُ وَ قَلْبُهُ مُدْلِلٌ بِالْاِیْمَانِ بنا بر حفظ
 دین از خوف اضمحلال ملزوم تفرقه یا قیام جنگ قتال فیما بین مسلمین بود

و حال آن صالح حال صحیح بود و این ازین اقرار صحیح عمر بن خطاب برین
 میشود که در همان باب خمس و سهمان صحیح مسلم و صحیح بخاری سنین است که
 عمر بن خطاب امیر المؤمنین و بعثش بن عبدالمطلب گفت فلما توفي رسول
 الله قال ابو بكر انا ولي رسول الله فلا تيمناه كاذبا غادرا خائفا
 اثما ولما توفي ابو بكر انا ولي رسول الله وولي ابى بكر قسما ثانيا
 كاذبا غادرا خائفا لثما لثني چون وفات فرمود رسول الله گفت ابو بكر
 خلیفه رسول الله هستم پس دیدید شما دارد و عمو مکار خیانت کار گنهگار چون
 بمرد ابو بكر بن خلیفه رسول الله و خلیفه ابو بكر ام پس دیدید شما دارد و عمو مکار و خیانت
 کار گنهگار پس اوضح و این است که آنحضرت ابو بكر را بعد مردن ابو بكر عمر را سلب
 بناحق شدن باظهار و اقرار عمر میدهند ولی رسول الله حق خلافت و
 بیعت بر خلافت کردن در کمال صادق میامد که باحق دانستن باشد ایما کراره
 جبار کفار صحیح رسول الله کردن عمارت فاسد تنیم هم بچنانکه از تفسیر مضایق و
 تفسیر آیه لا من اکره مصرح است بر تفسیر مستحق سب دانستن عمارت حضرت رسول الله
 را میشود و حال آنکه حق تعالی نفی قباحیت این فرمود و اینفرموده خود الا من اکره
 الخ و نیز با عتراف مفسر مضایق حق سبحانه نفی فرمود قباحیت محب نمایی رسول
 را با کفار در حال ضرورت تقیه و آنرا صحیح خود دانست و خود را بخون

الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ إِلَّا أَنْ تُقِيمُوا تَقَاةً يَعْنِي تَكْرِيبًا
 كفار را دوستان مگر اینکه تقیه کنند در محل نگهداری و حفظ با کجمله بجمعه
 موجب ترک جهاد ای المؤمنین علیه افضل الصلوة والسلام با ثلاثه و جهاد بخصرت
 با عایشه و معاویه و خوارج و صلح حضرت امام حسن مجتبی بعد جهاد با معاویه و ترک
 صلح حضرت سید الشهدا با یزید و ترک جهاد باقی ایمة چهارم و حبس با قیام شد
اول فقدان انصار از بر اجداد با ثلاثه و طبقا عن طبق اجماع است بموسی
 بر گشتن و ضعیف و نزدیک قتل کردن این است مارون بن مرثد محمدی را
 انصار کافین از بر اجداد نگذاشته بود و از برای جهاد با عایشه و معاویه از برای
 حضرت امیر المؤمنین و نیز از برای حضرت امام حسن مجتبی انصار جمع آمده بودند چون در
 آخر گشتند ترک جهاد اعاده معاخذ حضرت رسول الله و صلح حدیبیه نمودند و از
 برای جهاد سید الشهدا با وجودیکه انصار کافین از بر اجداد با یزید نمانده بودند
 و چون یزید در حالی بود که پرده در بی بی خود را از امر قتل آنحضرت و حضور بیعت
 نکردن با او در حالیکه علانیه نشر انجاری و قمار بازی می بخپانک ابن حجر آورده تروج برادر
 با خویش می نمود و آشکارا رستاخیزی بود و شایخ و دیدن مقام فتح بدر بر ملا عام و
 بر خلاف ثلاثه و معاویه میسایید با این اگر حافظ و متقی دین بر فزع تابع اومی شد
 درین پرده شسته میشد پس بجا رفته و انقادین بر حفظ نفس و اول انصار خود حفظ و

نذرت

اختیار نمود و بشهادت خود اعلان بناحق بودن سلسله خلفای مسلمانان
 از گردآوری عائد دنیا طلبان و از حق پرستان گمان که این آخرت بی پایان است و فرمود
 سفک دمه لیست نقد عبادته من الجماله و حیرة الضلالة یعنی
 ریختن خون خود را تا دور آید و زندگان خدا از جهالت و حیرت خلاص باقی بماند
 بدی ای که از برای آنحضرت انصار دین جمع نمایند و مسلمانان بر دنیا که معایر
 این خیرات از موانع است بیایید و بیایید و بیایید و بیایید و بیایید و بیایید
 بنده بی خبری و بی ادبی خود را زنده بود و ضرورت جهاد یک سید شهید را و یا بدین
 بر طایفه دهنده نماند که ترشش فرموده و بسم داده آمدن مسلمانان معاصرین خود شهادت
 یافتند و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 تا و سبخی شود محفوظ داشت و دویم از برای حبس باطلان و التزمین از خوف
 ضحکال دمه و الحی و انرا از حققت انجمن نامزدگان مسلمین در بدایت اسلام
 که هنوز حجت جاہلیت مبدل حجت اسلام ظاهری نشده بود و منافقان و کفار
 اطراف و انکار بر این اسلام در قابو جوی بودند و بیک قوت اسلام از قتال
 نیامین مبدل البصفت شد منافقان و کافران قابو میافتند و انقرض اسلام میکردند
 و نیز مسلمانان و افغان در آن نامزدگان اسلام بودند و حاصل میشد در خلاف این
 مدت مدیده قریب سی سال از آن زمان گذشت و توالد و تناسل در اسلام شد

۲
 ملاحظه فرمایید
 ۳

علی الدین کله و قوله تعالی و یكون الدین کله لله زمانی آید که در آن
 وعده حق تبارک تعالی در بدل کردن آن دین از برای ایشان خوف را به ایمان
 غلبه دین حضرت ختم رسالت بر همه ادیان بحدی که سوادین اسلام در عالم دینی نهاده و دنیا
 پس تمکین و تسلطیکه دین آیه مبارکه موعود است از برای آن معنی است که سادات
 مومنین اند از برای اعمام مومنین و از برای عموم مومنین خود را این و از برای آن سادات
 مومنین نبوده صادره متیقن است **عنوان سیوم در ابطال خلافت ثلاثه**
و نهضت و پیروی و مر و انچه عباسیه از فتوح بعضی ممالک بطلان این
 این است از اینکه بعد از آنکه بعضی و آنسید و احادیث نه متیقن الروایه من الفرقین و بین
 و ضمیمه نبوت اتفاق ثلاثه شد بفرار از غزوات و نسبت به یوگونی و دادن بحضرت رسول
 و در بعضی اظهار شک نبوت حضرت شکستن معیت خود بر خرم و بعد غصب خلافت
 غصب شک و فتنی و محراب نبوت و سوتن خانه ابلت نبوت محض انیکه سلمان افق
 غزواته کردند و اینها از خود پای بر نهاده اند بخلاف آنکه حضرت سید رسول و مکرل
 خود بجهاد التبریف میفرمود و نیز اول و دوم از ثلاثه این باب بود که در صحیح مسلم
 و غیر آن از کتب صحاح و معتبره ایشان مصرح است که حضرت سید بنی صلی الله علیه
 و آله و سلم فرمودند ان الله یؤید هذا الذین یرجل فاجری یعنی نه
 سبحانایه میفرمایند این دین را شخصی فاجری و در احادیث نبویه دیگر آمده

بدرجالی لا خلاق لکم یعنی کسی نیک نبوده باشد از برای ایشان بهره‌ای
وین پس محض فتوح لازم نیاید بکسی بر گران از دین حق به خلافت رسول الله شوند
چه آنها تسلط ایشان بر نبوی بدون فردگی ایشان با سلام مکان نمیدانند و اگر
مانع جاری شدن امر مطلق حق نمیشدند در آن صورت ظهور فرموده جعبارک و تعالی
يَكُونُ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ اِزْوَاجُ الْخَلْفَاءِ مِمَّا تَرَكَ الْكَلْبُ الْاَوَّلُ و آخر آنکه آن و آخر آنکه در مقام
خلق حق بر از تمامیت مبهلت ضروری است بر امتحان یونین و خدایان و عاقلین و سایر رتب
جرا و سزا و عقوبتی بطور استحقاق بر یکی در دنیا خواهد شد اما انقاد امر آنها و استحقاق آن
حشر الارض و خلیفه حق پس آن وضع است که این حشرات با فوج و اربابیم و موسی و عیسی
نما خستند و با سلاطین بنا حق می‌خاستند و عیسی فرمودند من حرف تمامم هم با شما نمی‌ختم
پس ازیت سانی شما من غیر از با ضعیفی نمی‌دارد و اولی‌الثانه گفت چون دیدم که اکثر
نام منجس هستند و علی آنچه منستند از این جرات کردم و علی را بنیاد نشانیدم و در حق
است که این حشرات کینه‌های بدریه و احدیه و خنیه و خبیثه با سایر دین شنند و نیز این
ابی‌الحدی در شرح نهج البلاغه گفته که سبب ساری مردم با امیر المؤمنین بود وقت است
آنها نکردن بود بخلاف دیگران و نیاز بر دین و اهل از اهل این اختیار میکردند با چنگ
اگر زیاده بر حق بود جمعیت و کثرت مردم بر حق بودن بر سلاطین سابق و لاحق بجهت داری کثرت
و جمعیت خلق و الا فلا عتوان چهارم و ابطال است که اهل استن

آنها را انبیا از اقرب قرابت خود از جانب صحبت نصیب کرده می آمدند پس من
 عن محمد خلیف الله و خلیف انبیاء سابقین خلیف الله و خلیف حضرت خاتم الرسل ما وجد
 مسلط شدن دیگران بچنان معصومین و اعیان افضلیین از بخت ارادت حق تعالی
 و اقربین ان سید الوری و سادات مومنین اند موعودان ازین آیه مبارکه که بچهار اول مومنین
 بودن موسی اول و مقدم تر از درویش اهل ایمان پس درای جمیع اهل زمانه بوده اند بعد از آن
 آن موعودان چون که آن وعده چون وقت بوقتی نیست و لا محاله در وقتی از اوقات
 دنیا یافتنی است و از بدو آن وعده گاهی از برای احدی از مومنین تمکین و تسلط بر کسی
 زمین بچهار ملا و چین و اوردن منبذ شدن بلکه از برای بعضی مومنین بعضی روزین شدن
 اوضح و این است اگر تمسک را از برای حصول آن وعده خدا کافی دانند آن در وقتی از
 اوقات از برای حضرت امیر المومنین علیه افضل الصلوة و السلام که متصف بجمیع اهل بیتهای
 خلافت موعوده بودند و اشیاء آن حضرت در آن وقت کفایت کرد و مسلط بکسی فاعلان و
 مینه کما استخلف الذین من قبلهم بودند و بر عکس جعل خلق از تقدی بناحق و مسلط
 شده می آمدند موعودین اینچنانست نتواند بود بلکه آن وعده تمکین و تسلط بر زمین که بپایند و
 مسلط است موعود حق تبارک تعالی تسلط و تمکین کل زمین است و از برای هر آید خلیف الله
 فی العالمین ان مقین و فلیاقتی است ای یقین میروند که بعید از نزولیه قریباً
 یعنی تحقیق که آنها آزاد و می بنید و از آنزد یک منیم عنوان منی و در دو احوال

اما و عده
 تمکین و تسلط
 بر زمین
 و احوال
 و در وقت
 و در وقت
 و در وقت

بعض مطاعین که اهل تشن میبندند و اما اینجا اختصار بر چهار طعن جامع
 بنمایم طعن اول در فرار ایشان از غزوات و این بحسبیت که ابن ابی الحدید در
 شرح نهج البلاغه از جابلقا نقل کرده است که او گفت پوشیده شدن ابو بکر در غزه
 بدر زیر عرش فقل بود از شمشیر زدن علی در مقابل بنجره ابوعبدالحی و در بایح التوبه
 اقرار نموده که در غزه احد عثمان گرخت و عمر در غزه احد بنو شهبز و او نقل کرده که گفت
 بگوئی بگو که امید دیدم و در او ای الرل بنحو خیر زیمت و فرار اول قسانی و با قتر از این
 رو و حضرت رسول الله صریح صحیح صحیحها زبوند لا عطفین الیه عند الله
 یجب الله و رسوله و یجب الله و رسوله کرا در غیر فرار
 یعنی برائت خوام و او علم اسلام بیکه دوست میدارد خدا و رسول خدا و دوست میدارد
 خدا و رسول و ما میبیم جنگ کننده گزیده این است و تا خوشی در شرح تحریریه نمود
 است که در غزه حسین با حضرت رسول الله بخارنه کس کشی بوده و آن کس ابو بکر و عمر
 و عثمان بودند و بسته شود و خدای سبحان فرموده خود احسب الناس ان یترکوا
 ان یقولوا لا امنوا و هم لا یفتنون و صدق ایمان متحکم خواهد داده اگر پس از
 امتحان بی ایمانی مغشوش در آمدگان ران صدق کنند آن از ایمانش نوبشود و لغور
 فعل کربائی امکان نمیدارد پس ایمان نه شستن آن گریختگان محتاج بیان نیست چه
 تشن درین زمین است که خدای عز و جل در گزینتر از غزه احد فرموده و لقد عفی

در بیان این امر

عَنكَ مِیْکُویم و بالتَّوْفِیقِ چندان غفور از گذشته در دنیا
 از مواخذه گز از جهاد مغلوبی بخیر از از لغو بودن امتحان مدعیان ایمان اگر غنیمت این
 مشغول در آمدگان حضرت رسول الله را در طغیان کافران و کائنات شناسی اگر این مصداق
 بی ایمانی آن که گنجینگان نشود امتحان خداست که نوزاد شد بانی ایمانی غفور و آخرت عمل
 نماید و بچنانکه حق صل و علا میفرماید قل للذین امنوا ان یغفر الله لکم کل شیء
 ایا الله لیجری قوما بما کانوا یکسبون یعنی بگو کسانی که ایمان آورده اند که غفور
 کند یعنی غفور گذشته نمایند از برای کسانی که عهد و پیمان داده اند از خداوند غفور
 یعنی در آن روز که زمان پادشاست با نچه بودند کسب کنندگان بر واضح است این
 مغفرت بر غفور گذشته در دنیا مغفرت آخرت نیست این اگر فرض کرده شود که
 آن غفور از گنجین مغفرت آخرت است آن در گنجین اول که فرار غزوه احد بود و آمد
 و در فرار از گنجین در جنین لقول تعالی شد ولیتم مدبرین و خیر و ذات
 سلاسل و گزینان چنین اینم نیامده که خطا پس از خطا خطا صدق داد خطا می کند
 و گویم تخلف جیشهاست متوجه از اخبار از یقین سخن بگو این ابی الحدید از کتاب
 احمد بر روی در شرح نهج البیاضه خواندی و هیچ خود و غیر اینها تصریح نموده اند که حضرت
 رسول الله بجز قطع فرموده بود که عمر را با جمعی از مهاجر و انصار تابع ما را از برای
 غزوه مقرر کردند و فرمودند ان الله من تخلف عن جیش الاسلامه و جیش انصار

با اسامه کوچ کردند اسامه را بیرون مدینه و اگر شتند و برگشتند و اسامه
 بعد رحلت آنحضرت در جواب طلب جمیع بابو برگفت که رسول الله صراحت
 و ترا بهر مشیتا خند و مرا بر تو میسر ساختند و اوقات و تا خود بیعت او نکرد
 میگویم و با الله التوفیق خلافت که آثار و ریاست بر همه است هر چه در تحقیق
 آن پیغمبر است همین تحت آثار اسامه بن زید ثنای خود قرار داد و حضرت رسول الله صلی
 علیه و آله سلم ابو بکر و عمر را است بر خدا آنکه آنحضرت همین خالد را از او میفرستد علی فصل
 الفسکه است ام را از راه دیگری روانه کردند و فرمودند هر جا که تلاحق این دو لشکر شود آثار
 برد و لشکر از بر آن برادر و جهانی خود باشد علی الرغم این ظلم بدیست که آن با تحیان
 متبشی زاده حضرت رسول الله امیر و رئیس شوخند بر نفس و برادر و جهانی آنحضرت و چنان دانای
 آنحضرت که بعل التول بود و در میان سلسله ذریه آنحضرت محفل اهل بیت شد
 و آنحضرت در آن قرب رحلت خود با آنکه متوافقی چهار نفر یقین تصریح بر رحلت غریب خود
 میفرمودند و بگویم عمر را با اسامه فرمودند و اندیند به بلاد بعیده روانه فرمودند و
 مصلحت مبرزته همانند اول آنکه قابلیت و استحقاق آن بود و بتخصیص ظاهر شود
 و دوم آنکه بود در آنجا در مدینه حقیقت خود مصلحت نمیدارد و این چنین شود که معتمد
 عظیم آنرا در اینها بدینبر اسلام برپا خواهد شد بر خلاف آن از آن اگر اسکان
 اسامه در مدینه که آنحضرت را ابو بکر و عمر را در آنجا آنحضرت از برای

پیشانی را می داشتند و در آن حالت آنحضرت افتاد یافته بمیمی تشرف نمودند از محراب خود
 کشیده خود آقامه نماز فرمودند که از بخاری آنها نیز رسیدن است این را مسلمانان دلیل بر
 استحقاق خلافت ابوبکر قرار میدهند با آنکه او آنها در روایت آنکه آنحضرت بیکسیر ابوبکر
 نماز فرمودند و حال آنکه پیش از بیاضی در خلافت و آثار نماز نمیدادند و در خلافت خود هم استحقاق
 آن مقام میان تابعین را در آثار و سرکاری بر همه مسلمانان ردایات کرده اند و معتقدند
 که حضرت رسول الله و پشت سر عبد الرحمن بن حنفی قدامی او نماز فرمودند پس این را چه
 مخالفت و مخالفت است هر چه در استحقاق خلافت معتبر است آن تحت آثار اینهاست
 چنانکه اگر اعتدالی است بر قضا بیان تا بعد از نماز فرمودن ابوبکر و عمر و اسیر
 نگه داشتن عمر نوشته شدن چنان کتاب که حضرت رسول الله فرمودند
 بنوشته شدن آن صحابه ائمه در مسلمانان گمراه نشو و مرجع جاری این است
 در صحیح مسلم ایشان در چنان کتب صحیح و معتبر اینها بطریق کثیره و مصرح و بس است که
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در قرب حلت خود حکم آوردن اسباب کتابت فرمودند
 از برای نوشتن چنان وصیت نامه که در وصف آن فرموده اند که مکتوب مکتوب کتابان
 فیما بینکم و فیما بینکم از برای شما چنان کتابی را که بآن صحابه گمراه نخواهند شد بعد
 و عمر بنا بر عمل کرده نشدن بر این حکم آنحضرت مردم گفت قد خلبت بکلیه اوجه حجتنا
 کتاب الله یعنی جاری ما و علیه کرده است پس است ما را کتاب خدا از این خدا و فرمودند

فرمود میگفت امتثال حکم حضرت رسول الله از برای نویساندن وصیت ناکند و فرمود دیگر که
 عمر و ابوبکر هر دو میگفت نباید نویسانده شود بحدی که در بخاری و در مشکوٰۃ نیز هست
 قالوا هجر الله همومه فذهبوا برون علیه یعنی گفتند آبا آنحضرت بدان
 میگویی بدین شریک از پس رفتند و چایکه رو میکردند بر آنحضرت در مشکوٰۃ هست که این حال
 در چایکه با شک چشم خود و شکر زبانی من را ترسید و میان این اجرا می نمود و همین میگفت
 ان الذیلة کمال الذیلة ما حال بین رسول الله و بین ان یکتب لهتمه
 ذالک الکتاب یعنی بزرگترین کل مصیبتها آن بود که واقع شد در میان رسول الله و میان آنکه
 بنویسد آنحضرت از این کتاب یعنی از بدو بعثت تا حلت اقدس از قیامهای گوناگون از
 تکذیب روحی اقدس بزمین المیدان ابو جعفر جمعیت کرده آمدن شرکان از بر اقل خیرترین
 از ان هجرت فرمودن آنحضرت و در احوال و در ان مبارک آنحضرت شکستن و حمله و جعفر علیهما السلام
 را به سبادت رسانیدن از برای این مصیبتها آن بود که در قریب حلت اقدس عمر
 ابوبکر و ابی بکر نوشته شدن گنا بیکدیگر نوشته شدن نشانی است آنحضرت چه گاه گمراه شدن نتوانند
 آنحضرت را به سبب گمراهی و در ان بر آنحضرت رفتند و بنشین آنحضرت را تا کام تمام احوال در
 ساعی ادا نمود آنحضرت در قریب حلت اقدس کردند و محمدا درین حجت مومنان
 بر سر این حجت که ایمان بران بیدرولان سبب اعتقاد اینست که اگر گنجان و صفت این
 شد نشانی است که گمراهی از ان نوشته میشود از وجوب صدق آنحضرت گمراه نشدن این ایمانی

نوشته نشدنش که عمر شد اصل کل ضل مغتاد و در فقه این است همین مصل است
 و این با چرا چهار ضرب است **ضرب اول** از آنکه نسبت به زبان را در انجیل او
 بحضرت رسول الله گفت تحقیق غالب شده است بر آنحضرت مریض تصریح
 اند و مشکوٰۃ همین موجود است گفتند بآنها میگوید رسول الله پسر از او این گفتند
 و در کتب آن حضرت فرموده **عمربان** این بین غدری آورند که آنحضرت مثل ایشان بوده
 و از بشر خطای سر نیزند بحدی که عبد الغزیز درین بحث گفته که در بسیار جا آقرآن بر آنحضرت
 عتابها شده از آنرا و آنی احوال و افعال آنحضرت نازل شده گویم و با این **الخطوب**
 بشریت چنان است که مستوجب سجود است اما که است لولا تعالی فی الخالو
 بشر امیر صلصال من حامی مستنون اذ اسوتنا و نعت فی ذل من روحی
 فقو الله ساجدین پس در آیه مجیده اولی تمثیل آنحضرت با دمیانیست که در
 اودیت با خدا و ابعالی قدری از ملایکه است و داعی شهنشاه و خضعتا تقریبی بحسبیت
 ملائکه و بوسی خدا و اوست باشد تا بی بری ای مجزوی بسوی کلی راه تصدیق و وحی کردن شدن
 آنحضرت دارند آنکه تمثیل خطاکاران یعنی اودیت کرده شدگان بفرموده حق سبحانه
 حسبتم ان اکثرهم یعمون او یقعون انهم الا کالانعام بل هم
 اضل لجهده باشد پس این فرموده حق فاطمی باشد خطاکاری علمی و عملی از بشر است خارج
 و در کمال انصاف بلکه در عورتی چهار یکی داخل میکنند درین تشبیه آنحضرت بیان شده است

بقیاس الطاق حالات نفی آدمیت کرده شدگان نسبت به این خطاب حضرت از داد و
 بر آنحضرت ردی غرضی است نه فرموده او نبی ما یطوق عن الهوی ان هو
 الا وشی یوحی ایضاً بیچیک لفظ نمیکند سید دقام انبیا مگر اینکه لفظ ابو جی حد
 نبی است که او وحی کرده میشود اگر این بخیر از وحی بودن بیچیک لفظ آنحضرت را عمداً
 تحکم مقید در تبلیغ کتاب الله کند در آنصورت هم وحی کرده شدن کتاب الله وحی کرده
 شدن بکل خبر است زیرا که کتاب الله تبیان کل شیء است و اگر منزل علیه این هم خبری را
 که در حق تبیان بخشی است نداند بچند تبیان بخشی نازل فرمودن حق خود جل سعادت
 و انویشد و بیچیک مسلم بخیر و حق جل و علان تواند و بیچیک لفظ آنحضرت خارج از حق
 نیست پس بر آنحضرت فرماید وحی حق بودن مبرهن است و در خبر از آن حضرت فرماید
 که در حق تبیان و غیره حق تعالی بفرایده ما کان لومون و لا مومنة اذا قضی الله
 و رسوله ان ینکون لهم الخیرة یعنی است از برای بیچیک مومنین برگاه حکم فرما
 خدا قبول و اینکه باده باشد از برای اختیار ای آنکه سننیا ان میگویند حضرت
 امیر المومنین هم بگویم حضرت رسول الله در محو کردن لفظ رسول الله که در صلوات علیه السلام
 فرموده بودند که این مرد در دست اندازید و بیچیک تحویل مومنین معلوم میشود
 حاضر کردن است و شش کتاب لایق و بگویم در مومنین هم در جواب است و ان خود در
 حدیثیه و حدیثیه چنین فرموده من قلم است و بیچیک مقصود آنحضرت از آن محو کردن

در تبیین لفظ آنحضرت

محو کردن بوده است از این که در مقام حقیم است که مقصود عمل بر خلاف مقصود
 بودن بقیام قرینه برین میشود همچنانکه حق جل و علا در سه جا قرآن مجید میفرماید فَانْظُرُوا
 إِلَى مَعَكُمْ مِنَ الشَّيْطَانِ إِنَّ طَارِئًا مِنْكُمْ لَمَّا آتَاكُمْ كَقَدْحٍ فَوْجٍ وَغَدَا بَاقِي مَا نَذَرَهُ
 شَظْرَانِ قَهْرٍ وَغَدَا بَاقِي مَا نَذَرَهُ شَظْرَانِ قَهْرٍ وَغَدَا بَاقِي مَا نَذَرَهُ شَظْرَانِ قَهْرٍ
 بر اینکه مقصود از آن امر با کلام این است که کفار از بدایمی قهر الهی تیر شده و از کفر
 و عناد باز آیند و شظران عذاب الهی مانند بچین بر مقصود بودن مظلایان
 محو می شود رسول الله قرینه است که آن سالار دین اگر محو آن میفرمود و صف اسلام بر کفار
 ظاهر میشد و از محو نفوذش حال خواطر کوا فرشد که این سالار کرات و مرا خود مارا
 بر میت داده و کربز اندیده چنین مصاحبت میخواهد و متعه رقمال استیصال خود است
 با این اضعف میت که رسول الله چنین مصاحبت میخواهد بکدام اعلیٰ انجمن برین دارا
 با خود با بنابر خون نیری نشدن در حرم کعبه است و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 از شان کن در وانه خانه حکمت خود که حد فتنوت بود می پستند که لو گاهی محو
 نخواهد کرد و از حکمت حکم انجو فرمودن و از محو کردن بر کفار اسلام قوت میامد شود و بر
 صبر است وضع است که درین محو کردن غیر از استحکام قیامت محو بایست فضالت اسلام
 مانده شد و غیر از انما شد و احترام استخفاف بید نام علیه الصلوة و السلام از انجمن گز
 بر خلاف این از نگه داشتن پیشین خستن رسول شتر کمال را که آن است گاهی گزشتند

تاسیس ضلالت از برای اسلام از نسبت یهوده گویی و ادن سید و سمرنا طق
 بوحی خدا شکست و استخفاف بآن حضرت عائد شد و هر ضلالتها بر بنما مرتبت اول
 تا آخر گردیده ضرب و کیم کتابی که با نوار و سهرار خود از اشارات حصاب کل شی سید
 نه بصراحتا پس می آید بکتاب الله تعالی کلشی دارد اهد از عمر یان که لا محاله اعلما از
 و ایشانند نمیتوانند که عدد رکعات صلوٰه و نصبت زکوة و شتا لهار از این کتاب محصی
 کلشی در آور پس بطلان بدیسی دارد و تکرر دست که عمر در حکم آنحضرت گفت جینا
 کتاب الله کتاب ضلالت است و تحقیق که منع فرمود حضرت رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم از آنکه کسی در مقابل حدیثیکه از آنحضرت باو
 رسد گوید پس است او را او کتاب الله بخواند و صحیح تر ندی اهل تسنن و ابواب
 علم منقول است که آنحضرت فرمودند الا اهل عسی رجل يبلغ الحدیث عنی و
 متکا علی الریکة فیقول یسینا و بینکم کتاب الله فیا وجدا فیہ
 حلالا فی کتاب الله استعملناه و ما وجدنا حراما فی کتاب الله یعنی تنبیه کنیم آیا
 خواهد شد یعنی نشود بگوید بر شخص حدیثی از من که او یکبار کرده باشد تکلیف پس بگوید میان
 و شما کتاب خداست پس بگوید یا بیم در آن ضلالتش کنیم و بگوید یا بیم در آن حدیثش کنیم و در
 او اهل صحیح این نام اهل تسنن در باب تعظیم حدیث منقول است که حضرت رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود لا الفین احدکم یاتیه الا امر ما امرت باو

نهیت عنه فیقول لا ادری ما وجدنا فی کتاب الله اتباعناه یعنی نیام کسی از
 شما که بیاید و حکمی از آنچه حکم کرده باشم یا آن منع فرموده باشم از آن پس بگوید نمیدانم آنچه
 بیایم در کتاب خدا متابعت کنیم و نیز حدیث دیگری در همین ابواب همین مضمون ذکر کرده است
 پس مسلمان نتواند بود کسی که با وجودیکه هر آنچه در کتاب الله است نتواند دست یابد و در فرموده
 حضرت رسول الله گوید کتاب الله را را بر است لایسما عمر که شهر است آنکه عبد الله بن عمر
 نسخه او قبول میداد که در موضع غلطیهایش میگفت لو اعلی لهلك عمر و در وقتیکه
 بر سرش میگفت برزخیک را بر سرش میزد از و او پس ایستاد نگاه کرد ازین فرموده
 حق صریح و علامتیش کرد ان الله یتم احدیهم فظا ائلا تا اخذ منه شیئا
 یعنی اگر داده باشید یکی از زنها پوست گلور کرده طلا پس نگرید از آن اندکی را نبرد
 این بزم شدن اعتراف نمود باینکه گفت کل الناس افقد من عمر حتی المحذرات
 یعنی همه مردم از عمر فقیر تر اند حتی که زمان پرده نشین عیون برین به بطورزی در تذکره
 خوطب الله آورده که عمر میگفت اللهم لا تنقنی لمحضلة لیس فیها ابو الحسن الهی
 باقی ما را در تشکیک نباشد در آن ابو الحسن و عبد العزیز و تحقیق قبول میداد و قول او لو لا
 علی لهلك عمر عبد الحق در جذب القلوب آورده که ابو بکر گفت کاش از رسول الله میرسد
 که آیا عمر بر او در زاده را میر آید سدیانه ضرب سویم ازینکه صل افضل الله حضرت سید
 همین رضای این است چه ایمان اصدق حضرت رسول الله متوجبا زعان ایمان

که اگر آن کتاب نوشته می شد بصدق فرموده آنحضرت^۳ این است همچنان
 گمراه نمی شد جواب سنیان در این همین است که لا عیشور میگویند
 بآیه اکمال دین کامل شده بود و چیزی از دین باقی نمانده بود پس مقصود
 آنحضرت^۴ از نوشتن آن کتاب غیر از امر دنیوی امر دینی نبوده عمر بخواب است
 که در حالت بیماری در امر دنیوی با آنحضرت رحمت نویسانیدن بشود و ضلالت
 بعضی بی صلاحی دنیوی نیز میآید همچنانکه اولاد یعقوب^۵ با پدر گفتند که تو در
 ضلالت قسیم هستی میگویم و بالذات التوفیق نزول آیه اکمال
 دین در خصوص نصب فرمودن سید النبیین^۶ در غدیر خم امیر المؤمنین را
 علیهما و عشرتهما افضل الصلوة والسلام بروایات معتبرترین محدثین و مفسرین
 نزد سنیین بودن بالامتن و مبرهن است اینجا از سننیها همین میسر
 آید در اکمال دین گمراه نشدن است بعد آنحضرت داخل است یا نه اگر گویند
 داخل است صریح عبیدی بطلان است از اینکه وقوع ضلالت بمقتضای
 دو فرقه ناریه نفس^۷ نه نزول آیه اکمال دین بعد آنحضرت شده یا اگر گویند
 داخل نیست پس سید را بهاء و رخنهای ضلالت امت اهرم و الزم از برای آن
 حضرت بود باینکه تدبیر گمراه نشدن امت با خلل مغلین در آن اکمال که
 تبلیغ لسانی شده بود به تحریر صریح که باقی ماند فرامیاند تا گنجایش و امکان

گمراه شدن از صراحت آن تحریر از برای است نماید و نیز بدانند
 تمام کردن و بحال رسانیدن چیزی همچو نوشتن و صحیح کردن کتابیکه
 امریست علمیه و تدبیر راه نیافتن تهاپی و غلطی در آن کتاب که اوراق
 آن منتشر نشود و آنرا کرم نخورد و بدیسی تدلیس در آن کتاب نتواند و از
 سپردن آن کسی که مقاصد حقیقی آن پیراهل بقدر اطمینان بغباید و غلط
 فهمی و کجرائی را در آن راه ندهد و بر اعمال و انفاذ او امر آن کتاب قائم باشد
 که هر یکی ازین ضروریات حفظ و لواحق اکمال و اتمام آن کتاب است
 امریست علمیه پس بآیه اکمال دین که دین کامل شده بود آن اکمال
 کفایت منع اخلاص من بعد در دین نمیکرد که بعد از آن هفتاد و دو فرقه نماید
 باخلال مغلین در دین درآمدند و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم از برای ستاین ضلالتها آن کتاب را میخواستند نویسنده مانع و
 مزاحم نوشته شدن آن کتاب که عمر با تباعش بود و نگذاشت که آن کتاب
 نوشته شود از منع و موقوفی آن و برپاشی فساد بنیاد همه ضلالتها راه همه
 گمراهی های من بعد کشود ازین نیز مقصود آن حضرت حاصل شد ازینکه
 مضحک بنیاد همه ضلالتها در است خود از فساد و اوداشی شونده بودند نشان
 داد و از مانع آمدن و موقوف کردن او کتابی را که بآن کسی گمراه نشود

اورا بهر نمود عمر این میگویند اگر نوشته شدن آن کتاب ضعیف و رقی
 سیداشت چرا دیگران بعد از رفتن عمر و تابا عشق آنرا ننویسند میگویند
 و بابت التوفیق ننویسند امیر و مومنان بعد از گمراه کردن عمر
 است را از رد حکم آنحضرت نتوانستن مومنین قتل و اخراجش از مکه تا اهل
 اتفاقش اصل موضوع حکم نویسانیدن آن کتاب که بآن کتاب است گاهی
 گمراه نشود برداشته شد و آن حکم باقی نماند همچنانکه حکم آوردن دوا و محقق
 مریضی پس از مردنش مرتفع میشود و اتمثال آوردن آن دوا بعد از مردن
 آن مریض حماقت است نه طاعت بهین بر این بعد از گمراه گردیدن است
 از پیروده گوشت و جبر و قرار دادن عمر حضرت رسول الله را نویسانیدن
 آن کتاب مانع هر ضلالت بجا و بیجیل گردید ازین جهت حکم نویسانیدنش پس از
 اضلال عمر بوقوع ضلالت در است که پایه و اصل کل ضلال من بعد است چنان
 برداشته شد که بعد ازین نویسانیدن آن عبت میشد و قوی اولاد یعقوب
 علیه السلام انک فی ضلالت القلیم پس لفظ قدیم دلالت دارد بر
 مقصود داشتن غایت محبت یعقوب به یوسف علیهما السلام و این مقید
 ببقیه چنین ضلالت مثل ضلالت گاهی وقوع گمراهی شدن در است از آن کتاب بیغ
 هر ضلالت بعد حضرت رسول الله ببقیه بمومنین از هر ضلالت من بعد

دینی و دنیوی نبودن این است و چه عجب اولاد یعقوب در حال کشتی
 عظیم خود ضلالت مطلقه مقصود داشته باشند... ضرب چهارم
 بعد اخبار آن حضرت از گمراه شدن هفتاد و دو نفره باین امت امر این
 کتاب گاهی گمراه شدن امت همین سفاد میدارد که آن حضرت طایرین امر
 مضل این امت باین امت نمودن مقصود بود چه آن حضرت دو جا
 است که لن تضلوا بعدی را فرمودند اول از احادیث نقلین
 در امر امت مصادره هدایت که عزت جدا نشوندگان از کتاب الله و رسول
 در امر امت مصدر کل ضلالت در این امت از منع او و موقوف
 داشتن او کتاب گاهی گمراه شدن احدی از این امت را تا
 از او از اضلالت او بهترین محذور و مجتنب بری باشند اگر نمی نمودند
 بادی و سراج نیز بودن آن حضرت بود چهارم غضب خلافت و فک
 و ناراض و آزرده رحلت فرمودن حضرت سید کونین
 ازین دو لعین و ظهور و رجعت پس از رحلت حضرت سید
 کونین حضرت امیر المؤمنین مشغول تخریب آن حضرت شدند ابو بکر با عمر بنیجه
 رفت و بر منبر سوار شد و گفت بنود محمد مگر رسولی و گدشته اند پیش از او
 پیغمبران تحقیق که محمد مرده است این گفت عمر و ابو عبیده جراح چنین

اهل اتفاق خود را از نصاریز برد و انصار بابرزگ خود سعد عباد جمع بودند با آنها
 گفتند باید احوال کسی را خلیفه رسول الله قرار دهیم علی خلافت نمی خواهد
 از اینک درین وقت نیامد پس از گفتگوی بسیار انصار گفتند ما امیر و منکم
 امیر از امیری و از شما امیری باشد اینها گفتند عرب قبول خواهند کرد که رسول
 الله که از قوم قریش باشد و خلیفه او از قوم دیگر باشد که قوم قریشم احق بخلافتیم
 چنین که ابو بکر کلام تا اینجا رسید دست عمرو ابوعبیده بگیرفت و گفت بفرمود
 ازین دو قریشی خواسته باشید بیعت کنید عمرو ابوعبیده باو گفتند که تو
 پیش از ما قبول اسلام کرده و در غار بار رسول الله بودی و پیشتر دختر سید
 دادی تو اولی بخلافی دست توبه تا با تو بیعت کنیم ابو بکر دست دراز
 کرد عمرو ابوعبیده باو بیعت کردند از آن راه چنین بیعتی از شد تا دیگران نیز
 باو بیعت کردن گرفتند کیفیت و حکم این بیعت حق سبحانه از ظاهر
 و اقرار عمر باو و دیگر اوسوسه اسرار این بیعت بود ظاهر فرموده در کتب
 معتبره احادیث و فرائد اهل سنن حتی در کتب لغات در بیان معنی فلتة حمود
 است و عبد العزیز در تحفه اثنی عشری در مطالعن قبول میدارد که عمر گفت
 کانت بیعت ابی بکر فلتة و فی الله المسلمین شترها من
 محامد مثلها فاقبلوه یعنی بود بیعت ابو بکر یک کار ناگهانی نگذاشت خدا

مسلمانان را از شر آن هر که دیگر بار اینچنین کار کند پس بکشید و را پس از این
چنین بیعت ابو بکر به مسجد رفت و نشست و امیر المومنین و فخر اقدس حضرت
رسول الله ص فرموده در مجلسی که او نشسته بود تشریف بردند و اقامه حج برایت
خود بخلافت فرمودند آخر آن حج بهمین بود که بنا بر برگردانیدن حجت که آنها بر
انصار از برای اخذ خلافت آورده بودند آنها فرمودند که شما بدلیل قریشی
بودن خلافت از انصار گرفتید هرگاه از هم قومی استحقاق خلافت بشناسند
پس من که علاوه بر بمقومی اقرب قربای حضرت رسول الله هستم حق
بخلافتم میگویم و بالله التوفیق این اقامه حجت اخره عین حجت
قامره بقوله تعالی النبی اولی تا و اولو الارحام بعضهم اولی ببعض
و نمودن حضرت رسول الله و الیترین اولو الارحام خود بوالیتری خود بر همه
بفرموده من کنت مولاه فهذا علی مولاه و در غیر خرم عین نصب
بر خلافت در احق بخلافت بودن اقرب خود است الحمد لله علی و علی
الحجّه تا اینجا هر چه از کیفیت بیعت ابو بکر ظاهر کرده شد همه از کتب کلامیه
اهل تسنن با خلافت احدی از سفیان در آنست در تقرر خلیفه پیغمبر و سفیان
اختصاص این نمایندگان که اصحاب دیندار از مهاجر و انصاری گفتند این چه
پیشگامان است که شما بر پا کرده نید ما چه میرسد که تقرر خلیفه رسول الله کنیم

اقامه حج

خود رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم خلیفه خود فرمودند و در غدیر خم بیعت پر عمر و داماد و
 ابوالسبطين خود از ما و شما گرفته اند و ما و شما را امر بر سلام کردن بر او و بختاب
 امیر المؤمنین فرمودند ابو بکر و عمر با حلیفانش گفتند خود علی خلافت را نمی
 خواهد اگر سنی است درین وقت که فساد برپا شده است از برای اخذ خلافت
 میاید اصحاب بنیدار گفتند او هنوز مشغول تجمیع حضرت رسول الله است چه
 طور دفن اقدسش نموده از برای دعوی با شما میاید انگاه همه بدان ابو بکر و
 عمر گفتند که او خود را همچو رسول متصرف میداند و متقیان را مکرم خواهد داشت
 و بزرگان انصار و مهاجر و بزرگان قبایل را تکریم خواهد کرد از بیت المال غنائم
 نخواهد خواست و ما مثل هم هستیم این بزرگان را هم میاست خود پنداریم این را
 که شنیدند بسیاری لغزیدند و گفتند که زود باشید که مبادا کسی آید که نه از ما باشد
 و نه از شما یعنی علی چون او آید خلافت از شما و ما ستاند و بشیر ابن سعد معاذ
 که از قبیل اوس بود و اندیشه این داشت که مبادا بیعت با سعد عباده که از
 قبیل خزرج بود شود لهذا این اندیشه ترغیب انصار از برای بیعت با کسی از خزرج
 میکرد این اولی کسی بود که از انصار بیعت با ابو بکر کرد و انگاه قبیل او شروع
 به بیعت با بکر کردند و سعد عباده بیمار و فریض بود از جمعیت حشرات بیعت
 با بکر نزد یکدیگر پامال شود عمر گفت بکشید سعد را خدایکند او را سعد فرزند

ای پسر خفا که ترسان و گریزان در جهادات بودی و در محلی امنی جری هستی بنی
 خزر ج سعد را برداشتند در آن حال سعد میگفت اگر میارزید می قوت برخواستن
 داشتی مردم در کوچه های صدای اخراج شما با از مدینه میشنیدند یعنی از جاری
 کردن حکم حضرت رسول الله مقارن نسبت بپایان دادن در دکنان بر آنحضرت
 رفتن عمر و تاب عیش و بختی که در شکوه سنیان موجود است که فرمودند دعوی
 درونی فالذی انافیه خیر مما تدعونی اجزوا للشربکین
 من جزیوة العرب یعنی بگذارید مرا بگذارید مرا حالیکه من بدانستم
 بهتر و فکوتراست از آنچه نسبت آن بن منیدید اخراج کنید مگر کار از جزیره
 عرب میگویم و بالتد التوفیق آنچه از مستغفات فریقین در غضب
 خلافت بالامه کور شد پنج مبصره است اتول جرأت و بیایگی اشهر عمر که
 بانی مباحی بیعت ابوبکر بود در اظهار حقیقت خلافت ابوبکر و اقرار او بآنکه
 گفت کانت بعهة ابی بکر فلتة و فی الله المسلمین مشرکان
 عادمثالها فاقتلوه یعنی بود بعهة ابی بکر یک کار ناگهانی نگه داشت
 خدا مسلمانان را از شر او که دیگر بارجین کاری کند پس کشید او را بن حجر در
 صواعق اقبال این قول عمر میکند و عبد العزیز دهلوی در تحفه خود این را منقول
 میآورد و میگوید که عمر نیز او را در وقتی گفت که مردم گفتند که اگر عمر میرد ما کسی را

خلیفه خواهم ساخت پس بنا و بنیاد خلافت ابی بکر بقول عمر یحییان کارنا گهانی
 و طوفان سیمیزی و کج ادائی شد که پر شر بود و اعاده کننده چنین کار مستوجب
 قتل گردید و آنکه گفته که خدا مسلمانان را از شر آن بکشد داشت این خدای
 جل و علا را و بلفظ آنکه داشتن ادا کرده و حال آنکه بر همین خدایان آتخان ایمان
 و بی ایمانی است فرموده همچنانکه موسی که شبیه سیدانیا بود فرمود انا
 فتنا قومک یا موسی و اضلهم السامری یعنی بتجفیکه از منم
 قوم ترا بنموسی و گمراه کرد آنها را سامری پس همین کارنا گهانی پر شر مستوجب
 قتل احشرات اکثر من فی الارض کسان کسان تا به عمر و عثمان و معا
 و یزید و مروان مطرود و مرد و در رسول خدا و اولاد آن مطرود و بی چنان باغیان
 و طاغیان که قتله ائمه صخره طاهره بودند بروج سابق رسانیدند و بهمان
 خلافت خیر سبعوث قوله تعالی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق
 لیظهر علی الدین کله و قوله تعالی حتی لا تكون فتنه و یکون
 الدین کله لله تا اتمام آتخان ایمان و مهلت معاندان معطل ماند تا آنکه
 خدای جل و علا از حق بخلافت الله بخلافت رسول الله دین را پر از عدل
 داد همچنانکه پر از جور و ظلم شده باشد خواهد فرمود و ویم تابع اسامه فرمود
 حضرت ختم رسالت ابوبکر و عمر را که همین منصب نائی است و دور فرمودن

آن از برای
این بود که
۸۰

آن تابان اسامه را از مدینه ولایت واضح دارد و لایزال اتفاق هم سازشان خود
چنین رحلت اقدس غلبت نتواند سویم اهل این بیعت اغراض مالیه و
جاهیه در خلیفه کردن ابوبکر داشتند بمعائنت اینکه همین که عثمان برخلاف شریک
خود کردن ابوبکر و عمر در مال و منصب اهل بیعت خود را در صرف جاه و تمول
خود و اقارب و پیچ و مروان مطرود و مردود پرداخت همه اهل بیعت و از و
برگشتند و با قاتلان شمشیر خنند بلکه معاون قتل او شدند و از حضرت امیر
المومنین علیه افضل الصلوة والسلام بموقع نه اشتن گرفتن پدید رنج و خفتند
چهارم ناچاری صلح نامی قوله تعالی لا یخذل المؤمنون الکافرین
اولیاء الا ان تنقوا تفاهة یعنی نگیرند مومنان کافران را دوستان
مگر اینکه بترسند رسیدنی در تفسیر این بیضاوی اعتراف کرده که این تفصل
بر تفسیر و این را بیعت با جماع امت نام نهاده اند و بآیه شوری که مفاد آن در
امور دنیوی است و آن اظهار رای مشاورین بر صواب دید خود با اختیار
است نه بناچار کردن اعراض و احتراز کنندگان از آن این ناچار کردن
دلیل حقیقت قرار داده اند و حال آنکه امامت چنان اصل دین است که بر اصول
دین از آن احتیاق میدارند پس چنان اصل اصول دین شور آشوب است که شور
کنند و اینکه رسالت رسول الله را قبول ندارند با عدول از ایمان بر آن کنند

کفر است پس از راه پراگندن در امر ناگهانی خلیفه ساسانی تیز ویر و نیوی
 تحصیل دنیا است نه امامت بحق پنجم حسیت داشتن ابو بکر و عمر از
 اجماع شمشلان قوم موسی برخلاف جنس نداشتن امیر المومنین و برگشته و
 دل کنده بودن اکثر من فی الارض از آن ولی خدا ولی بحق مسمو درین
 و دنیا و از بدیهیات است کثرت نفوس فارسی و قلت نفوس صحابه و لکن
 بالله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم غصب میراث
 و فک و غیره در کتاب جهاد و در باب جنس و سهرمان صحیح
 مسلم و تجاری سنیان از عائشه منقول است او سلت
 فاطمة الی ابی بکر ان تطلب فداک و جنس خیبر و ما افاء
 الله علی رسولہ و ما ترک رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم فقال ابو بکر سمعت رسول الله یقول لا نورث
 و ما ترکناه صدقة یا کل ال الرسول من هذا المال فان
 ابو بکر ان یؤفع الیها شیئا منها فوجدت فاطمة علی
 ابی بکر و لم تکنه حتی توفت فلما توفت دفنها و حبا
 علی بن ابیطالب و لم یوذن بها ابی بکر یعنی بفرستاد فاطمه نزد
 ابو بکر بطلب فداک و جنس غزو بنی نضیر و بنی ساجه و رسول الله

بدون لشکر کشی و مالیر که بگذشت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پس گفت
 ابو بکر شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم میفرمود و ما میراث داده نیشویم آنچه بگذاریم صدقه است
 میخورند آل رسول الله ازین مال پس انکار کرد ابو بکر ازیک بدید فاطمه چیز را از آنچه
 دعاوی آن شده پس آورده شد فاطمه بر ابو بکر هرگز کلام نکرد با ابو بکر تا آنکه وفات
 یافت و چون وفات یافت آن سیده دفن فرمود آن سیده را شوهر آن
 سیده علی ابن ابی طالب و اطلاع فرمود از وفات آن سیده با بکر را
 میگویم و بانه التوفیق از چنین احادیث متفق علیها فریقین که بقوله
 کفایت از آن از صحیحین سنن حجت آورده شده حجج بر ابو بکر باین قائم اند
 حجت اول جو را ابو بکر در جواب غیر کافی مخفی عوی آن مدعی بلائینه مخالف
 کتابت است اما جواب غیر کافی دادن پس بر وایت صحیح مصدره مروی از صحیحین
 اهل تسنن واضح است که حضرت سیده النساء العالمین صلوات الله وسلامه
 علیها و عو چهار حق خود را ابو بکر فرمودند فدک و خمس و فقی و ترک که همین میراث
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود و ابو بکر فقط چارچوب عو اطلب که
 بعضی عای این داد که از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فقط آمدی شنیده که آنحضرت
 فرمودند که ترک و میراث انبیاء بتیه انبیاء نیرسد و غیر از او هیچیک را وی این را از آن
 حضرت روایت نکردن از صحاح سفیان نیز این است بلکه حضرت سیده النساء

العالمین تکذیب این ادعا که او فرمودن تجدید که علاوه بر عدم قبول آن آزرده از او
 رحلت فرمودن از صحاح سنیان نیز همچو صراحت حججی که از ان اقامه این حجج
 میشود مبرهن است و از اهل تطهیر بودن سیده النساء العالمین با آنکه همچو دیگر
 سنن عبد العزیز نیز در تحفه اثنا عشرتیا عتراف بر محفوظ از هر خطا بودن اکل عباد
 بحث آیه تطهیر کرده مثبت افتراء بودن آن ادعای ابوبکر است و قطع نظر ازین
 اگر چه مثل ابوبکر ادعای فرمودن رسول الله اینرا میکردند کتاب البشایع همان
 را و بیان در آن از مخالفت بقرآن مستوجب رد میشوند از آنجا که حق تبارک
 و تعالی میفرماید و عدوت سلیمان داود یعنی دارت شد سلیمان
 داود را و بر هیچ یک با خبر مستتر نیست که مال داود نبی علاوه بر ملک او شان
 سلیمان که فرزند آن بزرگوار بودند میراث بردند و لو با وارثان دیگر باشد و
 سبط جوزی که از اکابر علماء سنیان است در تذکره خواص الائمة روایت کرده
 که حضرت سیده النساء در تکذیب ابوبکر و آن ادعای او فرمودند انی
 تو فکون و کتاب الله بین اظهركم یعنی از کجا دروغ میگوئید و کتاب
 خدا بغایت وضوح در میان شماست و آنکه سنیان ادعا میکنند که میراث
 انبیاء از نبوت بوده از مال این ادعا محض عام فیهین مافرا مردود
 که در هیچ یک خبر از احادیث و تفاسیر سیر اهل اسلام و کفر نیامده ای که بجز آنکه

انبیاء و وفات می یافتند خست و فرسخ اسبابیکه انبیاء می داشتند از اغیار میردند
 و اولاد ایشان از خانهای ایشان بجهت اینکه خود را میراثی نیست و ماندن خود در
 آن بناحق است بیرون میآمدند بلکه در کشف آورده که از او و علیه السلام
 بسیدان علیه السلام اسپه رسید و آنکه عبدالعزیز در تحفه خود از اصول کافی نقل
 میآورد علماء و رثه انبیاء هستند و ارثان مال انبیاء نشوند جز این نیست و ارثان
 علم انبیاء میشوند این معنای العلماء و رثه الانبیاء را در وراثت فرمود
 انبیاء چه دخل بلکه استدلال آن باین جهل است حجت و ویم رجوع او بکبر و
 افتقار بر افتراء حدیث منع میراث حضرت نیز با وجود دعوی تخلیه همه
 فرمودن حضرت سیده النساء العالمین صلوٰة الله علیها از اینیکه
 خوشحی در شرح تجرید در شرح الحجت محقق طوسی علیه الرحمه و خالف ابو بکر
 کتاب الله فی منع ارث رسول الله بنحبر و او منع فاطمة فذلک
 مع ادعاء النخلة لها و شهد بذلك علی و ام ایمن و صدق
 الازواج فی ادعاء الحجرات نخلة لهن و یبذارد لها عمل
 عبد الله بن یحیی شارح مواقف و شارح مقاصد قبول میکند دعوی همه
 فرمودن حضرت رسول الله کردن سیده النساء فذلک را بخود و شهادت او
 امیر المؤمنین و ام ایمن بضر صدق این جواب میگوید که در این دعوی فاطمة

و روشها و توحلی و اتم ایمین بر آن ازین جهت بود که شهادت گیرد و یکن از برای
 ثبوت دعوی کفایت نمیکند میگویم و بالله التوفیق مسلمانان در این
 بهمین قدر ایمان و دین خود را در تصدیق خدا و رسول و عتره طاهره بکار برند
 و بعد اختیار دارند که مومنان بخدا و محمدیان و علویان و فاطمیان باشند یا
 بویکین بوده باشند از اینکه حق سبحی و غورسی نمایند آیا دعوی فاطمه الزهرا
 بتیطلب باید باشد یا غیر از تصدیق شک در آن کفر است اگر بتیطلب است چرا
 حق تقدس و تعالی نزول تطهیر از برای آن طاهره فرمود و چرا حضرت رسول الله
 در باره آن طاهره همچنانکه در مشکوٰۃ اصح صحاح سنن است فرمود یدینی ما
 اوابها شک آورد درین هر چه شک آورد در او باین دعوی او اگر کافی به
 تصدیق نیست فائده این فرموده حق تعالی و رسول او چه شد و چرا عبد العزیز
 تخنه او در بحث آیه تطهیر گفته که آل عبا بتطهیر خدا محفوظان از خطایند من و من
 بهمین بر این در کفر و فوج و شوتهات تنهای امیر المؤمنین است چه همه سنن
 معتبران آیند که حضرت رسول الله بنجریمه بن ثابت فرمود شهادتک بشهادت
 یعنی یک گواهی این جاندار امیر المؤمنین در صفین بدو شهادت قبول شد
 و شهادت امیر آئین و جمیع مومنان که به تسلیم جمیع سنن در حق او رسول
 آن و مکان فرمودند الحق مع علی و علی مع الحق و الحق ید و

حیث دار یعنی حق با علی است و علی با حق است و حق میگرد و بهر جا
 که علی بگردد آیا شهادت تنهای علی قابل رد است یا همین ایان است که
 ابو بکر بخدا و رسول و با جابه النبی آورده بود آیا هیچگاه حضرت رسول الله در
 چیزی از علی طلب گواهی یا معاذ الله رد گواهی آن حجت خدا فرمود و ام
 زن مقدس بود که حضرت رسول الله فرمود او از اهل بهشت است و در این
 مخصوص ابو بکر در شهادت حسنین سید شباب اهل بهشت هم کرده است پس
 گردیدگی با این مدعی نقیض گردیدگی بخدا و رسول و عمرت من متخاف منکم
 عرق است خلافت عمر و عثمان و معاویه و نیزه عمر که اصل کل
 ضلالتهای امت و دعوتیه محمدیه بود بنگیزه داشتن او نوشته شدن کتابیکه حضرت
 سید رسل در قرب حلت خود فرمودند بنوشته شدن آن کتاب هیچگاه این است
 که راه نخواهد شد در حال جان کندن ابو بکر بنویسند او تقراین را بر خلافت
 خلیفه بنویسند بنویسند ابو بکر و صی خود گویند عمر را در حال جان کندن خود مستمسک
 تابعین او شب بهین سابقان آنها بیعت عمر کردند و لاحقان آنها ازین او را خلیفه
 میدانند و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در قرب رحلت قدس امر
 احضار اسباب کتابت از برای نوشتن کتابیکه فرمودند بنوشتن آن کتاب
 هیچگاه است خود که راه خواهد شد عمر با تبعاش مانع آن آمد و فساد عظیم بر پا کرد

و نگذاشت که آن کتاب نوشته شود و ردکنان بر آن حضرت رفتند و واضح
 است غیر از امر خلافت هیچیک امری چنان نیست که با حکام آن سدا و
 رخنه‌های گمراهی امت نشود و آن حضرت پیش از ابوبکر ضرورت حکام و تعیین
 میدانستند پس مسلمانان نیستند که مجوز آن نویسانند بویک شوند و مجوز مانع
 آمدن ردکنان این نویسانند حضرت رسول الله پشند و سرخیل آن رد
 کنندگان حضرت رسول الله را از بر عکسی رد کردن نویسانند خواستن رسول
 الله بخجری نویسانند ابوبکر در حال جان کنی از بیباکی خلیفه بحق میدانند
 و عمر پس از مردن ابوبکر بجز امیر المومنین و عباس عم آن حضرت گفت شهادت
 ابوبکر را کاذب و بی‌کار و خیانت کار و گنه‌کار دیدید و بعد از او مرا کاذب و بی‌کار
 و خیانت کار و گنه‌کار می‌بینید و این در بخاری و مسلم و در باب خمس و سهول
 موجود است و خود آن مانع وصیت حضرت رسول الله و تخیلت آن حضرت
 در حالیکه بضربا بولول و رحمة الله علیه شکمش دریده شده بود و جان میداد و شهادت
 شش کس که بعد از آن عثمان و سعد و طلحه و زبیر و امیر المومنین حاضر باشند
 مقرر کرد که اینها کسی را خلیفه قرار دهند و حکم بر کثرت آراء باشد و اگر کسی از آنها
 بطرفی و سبک دیگری از آنها بطرف دیگر شوند طریقه عبد الرحمن در آن باشد حکم
 آنطرف بعمل آید و از بدایت محاسن است اکثر اهل این شهر با عثمان است

عبدالرحمان تقرر خلافت عثمان نمود و پس از مردن عمر عبدالرحمان اینهارا جمع
 کرده با امیر المومنین گفت یا علی باشا بیعت میکنم این شرط که بر کتاب الله و سنت
 رسول الله و سیرت ابو بکر و عمر خلافت کنی و آنحضرت فرمود بر کتاب الله و سنت رسول
 الله و علم خود قیام نمایم نه بر سیرت ابو بکر و عمر پس عثمان بهین را گفت و بر سیرت
 و بکر و عمر قبول کرد خلیفه اش ساخت ابو بکر و عمر سازش و آئینش و سلوک و ملامت
 با مجانسان خود که میداشتند عثمان قیام بر آن سیرت ایشان ننمود و از این باعث
 همه مهاجر و انصار از او دل کنده شدند با اتفاق و با قاطان او ساختند پس
 خلافت عثمان نیز از قبولیت حکم بناحق عمر در حال دریده شدن شکمش و جان
 دادنش و اقتال عبدالرحمان و قبول کردن فاسقانان خلیفه ساختن عثمان را
 شد برخلاف نگذاشتن اینها اقتال امر رسول الله را از برای احضار اسباب
 نوشتن کتابیکه بآن امت گاهی گمراه نشود هرگز صدقی از اسلام نمیداشت
 گشتند با امیر المومنین علیه افضل الصلوة والسلام بیعت در خلافت نمودند
 و طلحه و زبیر که بانیان قتل عثمان بودند مردم را بسوی امیر المومنین کشیدند
 شب بخدمت آنحضرت از برای صلوة خود آمدند آنحضرت در آنوقت حساب
 بیت المال میوشتند چراغیکه روشن بود و آنرا آنحضرت خاموش فرمود
 چراغ دیگر از بیت الشرف طلب فرمودند اینها سبب این پرسیدند فرمود

آن چرخ غیبت لعل از برای نوشتن حساب آن بود نخواستم در صحبت
 و شهاب سوز و آن هر دو از طمعها خود از آنحضرت یابوس شدند و عایشه بسبب
 قطع کردن عثمان مبالغه کثیره مقرر کرده ابو بکر را آنی دختر خود عایشه از
 بیت المال بجان اشتن عمر از احین محاصره کردن مسلمانان بر عثمان
 نیگفت اقلوا انفسکم قتل الله یعنی بکشید این ریش را از را بکش
 و او را خدا و او را بر خلاف این ابر انگیرنده بر قتل عثمان را آماده مقابله با امیر المومنین
 بنا بر طلب خون عثمان نمودند و از مکه بمصر آمدند و امیر المومنین که در آن
 زمان از برای دادن سزا بغاوت بمعاویه عازم بسو کشام بودند آنحضرت
 منعطف بسو ابصره بضرورت دفع شر عایشه فرمودند آنجا عایشه بر شتر
 سوار شده که در مکه مقابله با امیر المومنین میکرد و تحریر لشکر خود بر قاتل
 المومنین مینمود تا آنکه شکست خورد و طلحه و زبیر کشته شدند و آنحضرت
 غیر از این بمنز نشی نفرمودند که فرمودند انکم امرک و رسول الله یعنی یا
 این چنین حکم فرموده بودند ترا رسول الله و حال آنکه از تبلیغ کتاب الله فرموده
 بودند و قرن فی بیوتکم که زنهای آنحضرت در خانهای خود قرار گیرند
 آنکه با تیرکاب جنگ رسول الله همچنانکه در مشکوه اهل سخن است آنحضرت
 بشه شاه ولایت فرمودند بجز یک حربه که جنگ با تو جنگ با من است

کافر شود و مطلقاً حضرت گردد و پس از این غزوه که معروف بغزوه حمال است
 و معاویه بجهت قتال با امیر المومنین به پادشاه طلب جنگ عثمان بصفتین آمد
 حضرت بدفع او از کوفه تشریف بردند جنگهای متوالیه شد در آخر نزدیک بود
 که هزیمت کلی عدو شود و آنگاه از سارنشان کوفیان که لشکر این امیر المومنین
 بودند و خارج شدند قرا نهار نیز با بلند کرد و منادی نمود که در میان من و
 علی قرآن است کسی از قرآن فیه این من و علی حکم کند و خارج دور رسید
 المومنین و اگر گفته شد از این جنگ با متوالیه تنگ آمدیم کسی احکم فرما تا حکم فیه این
 کتاب شد کند حضرت فرمود حکم کتاب شد منم انا کتاب الله التاطق و
 هذا کتاب صامت کسی را چه حد که برین حکم نماید و خدا را مکر کرده است
 کارش تمام نمایند آن بیدینان حاضر شدند حضرت بالا در مظفر مالک اشتر رضی الله عنه
 فرمودند که دست از جنگ بردار عرض کرد چیزی از فتح باقی نمانده این وقت چه طور
 از جنگ باز آیم فرمود و در امیر تر گرفته اند صلاح وقت اینست که دست از
 جنگ بردارید تا آنکه از جانب معاویه عمر عاص حکم شده آمد و خارج از امیر ^{مومنین}
 درخواست حکم کردن ابو موسی اشعری لعنه الله کرد حضرت فرمود او مخالف
 و فرار کرده از من است مالک اشتر یا عباد الله این عجب است احکم از طرف من
 کنید گفتند قبول نخواهیم کرد که ابو موسی را و حکم بودن پور عاص و ابو موسی بیهوده

و سرکشی نویسانیدن آن هر دو بیدین رفتند ابو موسی ملعون حکم بر خال میر کوفین
 کرد و بفرموده حق سبحانه و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم
 الکافرون کافر گردید و بگریخت و پور عاص معاویه را نصب خلافت نمود و شام
 رفت و معاویه را خطاب بامیر المومنین نمود امیر کون و مکان بکوفه مراجعت نمود
 قتل خواهر حیکه از بغی در نهر وان جمع شده بودند فرمود از قبیل آن خوارج قطائنه
 ملعونین عبد الرحمن ابن ملجم را در و ام عشق خود آورده آن ملعون را بر گماشت تا آن ملعون
 قاتل بوجسته در حال نماز بر سر اقدس الی کونین ضربتی رسانید آنوالی کونین اکبر
 سبطین حضرت امام حسن علیه الصلوٰه و السلام را بوسایت بر خلافت بحق نصب
 فرمود و شهادت یافت و امام زین حضرت امام حسن از معاویه طلب بیعت خود
 فرمودند آن طاعنی باغی که داشت از برای جنگ حضرت بعراق آمد امام از برای
 سزاسازی آن نافر جام شکر فرستادند آن باغی عدد و با سر کرده آن بی بیچ لک بهم
 دادن بمکر اسرارش کرده او را رفیق خود گردانید و لشکریان عرض حال بخصومت
 گماشتند امام باز لشکری با سر کرده دیگری فرستادند این سر کرده را هم آنغدا
 بطامع بسیار بسو خود برگردانید نگاه خود امام از کوفه بیرون تشریف آورد
 و لشکر کرانی بسر گردگی ابن عباس پیش فتنه فرستادند و خود در سابط توقف نمود
 این سپهر عباس را هم بطامع بقیاس ملحق بنمود ساخت اما قیس بن سعد عباده

رضی الله عنه که در آن لشکر بودند لشکر را انکهداشتند و مجاهدات باید و شاید
 با آن عدوی دین کردند تا آنکه بیدین را از لشکر این قیس رضی الله عنه آن بیدین
 برگذاشت تا آنکه قیس اشعید کرد و لشکر پاشید و امام بیدین تبشیر یف بردند و
 با اخذ عهود و موافق از آن عدو از خلیفه نکر و نش از برای ما بعدش پورش
 یزید را و موقوف کردن سبب میر المؤمنین که بر منابر میکرد و اذیت نموسانید
 بشیعیان و لک دینار بهر سال بآن امام دو عالم رسانیدن مصالحه با اهل فرقه
 و آن بیدین در باطن در پی شده چند بار بآن سید اهل از بر رسانید تا آنکه
 آن عدوی اشتر آن سبط اکبر را بسم شهید کرد و فارسی خوانان نیز این را در
 روضه الشهداءی کبیر ملاحسین کاشفی که از عظمای علمای سنیان است
 هرگاه بیدین و آن لعین بعد از عهود شکنی قبور شهدای اهل رابعه و تیکه داشت
 بیبانه آوردن نه کردند عبدالحق در جذب لقلوب بیز ابراحت گذاشته است
 و نیز خلاف عهد بیعت یزید از برای ما بعد خود از عامه الناس گرفت همین که
 این بیدین لعین مرد پس خیره سرش که بر ملا بر سر مجلس شهاب میخورد و در میان
 و سخاخواهر با برادرش کرده میداد و انکار رسالت حضرت سید النبیین
 صلی الله علیه و آله و سلم بحسب آیات تنن بهم بقولش لعن الله قوما
 علامت جاء و لا وحی فی فیل نمود هر که خواهد این را در صواعق محرقه بیند طلب

بیعت خود از سبط دیگر خیر البشر کرد از نیکو بخت بود که عالم مدینه بود بلکه اگر حسین یا
 فرماید سرانورشن این نزد خود نبرد پس اگر آن بقی دین بیعت این چنین
 بنشین بر ملا میفرمود دین خدا از میان میرفت و بیدینی او دین میشد انکار
 بیعتش فرمود هجرة از وطن بالوف خود که حرم رسول الله بود طلب که فیان نیز
 از حرم الله بنا بر تخیل است نیا فتن آن لعین بیدین بر ملا فرمود و راه لقا
 رب فرمود بکر بلا پیود با انصار بنظیر آن در خدائی و جگر گوشگان رسالت
 پناهی با محرومی از آب و غذا از بقیتم تا و هم محرم میبود و در سجده میبود و
 سلب الاشل قدس و شمش و نمیشاد و انیدن اسپه بر جسد اطهر آن را کب
 دوشن رسول الله کردند و دختران پیغمبر را اسیر کرده با سرهای انور ستید
 شهداء بکوفه و شام در مجامع عام بودند نوبت ورود در بار عام سلیمان اکرام
 شام رسید در صواعق محرقه در صفحه ۱۳۵ بطبع آتینی مطبوع
 این جوزی و غیر او موجود است افه لما جاء و اسل الحسین جمع
 اهل الشام و جمل بنکث براسه بالخیزران و يقول ابیات
 مشتملین علی صریح الکفر یعنی چون آمد سر حسین جمع کرد نرید
 اهل شام را و میگشود لبهای انور آنسر و از خیزران و میگفت ابیات که
 مشتمل بر کفر صریح اوست چندین بیگانگان اسلام از یهودیان و نصرانیان

در آشنای راه و در بار آخر ازاده بیدین این مله را واسر انیک بزرگی خدا
 از آنها میبارید و بمعاجز که از سرانور سبط خیر البشر ظاهر میشد بشف اسلام
 مشرف میشدند و جانهای خود میدادند و زن او بنده بنت عامر سر برهنه
 در مجلس آلعین بیدین آمد ملعون بیدین این جو اسن باخته شد و روحی خود
 بر سر او انداخت و گفت حرمت مرا ضایع کردی سر برهنه در مجلس عام در آن
 آن زن گفت این دختران پیغمبر اند برهنه سر در مجلس شومت داخل شده اند و
 این سرانور زیبا غوش پیغمبر است و من بسبب اینکه زن تو ام در پرده نشستم
 از اینچنین برهمی عالم بر خود ترسید اهل البیت را با امام زین العابدین حضرت
 داود زانی نگذشت که با انواع ابتلا در قهر خدای جل جلاله در این سرانور بدرک سفلی
 حجیم رسید پس آن بیدین لعین معاویه نام داشت پس آن داخل نشد
 چنگ بیدینان شام آمدند که با او بیعت کنند قبول بیعت خود نکرد در
 صواعق محرقه در صفحه ۱۳۷ مطبع مذکور در قصه معاویه بنی
 صرح است و من صلاحه الظاهر لها ولی عدا المنبر قال
 ان الخلافة حبل الله وان جدی معاویه بنی
 الامر اهل و من هو احق به منه علی بن ابی طالب و
 و کب بکم ما تعلمون حتی انتم فصار فی قبره رهینا

بدنبوبه ثم قلد ابی الامر وکان غیر اهل له ونازع ابن
 بنت رسول الله فقصف عمره وانبتر عقبه وصار رهیناً
 بدنبوبه ثم بکی وقال ان من اعظم الامور علينا علمنا
 بسوء مصرعه ویش منقلبه وقل قتل عمره رسول
 الله وایاح النجر وخریب الکعبة یعنی چون والی شد رفت بر
 منبر وگفت بتحقیق که خلافت رسیان خداست وچون معاویه خلاف کرد
 در این امر با کسی که اهل بود خلافت را و با کسی که او احق بود بخلافت
 از او علی ابن ابیطالب سوار کرد شمار بر آنچه میدانید تا آنکه آمد او را موت
 او پس شد در قبر و روی گناه خود پس در گلو انداخت پدرش را و اهل قبل آن
 نبود پس تمام شد عمر او و ابتر کرد عقبهای خود پس شد روی گناهان از بزرگترین
 مصیبتها است و انسحق با انجامی او را و بدعا قبی او را بتحقیق که او
 قتل کرد و عمرت رسول الله را و جائز کرد شرابها و منهدم کرد کعبه را بر روایت
 دیگر مادرش را و گفت کاش توله حیض بودی گفت آن خوب بود از این که چنین
 پلید شدم مروان بی ایمان با آن قبح ساخت همان وقت اندرون عده
 او را از بنی خود گرفت و با پسر او خالد که شش ساله بود بنام او بیعت خلافت
 بکردت همان زمان آنسگ توله مروان او را بسم گشت بر دوش این

در این امر با کسی که اهل بود خلافت را و با کسی که او احق بود بخلافت

بی ایمان خود را خلیفه رسول الله نماید و در اندک زمانی مرد پویش عبد
 الملک خلیفه شد در همین زمان که عبد الله بن زبیر از شهادت شید جوانا
 بهشت عالم را بریزید سلیل الزنای پلید شورا نیده بیعت بر خلافت خود در که
 میگرفت مختار دیندار رحمة الله علیه در کوفه بنا بر اشقام از قتل قره العین ^{اص}
 و نور دیده ولی الله و بتول علیه الصلوة و السلام خروج کردند و ابراهیم
 ابن مالک شتر که سالار دین بودند سپهسالار مختار شدند این دو محسن مردم نه
 قروح دل مومنین جمیع قتل سید مظلومان را با انواع تعذیبات کشتند و عهد
 الملک شکرهای گران از برای جنگ با مختار دیندار نزد عبید حرامزاده ^ج
 که در جزائر بود فرستاد مختار سالار دین ابراهیم مکن این رضی الله عنه ابغ
 آن لعین و ملا عین فبعث کرد آن سالار دین آن عساکر را حزمیت داده
 عبید الله حرامزاده را ^{که} ^{نیم} ^{سایه} ^{و سر} ^{خبیث} ^{و نزد} ^{مختار} ^{رحمة} ^{الله} ^{علیه} ^{فرود}
 و مختار دیندار و فاشعار آن سر پلید را بحضور امام اطهار امام عباد سید سجاد
 علیه الصلوة و السلام فرستادند پس ز چنان تبلیغات قهار باز با مصالح
 خدای متعال مصعب بن زبیر که از جانب برادر خدا رشن در بصره بود
 و بعضی قتل حسین ^{بن} که از دست مختار رحمة الله علیه فرار کرده و پناه بان بن
 فروخته بدنیای نابکار آورده بودند پس از شهادت ابراهیم سالار خفجی

بنحار و فاشعار لاحق شده بود در این حال قابو یافته بالشکرگران با باقی ماندگان
 از قتل امام مظلومان بکوفه بر سر مختار آمد مختار مردانه بقتل و قمع آن لعینا پرداخت
 و بقیه قتل امام خود که از آن جمله محمد ابن اشعث و عمر ابن حجاج بود و اصل
 النار نمود و فرمود مدعیان من حاصل شد بعد هر چه بشود شود و کوفیان لایق
 بحیثیت بیوفای خود از نزد مختار فرار کردند و مصعب آن دیندار و فاشعار
 شهید کرد و عبد الملک حجاج ابن یوسف را بجاز و عراق بنا برد و دفع عتد
 بن زبیر و اتبا عشق ستاد حجاج عبداللہ بن زبیر را در که و مصعب زبیر
 در کوفه کشت مروانیه که از بنی امیه بودند سلسله اینها تا چندین پشت جاری
 بود تا آنکه صفاح از بنی عباس سر کشید حاکم که آخرین بنی امیه بود او را و همه بنی
 امیه را کشت و سلسله عباسیه از تسلط بخلافت ناحق جاری شد
 بیدینان عترت معصومین و ائمه طاهرين را آواره و وطن بنمودند و
 پیهم بسم شهید میکردند ظاهر و زور جمعیت خدای تبارک و تعالی میفرماید
 و نذیر ان یمن علی الذین استضعفوا فی الارض
 و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نری فرعون
 و هامان و جنودهما ما کانوا یحذرون یعنی میخواهیم
 منت نهیم بر کسانی که ضعیف کرده شدند در زمین و بگردانیم ایشان را

اما مان و بگردانیم ایشانرا و ارثان و بنماییم بایشان فرعون و ما مانرا و
 لشکرهای آنها را با نچه بودند آنها حذر کنندگان میگویم و یا التوفیق
 که صبح مستقبل این آیه مبارکه مخبر از گذشته نیستند بلکه مخبر از زبان آینده
 نزول قرآن اندگو این آیه مبارکه بطور جمله معترضه واقع شده است تا
 قصه فرعون و موسی و موسی و موسی شب بودند بتیاد نبیا بفرموده حقیقا
 انا ارسلنا الیک رسولا شاهدا علیکم كما ارسلنا
 الی فرعون رسولا پس این وعده ائمه علی الاطلاق دنیا و دین
 و وارثان بقیید در عالمین قرار دادن خدای ذوالمنن احق مستحقین ضعیف
 کرده شدگان در زمین را با ضروره باید و فایا بد و نمودن فرعون باها
 و جنود آنها باان ائمه وارثین که در این آیه مجیده است باید که آن فرعون و
 یامان و جنودی باشند که این ائمه ضعیف کرده شدگان از آنها خافین
 و حذر کنندگان از آنها بوده باشند فرعون و ما مانیکه از آنها این ائمه در
 نبودند و وعده وارث گردانیدن ایشان بدون هیچیک قیدی غیر از
 چنان میراث کاملی بقیاد رئیس شود که ابتداء خلیفه اللهی از آدم شده و تمام
 و کمال آن رسید و خاتم گردیده و چنان خلافت اللهی تامه از برای ثمره و
 آدم حضرت خاتم که بسبب در بودن آتخان مومنان و فہلت معاندان تا

جوهر زبان ایشان در این عالم شهادت ظاهر گردد و ترتب معاطه آخرت بر
 آن شود موقوف و موقوف بر آخر زمان شد باین برایین منصوصه قرآنیچه
 بفرموده حق تبارک تعالی هو الذی ارسل رسوله بالهدی و
 دین الحق لیظهره علی الدین کله غلبه دین سید النبیین بر همه
 ادیان شدن و همه یک دین خدا نمودن است و آنچه بفرموده حق جل و
 علا و قاتلوهم حتی لا تكون فتنه و یکون الدین کله لله
 هیچیک فتنه در زمین باقی نگذاشتن و همه روی زمین پر از عدل و داد
 کردن بخلاف آنکه پر از ظلم و جور شده باشد ثم این بایه بوقوع آیه خدای
 منان آن موعودان خود با مابت و وراثت را و ارثان بهیچین گروهی
 پس دنیا یافتنیست فرموده نیست اختلافهم فی الارض کما استخلف
 الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم و قضی لهم بهیچیکه
 بالاگذاشت آن زمان باطن و مادیلین فرموده حق جل و علا ظاهر شود
 و ذکرهم بایام الله ان فی ذلک لآیات لکل صبار شکور
 یعنی بخوابریار ایشان روزهای خدا را تحقیق که در آن نشانها است
 برای هر صبرکننده ترشکرکننده تر پس این احضال یام الله که در آن مبارک
 علی الاطلاق شاکران شوند مستوجب آمدن زمانست که در آن تذکر آن

اصعب صعوبات و اشده صدمات شود که بر ورثه شید الوری بقییل شمش
 کربلا وارد شدند و از برای ایشان آن زمان فرمان فرمای خدای و خلیفه
 الهی تاته الهی باشد و این ستلزم ظهور قائم آل محمد و رجعت
 سایر ائمه عشرت آنحضرت علیهم افضل الصلوة والسلام
 بوضوح بر این و بنیائیت که از کتابت مبین بالابین
 شدند و از احادیث مرویه فریقین اندکی ذکر می نمایند
 از صحیح ابوداود و سنن سبط جوزی در تذکره خواص ائمه از حضرت
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آورده که آنحضرت فرمودند لو لم
 یبق من الدهر الا یوم واحد لبعث الله من اهل بیتی
 من یملاک الارض عدلا یعنی اگر باقی نماند از دنیا مگر یکروز و تحقیق که
 بر آنحضرت خواجه فرمود خدای سبحان از اهل بیت من کسیر که پر کنند زمین را
 بعدل و داد و بروایت سدی آورده جمع شوند مهدی عیسی
 بن مریم و بیاید وقت نماز و بفرماید مهدی عیسی پیش بایست بگویند
 عیسی تو اولی هستی با ما است نماز پس نماز کنند عیسی اعقب مهدی
 و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل از صحیح ترمذی
 و صحیح ابویوسف و سنن ابی سعید حذری آورده که

حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فرمود المهدی منی میاید
 الارض مستطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً الخ یعنی محکم
 از من خواهد بود و پر خواهد کرد زمین را بعد از و داد نهیچنانکه بر شده باشد
 بظلم و جور بسیارند چنین احادیث نبویه که در کتب که بر نعم سنیان صحیح
 معتبره اند و در صافی در تفسیر آیه مبارکه و قضینا الی ابنی
 اسرائیل اتفستد فی الارض مرتین و لتعلن علواً
 کبراً و اذا جاء وعدنا لعننا علیکم عباداً
 لنا اولی باس شدید فجاو اخلا لدیار و کان
 وعداً مفعولاً ثم ردنا لکم الکرة علیهم و امددنا
 کم باموال و بنین و جعلنا کم اکثر نفیراً یعنی بیان حال
 مال کردیم بسوختن بنی اسرائیل در توریت که فساد خواهد کرد در زمین و دفعه و ترقی
 خواهند کرد و ترقی بزرگ پس چون باید وعده اقول آید و فساد برانگیزد خواهم که در آن
 بندگانی را که در آن قوت شدید باشند پس جستجو کنند آنها در شهرهای یهود
 باشد وعده بعمل آمده پس خواهم که و انید شمار اینصرت برایشان و ملک کنیم شمار را
 و پسران و بگردد انیم شمار از یاد ترا بر و جمعیت عن الصادق علیه الصلوة و السلام
 و التسلام فساد اول زمین و فساد قتل امیر المؤمنین علیه افضل الصلوة و السلام

باز آید

۲۰ خدایان شدند از بزرگان

۳۰ و این ماجرا ای قاضی است
 قاضی در کتب طبعاً می خواند
 راجع باین است

و فساد و دویم قتل امام حسن علیه الصلوة والسلام در این امت است و صلوة
 ترقی بزرگ در فساد قتل حسین ابن علی علیه الصلوة والسلام است و برانگیخته شوندگان
 در وعده اول که حق تبارک تعالی آنها را عباد الله با تمام تخصیص و جنت
 که بندگان خاص او جل و علا باشند کسانی اند که او غر و جل آنها را پیش از ظهور قائم
 آل محمد عجل الله تعالی فرجه برانگیزد پس نخواهند گذاشت احدیر از قتله حسین مگر اینکه
 قتل کنند و وعده امفوقه که وعده و فاکرده شوند از حق جل و علا است
 ظهور قائم آل محمد است و ثم ردد فالكلمة برگردانیده شدن بر حجت
 است و برگشتن حسین ابن علی بسوی دنیا یا به فتاد و دوزانها باشد و برگشتن
 او شان سایه نقره و طلا کار باشد در حالیکه مهدی آل محمد ظهور کرده باشد
 باز مالک جمیع جهان و جهانیان شود حسین ابن علی تا آنکه حاجبها مبارکش از
 پیری بر برد چشم مبارکش افتند میگویم و بالله التوفیق در این حدیث
 که بشارت از رجعت والی کونین حسین علیه شهادة افضل الصلوة والسلام شده
 و با جمیع از احادیث کثیره دیگر ذکر خاص بنا بر اظهار خوشتر بودن این رجعت
 از رجعتهای سایر معصومین است بتدارک مصائب نامتناهی که بر آن
 سید مظلومین گذشت و در حدیث مفضل ص حضرت فرمود و در زمان ظهور
 حضرت قائم علیه وآله الطاهرين عليهم افضل الصلوة والسلام قبه برپا شود که

است پس بنیاد حدی از قائلان و ظالمان مگر ایکی گشته شود و نیز ارکشته شدن
 هذا عذاب الاكلاذنی دون العذاب الاکبر این عذاب دنی است
 سو عذاب اکبر آخرت این از اخبار ائمه اطهار است بحدی که
 فرمودند مومن نیست کسی که ایمان بر رجعت نداشتنه باشد
 اما نظر بحض عقل پس شهنیت در اینکه انفس جزو تیه اند که احاطت
 استعدادیه بر هامة نفوس از روی کمال و اکمال نمیدارند اما مراتب فقر کمال
 درجات فوق درجات میدارند و این سلسل درجات فوقانیة از اد و خلق
 تا باقصای تقرب بحق چونکه طولانیة اند منتهی میشوند بانفسیکه بر نفس آن نفس
 در زمانه خود از احاطت کمالیه و اکمالیه داشتن بر همه نفس کلیمه صیغ اهل آن
 و باشد و صاحب آن نفس کلیمه خلیفه الله بحق بر جمیع خلق است و بتناهی کمال
 بحضرت خاتم الرساله خلفای بحق آنحضرت با مرجعیت بسو آنحضرت جمیع خلفاء
 اسبق از تحت خلافت خود میدارند و چونکه دنیا عالم شهادت است یعنی ظهور است
 بید احاطت کمالیه که در آن انفس کلیمه است بالضرورة مظهر و برهان است
 مهال حاندین و امتحان بر همین تراتب معالمة آخرت است و بر همین تراتب
 ین عالم شهادت تسلط خلفاء الله بحق از خلق برداشته شود و انظار بالضرورة
 لازم و واجب شد که پس از اظهار شدن سعادت و شقاوت تا ایل زمان خلافت

در او انصاف و
الهیة نظر و عیبه
بین کرده که عقل
در هر چه حکم نماید
کرد و دوقم از آن
دینا و درده شود
عین که از آن است
معجزه معین آن
باید پس آنرا
مغبول در دست
باشند زیرا که اینها
غیر از عقل
بجای می بینند و در
صورت اخلاق
نقل و انقل
متخاصمین
واجب بود و در
این اقبال آن
شد چنان که
عقل نشو و نما
بشد باشد از
باید زیرا که اینها

خداوند متعال که بفرستاد خلیفای بحق نهان ماند زمان عیان شدن آن بیا
 در آن زمان آن خلفاء الله بحق بسوی این جهان که عالم شهرها و است است برگردانید
 شوند و علانیت فرمان فرمائی الهی برپا نمایند و گانیکه کامل لایان و کامل
 العباد بوده اند انهارا بنا برپا داشت او نای دنیا پیش از پاداشت اکبر
 آخرت حکم خدای جل و علازنده کنند و در آئی احضار اهل شارق و مغارب
 فرمایند و او امر کن و کانی ظاهر سازند و عیسی علیه السلام خلیف قائم مظهر مهدی
 علیه و آله افضل الصلوة والسلام کنند و همه آن خلفاء الله بحق و الیایان
 بمنتکب شدن بر خلیفه الهی با رجوع امر بسوی جدد شوند و الا استعداد
 احاطه افضل کل مترین آن متحققان در شریعت و مقصود بودن حضرت قائم
 صلوات الله علیه و آله و سلم در ظهور معطل و مهمل میباید و حال آنکه خدای جل و علا
 دنیا را عالم شهادت قرار داده این حاصل نمیشد پس بایب بازگشت جمیع
 خلق بسوی این متحققان مدعا و مقصود خدائی حضرت ختمی مآبی صلی الله علیه
 و آله و سلم بصرفی ظهور کتاب سنت که برین شده میاید با حق حق صادق
 است و تینا اتنا سمعنا عناد یا ینادی ان الامنوا بربکم فامنا
 فاکنینا مع الشاهدین اصل پنجم معا و است و آن یان
 بر حق بودن عود و رجوع بسوی خدای سبحانه است تا جزای ایمان و عمل

تفکیک ظاهر و باطن
 مخالف عقل و عین
 و عقیده شیعیان
 و حکایت
 صدق نبوت
 و باعقاد شیعیان
 از بیات اسلام
 از قائم قائم و خاتم
 آن خدای جل و علا
 و علیه و آله و سلم
 عیسی علیه و آله و سلم
 و طایفه اسلام
 و دیگران
 از ان خدای جل و علا
 و در جواب
 سلطان از شر و ظلام
 سلطین در این
 جهان در حال و
 مواضع آن و انوار
 خدای جل و علا

عبدیله صغیر که سقوال از حضرت امام جعفر الصادق علیه و عترته افضل الصلوة و
 السلام از برای خواندنش بجه صلیح و مسا است می نمائیم
 رَضِیتُ بِاللّهِ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِینًا وَبِمُحَمَّدٍ نَبِیًّا وَبِالْقُرْآنِ
 راضی شدم از خدا که رب است و باسلام که دین است و بمحمد که نبی است و بقرآن که
 کتاب است و بعلی امام است و یا الحسین و الحسن و علی
 کتاب است و بعلی که امام است و به حسن و به حسین و به علی که
 ابن الحسین و محمد ابن علی و جعفر ابن محمد و
 فرزند حسین است و به محمد که فرزند علی است و بجعفر که فرزند محمد است و
 موسی ابن جعفر و علی ابن موسی و محمد ابن
 موسی که فرزند جعفر است و بعلی که فرزند موسی است و به محمد که فرزند
 علی و علی ابن محمد و الحسین ابن علی و
 علی است و بعلی که فرزند محمد است و به حسن که فرزند علی است
 محمد ابن الحسین صاحب الزمان خلیفه
 به محمد که فرزند حسن است که صاحب این زمان است خلیفه
 الشّحان امام الاثنی و العشار صلوات الله و
 رحمان است امام جمیع انس و جان است درود خدا و

امامت و توفی و
 توفی از توفی دین است
 و اینها در فرموده
 نبی از زبان جابر است
 چه از فرموده این است
 و عدم از توفی
 ملاست از توفی
 که سیدان بر سعادیه
 که هارون سبب است
 لیس الومین است
 اینها در توفی
 اینها در توفی
 اینها در توفی
 اینها در توفی
 اینها در توفی
 اینها در توفی
 اینها در توفی
 اینها در توفی
 اینها در توفی
 اینها در توفی

سلامه

سَلَامُهُ عَلَيْهِمُ أَجْمَعِينَ وَأَشْهَدُ أَنَّ الْمَوْتَ

سلام او براوشان تمام و گواهی میدهم بحقیقت که موت

حَقِّ الْقَبْرِ حَقًّا وَمَسْأَلَةَ مُنْكَرٍ وَنَكِيرٍ فِي

حق است و قبر حق است و سؤالهای مسکون و نیکو

الْقَبْرِ حَقٌّ وَالْبَعْثُ حَقٌّ وَالشُّورُ حَقٌّ وَالْبُزْأَنُ

حق است و بر این میخیزد شدن از تبر حق است و بر آگنده شدن در قیامت

حَقٌّ وَالْحِسَابَ حَقٌّ وَالْكِتَابَ حَقٌّ وَالصِّرَاطَ

اعمال حقست و حساب حق است و نامه اعمال حق است و راه مالا جهنم

حَقٌّ وَالْجَنَّةُ حَقٌّ وَالنَّارُ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ

حق است و محنت حق است و دوزخ حق است تحقیق که قیامت آید است

لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ

نبیست خلانی در آن و تحقیق که خدا خواهد برانجخت کسانیر که در مقبره باشند

اللَّهُمَّ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ إِنِّي أَدْعُوكَ

اسی محبوب من اسی رحم کننده تر رحم کنندگان تحقیق کہ من سپردم بتو

يَقِينِي هَذَا وَشَيْءٌ دِينِي اقْرَأْ اَبِيكَ وَ

یقین من این. وثابت قدمی دین من در حالیکه اقرار کرده ام بتو و

[illegible]

١٥٢
بِالْأَنْبِيَاءِ وَالْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
بِالْأَنْبِيَاءِ وَالْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
بِالْأَنْبِيَاءِ وَالْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ

اقتداء بالانبياء
باعتقاد انهم
الانبياء والمرسلين

CALL No. { ۳۳.۵۵۹ (R) } ACC. No. ۱۵۷۴۹
 AUTHOR غلام نبی الشاہ
 TITLE لب الالباب

Acc. No. ۱۵۷۴۹ (R)
 Class No. ۳۳.۵۵۹ Book No. ۱۳۹۶
 Author غلام نبی الشاہ
 Title لب الالباب

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.